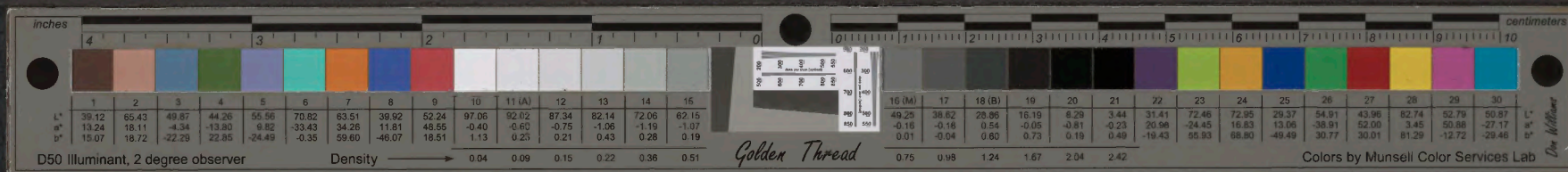
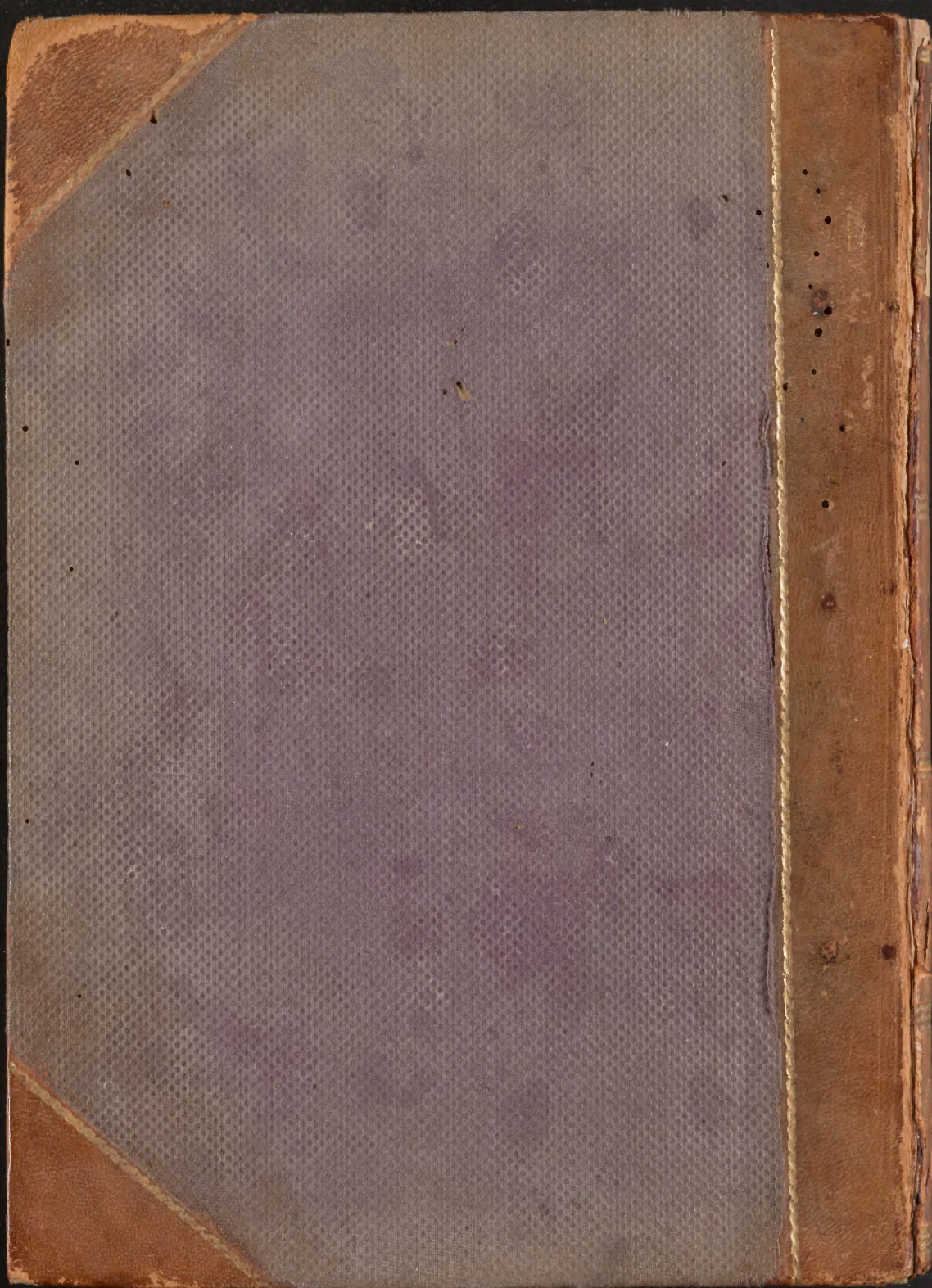




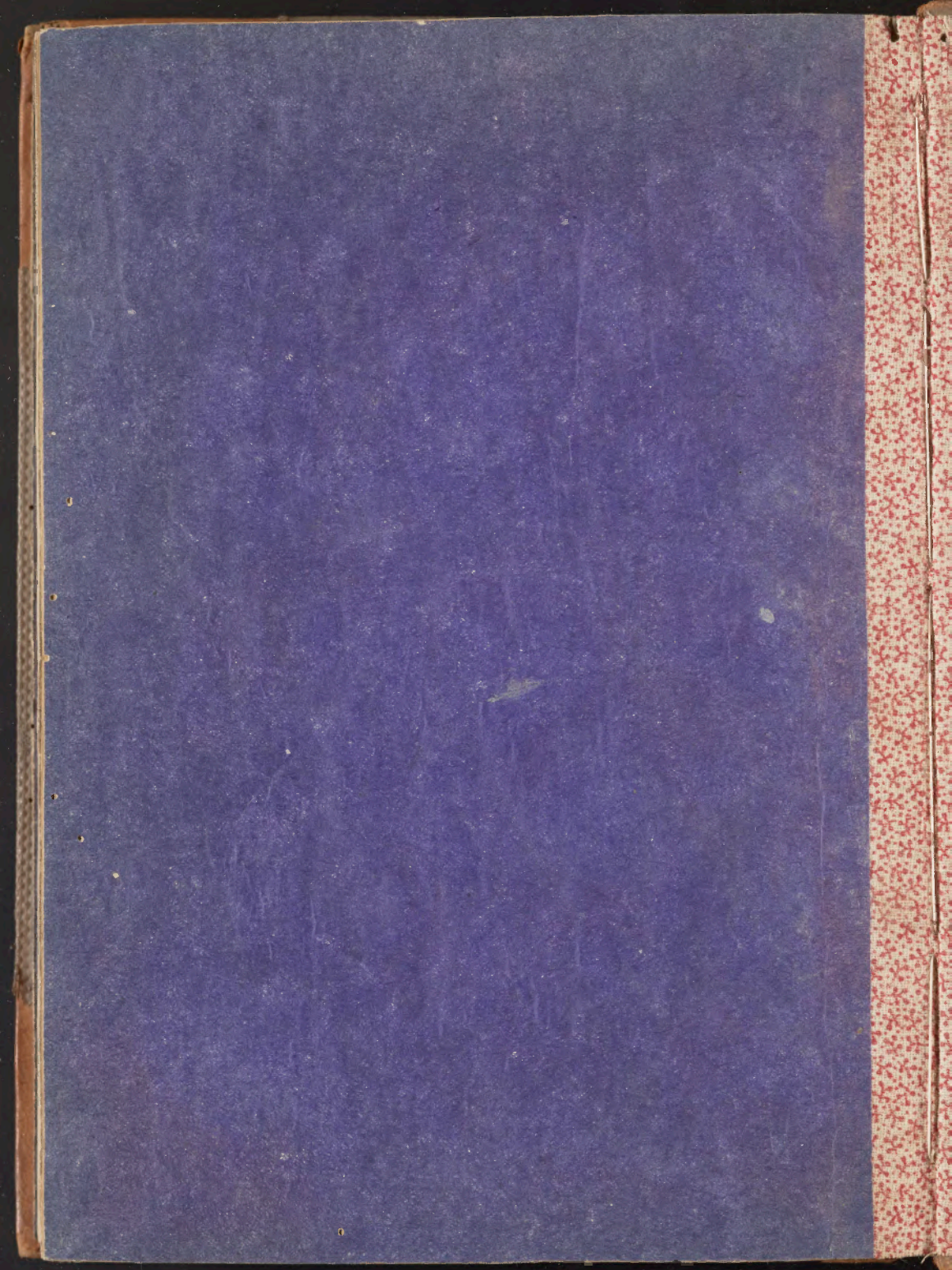
GretagMacbeth™ ColorChecker Color Rendition Chart



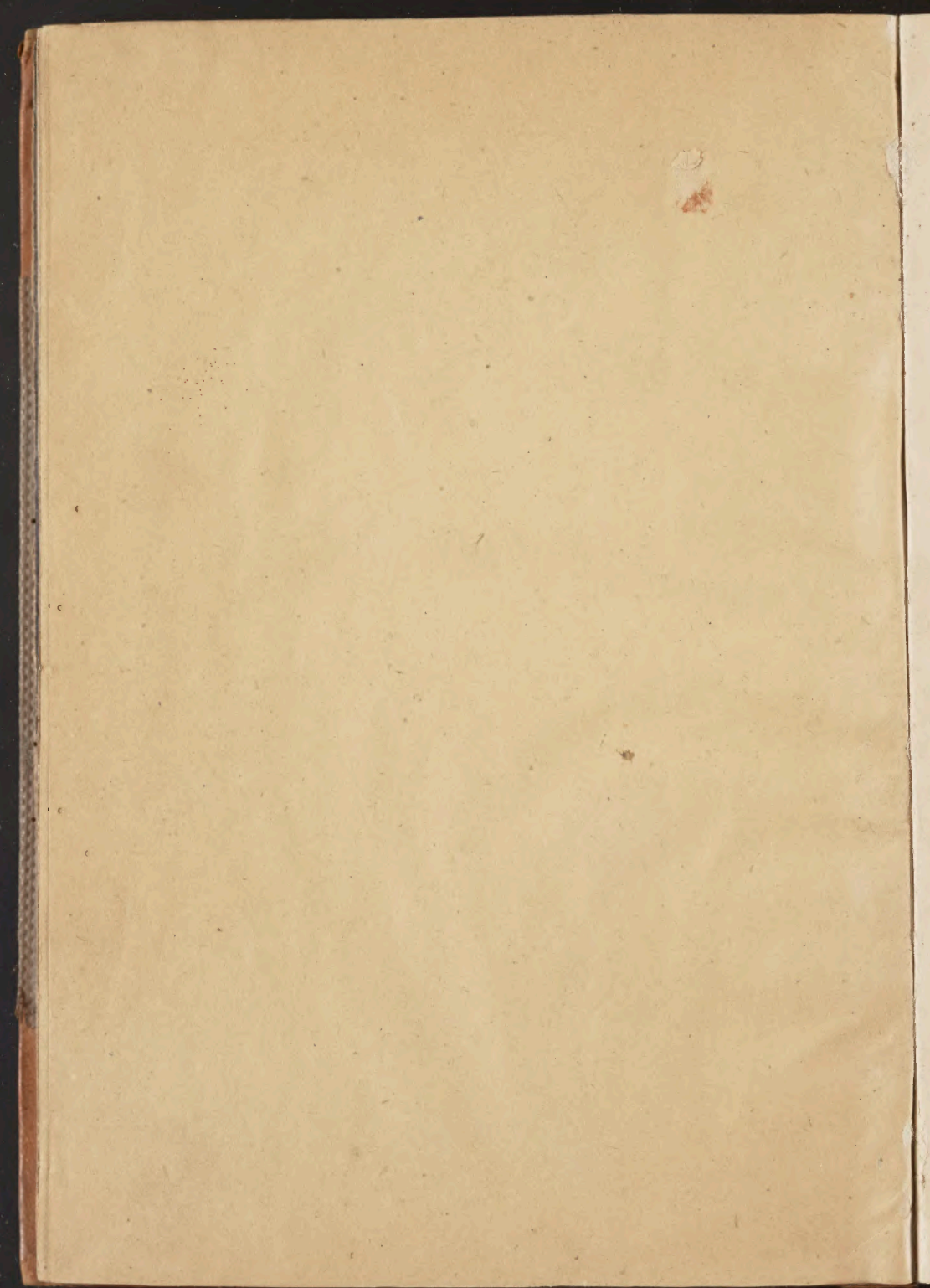


Book _____
Class _____

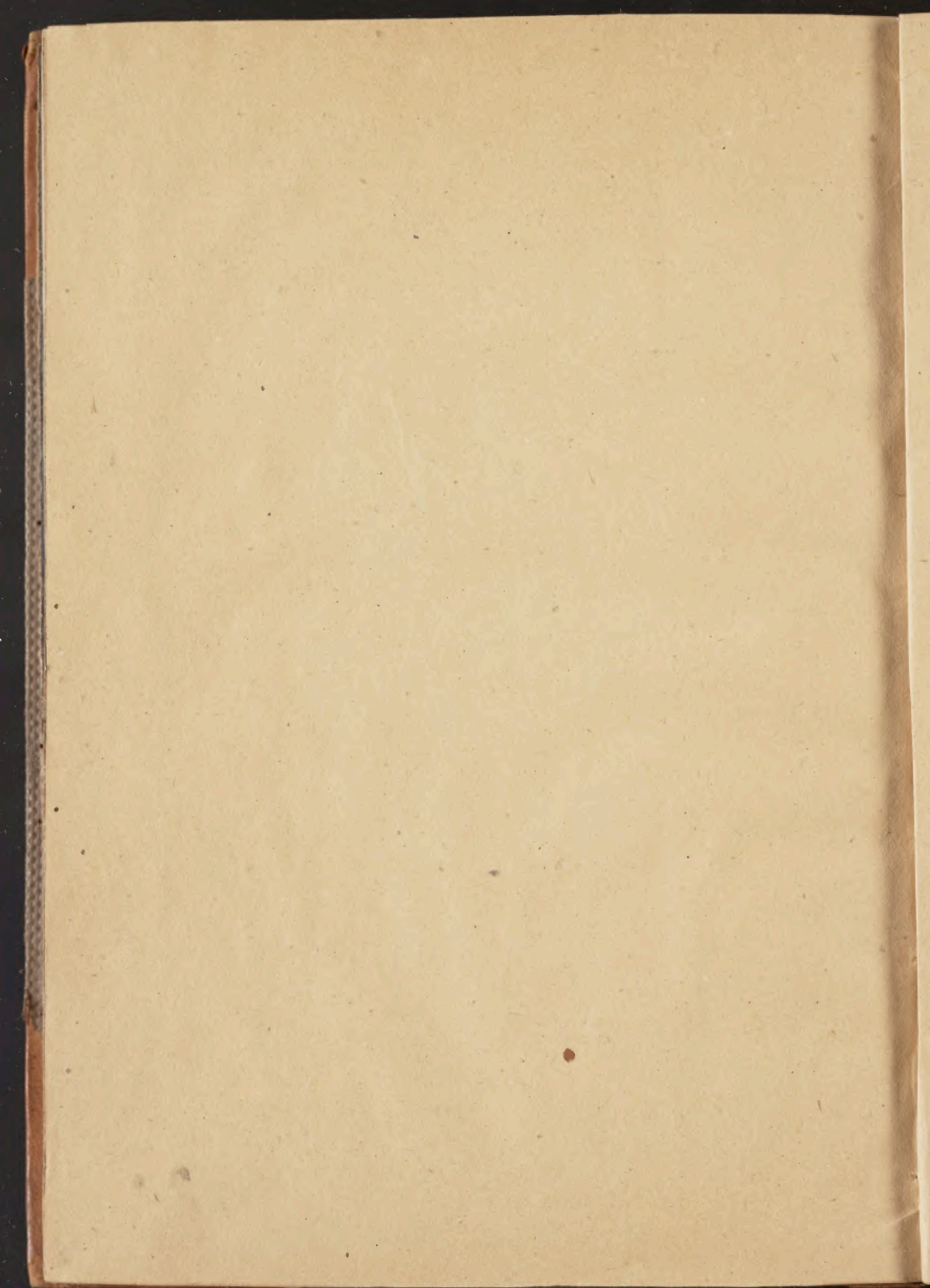




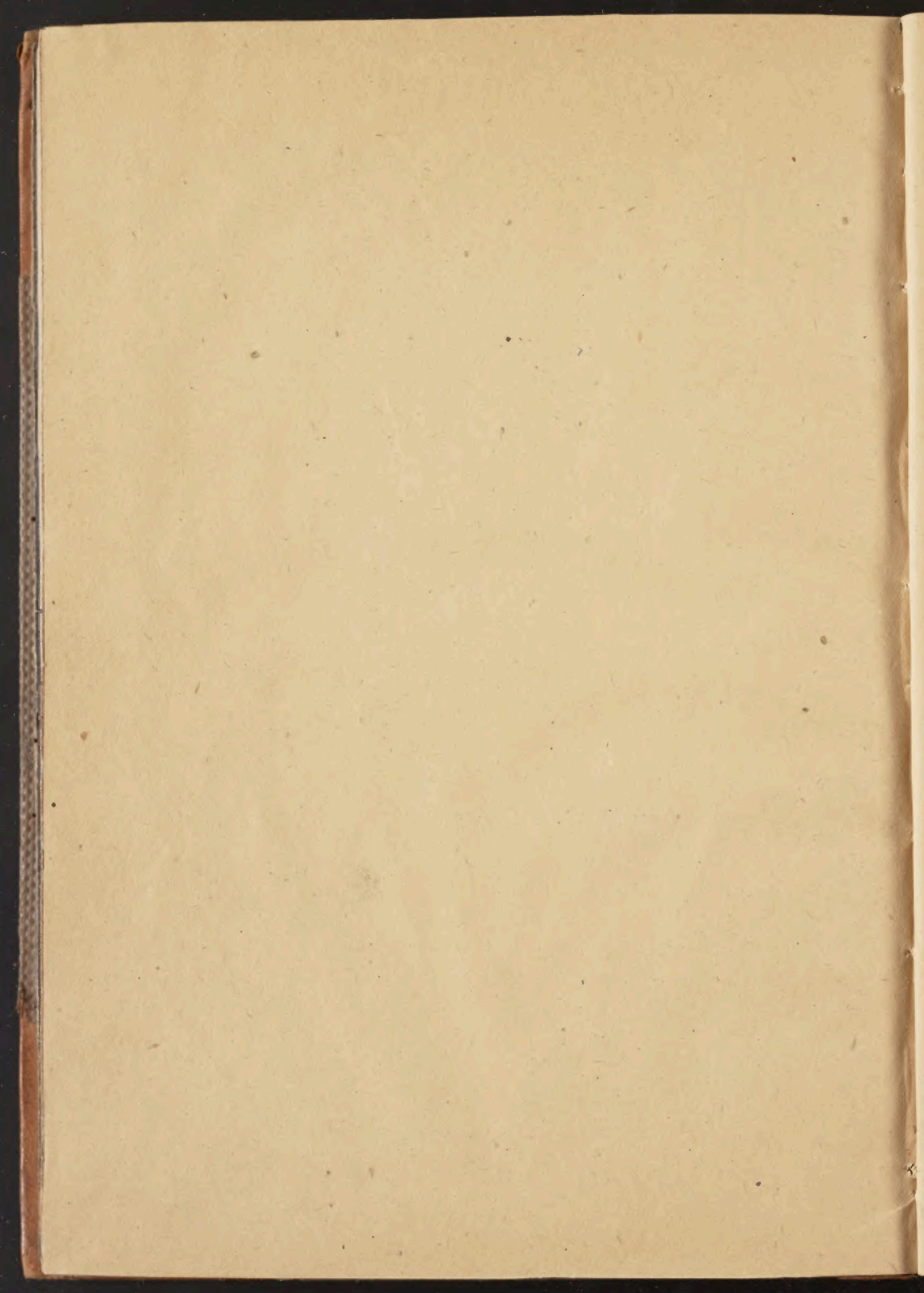
53

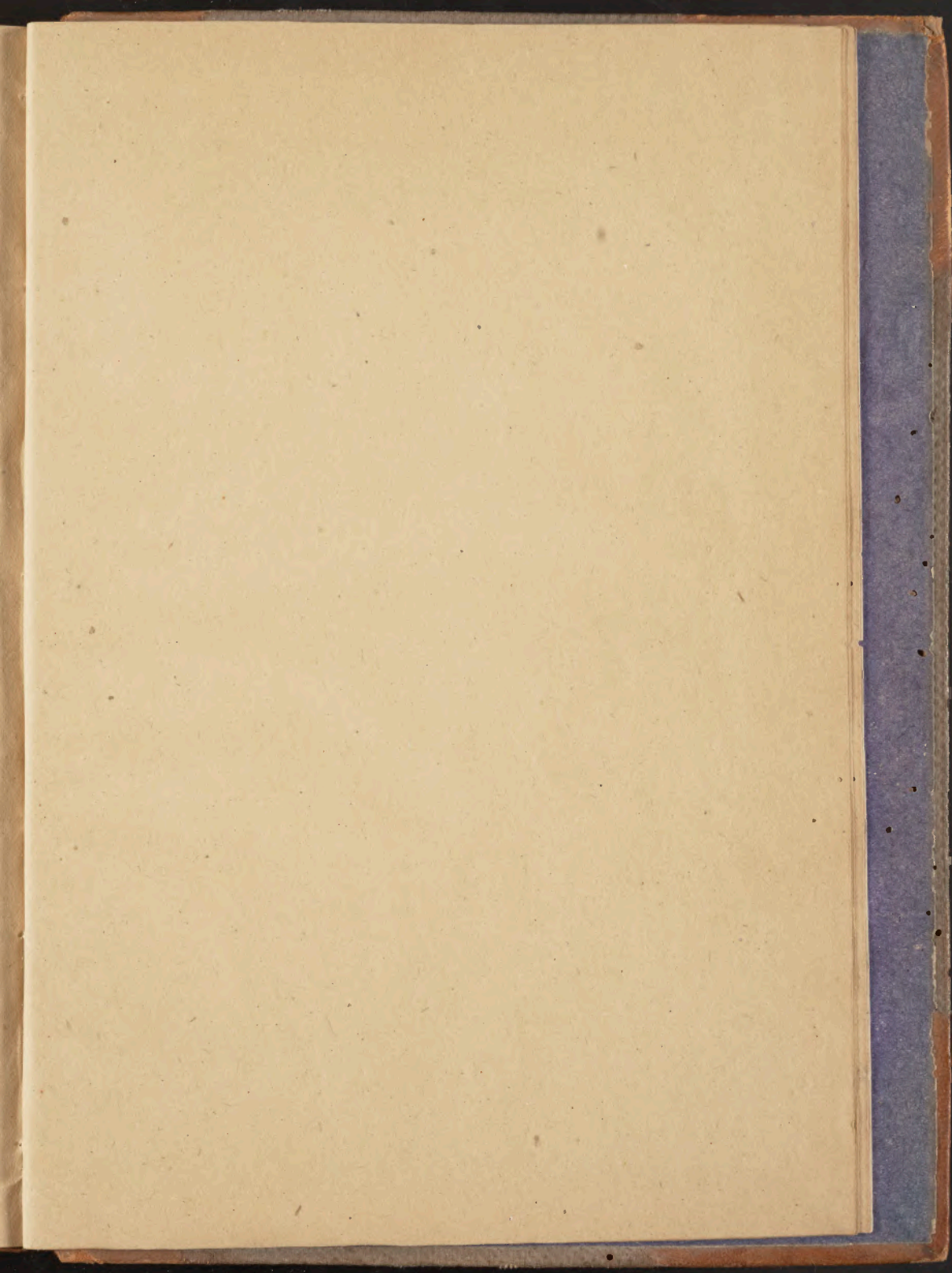


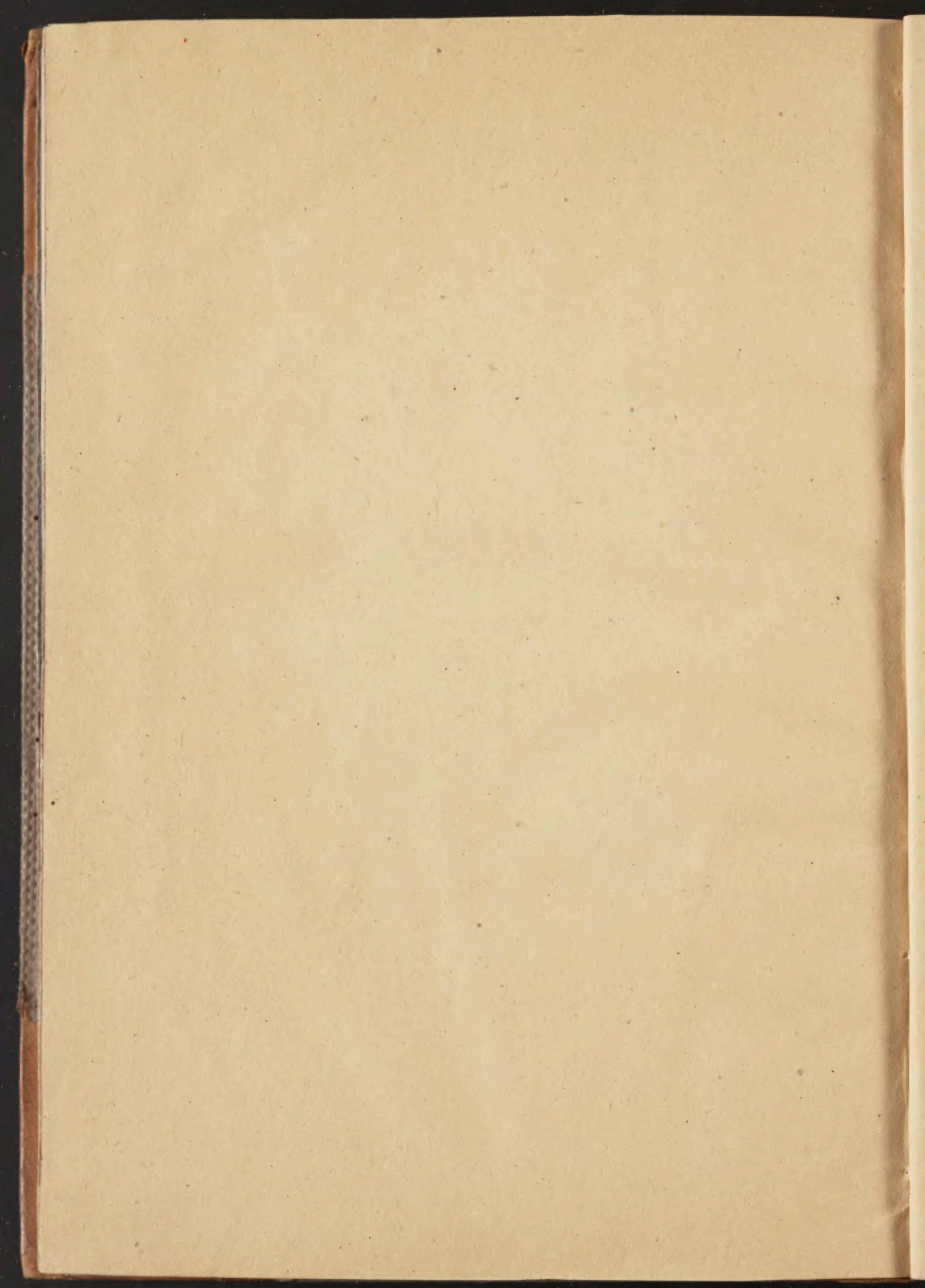
27

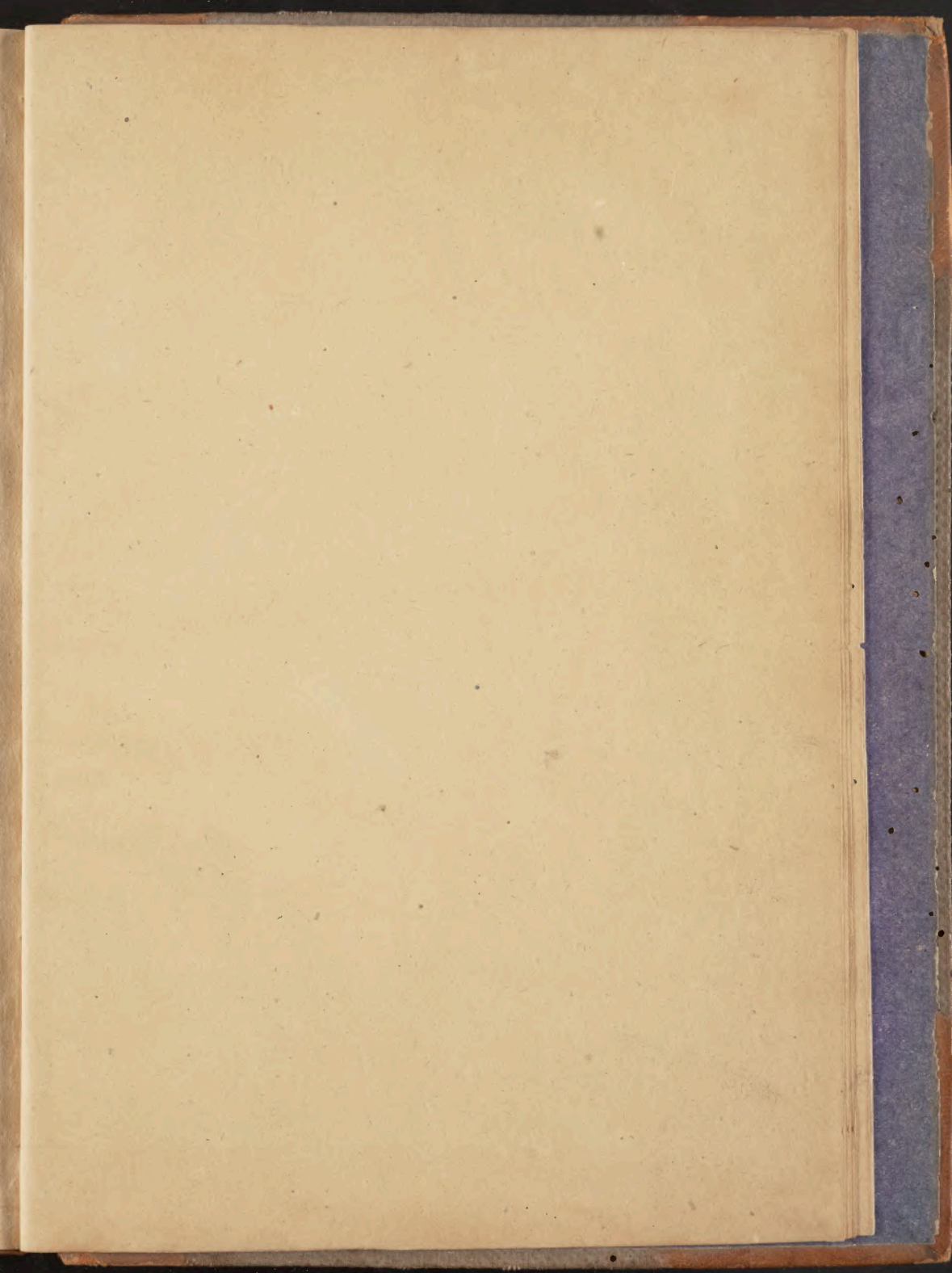












بسم الله الرحمن الرحيم

مسکون پنجم در کسیت و داع و خروج سید الشهدایان مدینه مطهره
شهادت مسلم بن عقیل رفق و طفلان او در آن پنج مصباح است
مصباح اول در مقام سید الشهدای روضه جد بن کرب و مادر و برادر
خود علیه السلام نماز دعا

الحی یوم القيمة
و الله اعلم بالصواب

عَدَدَكَ اللَّهُ يَا مَنْ أَنْعَمَ رَزَقَنَا مِنْ صِيبِهِ سَيْطِ خَيْرِ الْأَيَّامِ وَأَيَّ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ
وَمُهَجِّبِ سَيِّئَاتِ النَّسَاءِ ثَالِثِ الْأَلَمَةِ النَّبَا وَخَامِسِ أَصْحَابِ الْكَسَا وَسَيِّدِ
السُّهَدَاءِ وَمَوْلَانَا يَا عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِكَرِكَ اللَّهُ يَا مَنْ أَثَقَلَ كَيْفَا
بِزَرِّيكَ مِنْ عَذَابٍ كَفَّ سَيْلَ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْرِيَّاهُ حِجْرَ الْمُتَّقِينَ الْغَرِيبَ عَنِ الْأَهْلِ
وَالْأَوْطَانِ وَالْبُعِيدَ عَنِ الْقَارِبِ وَالْأَخْوَافَ الْمُسْتَعِزَّ مِنَ الْمُسَاوِ وَالْمَقْشُورَ
عَنِ الظُّمَاءِ وَالْمَجْرُوحَ بِسُوفِ الْأَعْدَاءِ وَالْمَطْرُوقَ سَلِيْبًا عَلَى الرِّمَاءِ الْمُفْضَلِ
وَالْمُتَّقَنَ بَيْتِجِ الصَّبَا وَبَحَانِ رَسُوْلٍ إِلَيْهِ السَّبِيلِ أَسْأَلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ بِأَلْهَامِ صِيبِهِ هَدَيْتَ فَيَا أَرْكَانَ الْحَرَمِ وَبَنِي مِثْقَالِ الصَّفَا وَوَرِ
ثَؤُنْ مَقْلَدِهِ رَانَ چند فصلت **فصل در ذکر سید الشهدا** و در آن

نوحه کثافت از برای کسیت و در آن سیاه پوش چنین در برای کسیت
نیلی چو است خیمه نه قوی آسمان جیب افیه مریده دوست جفا یی کسیت و در کفر
غم که گوئیم خورشید و اشک است بر روی ماه خن شرف طاف و استلای کسیت
در لایح کباب کسیت و در نا خراب شد و اخرج و صید که این در برای کسیت

عصیه
میلینا
غده

که یامصیت همه دلهای مبتلاست یعنی عزای شاه شهیدان که مبتلاست
 آن شهسوار معرکه که مبتلاست مهان نور سیده و ست بداحین آن
 خورشید که در آغوش جبرئیل آن پاره دل جگر مصطفی حسین آن نور دین و دل
 بفرستیم زهر و مر تخی یعنی راید حسن مجتبی حسین آن خنده بر لبش افکنده بخورد در ست
 کو وای و غم مبتلا حسین آناده در میان بیکانگان دین بی عکس او بی
 کسی و بی آشنا حسین و او بداند مصیبت اما بی که کشتی او در کوهی مبتلا شوست
 نورق و جود و بخودش در چارم و جود در کلنت و احسن تا از مصیبت
 شاه عالمی که سر مبارکش تاج سنا که فیض کی دید و بدن مطهرش
 بر خاک دشت ماریه پی خید و استغفار و قعه شاهزاده که بر تیشه جفا
 نخل بیاقتی از پا در افتاد و زخم بدن چاله چاکش داغ و جل افلاک نهاد
 و آه از خنثی که زبانها از ادای آن لال و دلهای آنک در اندوه و ملال است
مُصِيبَاتُ الْحَسَنِ اعْظَمُ الْمُصِيبَاتِ تَتَلَوُّهُ عُنُطَانُ لَبِيطُ فَرَاتٍ مَصِيبَاتُ حَسَنِ
 اعظم مصیبتهاست زیرا که او را در کنار فرات تشنه شهید کردند و از آن
 فرات قطره باوند انداختند از عظمت این مصیبتهاست که دلهای شیعیان پیوسته
 بر بیان و دیدنهای محبتان همیشه گریان است خصوصاً در ماه محرم الحرام
 که زمان اندوه اهل بیت سید الانام است مط این شعبه روزان راه محرم است
 فضل بخا داد شد غم شوق بر ماتمت دین و آن بجای سر شک غم حسین کی وین مه
 کو کبک بخشید و اکم است در عالم از غلام در پای اشک غم چشم و ملایکه

سوال کن از من بد و نامرغبت و ترس و بی حساب بد مرستی که تحقیق
که منم خداوند تعالی پس گیر که این قدر و منزلت اولست کجا رواست
که او را مانند کوفه سفند نماند و بدید او را یا مال هم اسبان و سرها
زینت شان کنند تا نیای آسمان شد و فروداد در هم آفاق آسوی
چنین جبرئیل از خویش رفت اندم که دید بر سرینزه سر سلطان دین
لَهْفِي عَلَى الْمَيْطِ وَمَا نَالَهُ قَدَّاتٌ عَطُشًا نَا يَكُونُ الْهَاطِ ای وای زهر
و اندوه من بر سبط رسول خدا و مصیبتی که آنحضرت رسید از امام مظلوم
بِالْبَشَرِ شَرِيتْ مَرَكٌ جَيِّدٌ وَ جَوْعٌ اب باوند اند لَهْفِي لَمِنْ تَكْسِي
عَوْثٌ جَيِّدٌ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ كَرَمٌ مِنْ حِجَابٍ و احسرا بر شهیدی که از
روی زمین بر زمین افتاد و در میان مردمان کسی او را حمایت نکرد
لَهْفِي عَلَى بَدْرٍ اَهْدَى اِذْ عَدَا فی رَجْمٍ يَحْكُمُ بَدْرٌ اَللَّهِجِ و او بداد
و احسرا بر مظهران سرور که بدر هدایت بود و برینزه کوه بودند
وَمَا بَشَّ جَهَادُهُ اِنْ اَنْ كَبْ فَرَمِيكَ لَهْفِي عَلَى الشَّوَةِ اِذْ بَرَّتْ
نُاسٌ سَوْفًا بِالْعَنَاءِ وَالْجَهَادِ و احسرا بر زنان آنحضرت که
پی برده بودند و بمیقت و جفا ایشان را با سیری می بردند لَهْفِي
هَكَى تِلْكَ الْوُجُوهُ اَلَّتِي اَبْرَزَتْ يَعْدَ الصَّوْنِ بَيْنَ الْمَلَا اِي هَاي
از اندوه من بران عذاب و رخسار دی که بخاک کر بدلا مانده شد

و عبادان بر دست لهنی علی فایه القیوم الذی خناه بالطف

سیوف العداء و احراماً برت مت چون سروران کرد و کرد
سمیر دشمنان آن را هم کوفه از این عباس روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود قصری دیدم در بهشت از یکدانه مروارید سفید که در آن
بود گفتم ای حبیب من جبرئیل این قصر از کیست گفت از پیر تو است
چون پیش رفته می دیدم آن را برداشتم و نگاهتم از میان
آن حوض می بینم و آن آمد که موی مشکا نسی بسیار گوی بود پس
تو از کیستی او بگریه درآمد و گفت از فرزندان شهید تق حسین

در جن و ادب حضرت رسول الله و امام حسین و یارانش

دشمنانی و دوستی و فرمودن او که من مع شیری غنی نماد که رسول خدا را از واقعه کربلا
جلوداره بودند و آنحضرت پسر پسر از شهادت امام حسین خبر میداد این
بابویم بسند معتبر روایت کرده است که صفیة دختر عبدالمطلب گفت
که من قبل امام حسین بودم و چون آنحضرت از شکم مادر من بیامد آنحضرت
رسول فرمود که ای عم بیار فرزندان را گفتم یا رسول الله هنوز او را پاکیزه
نکرده ام حضرت فرمود که تو او را پاکیزه می کنی خدا او را مطهر و پاکیزه گردانید
ه است پس چون او را بخدمت آنحضرت بردم در دامی خود گذاشت
و از زبان مبارک او را در دهان خود داخل کرده می مکید و چنان دیدم
که شیرو عن اردغان آنحضرت در دهان او جا می شد و این دهان

جمعی را با این اشعث بجهت گرفتن مسلم فرستاد مسلم با ایشان محاربه
کرد جمعی از ایشان را بقتل آورد و زخم بسیار بر وی رسید تا آنکه او را
امان دادند و دستگیر کردند این اشعث امر کرد او را بر استری سوار
کردند و اسلحه حرب را از او گرفتند در احوال مسلم احسرت از دل برادر
بر کشید و زار زار گریست و اشعث از دیده نمود و گفت انا لله وانا اليه راجعون
یکی از کوفیان گفت ای مسلم چرا گریه میکنی او مقصدی بر کسی که مورد نظر داری
این آثارها در تحصیل آن پیدا نیست مسلم گفت گریه من برای خود نیست
ولیکن بر حال امام حسین ۲ و حواری او می گریم که یفریب این منافقان
غدار از یاد و دیار جدا شده اند و با یحیای او رده اند میند اند
چه بر سر ایشان خواهد آمد پس ره بابی اشعث کرد و گفت میدانم که با
امان شما اعتماد نیست و مرا بقتل خواهد آورد القاس میبایم که از جانب
من کسی بسوی حضرت امام حسین ۲ نفرستی که بگوئی کوفیان و عیال
در فغان ایشان می اندازد و بخواهد بر حواله پیر عم غریب مظلوم خود
مطلع گردد زیرا که میدانم که او را امر و زیاده متوجه این جانب
میکند و بخواهد بگویند که پسر عم تو میگوید بگویند و ما درم نداری
توباد و من در دست ایشان اسیر شده ام و متوجه قتل و اهل
کوفه محاکماتی و بکشند که بدو ۴۰۰ نفری مرگ میگویند که از نفاق
ایشان گلهائی جویند این اشعث لعین تعهد آن امور نمود و مسلم را

بدین قصه این زیاده آمدند و در اینجا انفریب مظلوم این و از نگاه شدند
 احوال اول بعضی این زیاده پی پیاد و ساینده چون از غریب بخت و بلاد
 بر در قصران و لایق با و داشتند تسکینی بر و غالب شد و اکثر اعیان کوفه
 بر در قصر ششم انتظار دستوری می کردند مسلم گفت که ای منافقان این
 هجره آبی من و هید ملعونی گفت یک قطره آب بخوابی یافت تا حیم حتم
 ه پیاشی مسلم گفت مادر تو بفرا تو نشیند ای سنگین و از خاک و
 ه و ای معاون اشرار و کفار تو مرا و از روی از من بترس حیم اما
 ه مسلم از غایت ضعف و تسکینی بر و دیوار تکیه و از چو ن عمرین حیش
 ه احوال از آن سید بن رکود مشاهده کرد غلام خود را فرمود که
 ه قدحی آب برای مسلم آورد و چون خواست پیاشد چو لب دندان
 ه و از جرح بود انگاسه بر از خون شد پس مسلم کلمه ز خون لب لب
 ه سیلاب کاسه می گوی شده دندان کاسه در اندام لب لب از خون شد
 پس مسلم کاسه آب دیگر طلبید آن نیز چینی شد و در مرتبه سیم که خواست
 پیاشد دندان های مباد کنی در قدح درخت چون آن نشنید
 آب زلال حال بر آن منوال دید گفت الحمد لله کی یا مقدر نشده که
 از جو منافقان آب و دنیا پیاشم و باید لب نشنید شهید شود
 عجب مداد که لب نشنید مسلم حلق شهید گشت و چون منافقان لب
 تخت مسلم لب نشنید ز جان فوید بگو فیه کن و اسات یا حسین شهید

حبیب پسر خود را مانند کسی سفند سر بریدند اَلْاَنبِیَّ حَسِیْنًا طَامِیْنًا وَ
وَمَدَامِیْنًا عَلَی الْخَرِّ مَحْضُوْبٍ الْحَبِیْنِ مُرْتَمِّکَا آیا فراموش خا هم کی در حین
دا و حال آنکه تشنه بود و خون انا عضای مبارکش میریخت و بلبین
پر خون و بدن ملکه بر خاک کرم که بلا افتاده بود بِنَفْسِیْ صَلَکَا
کَاثَمٌ لِّلْعِلْمِ حَزَنٌ و رُکْبُ الْعِلْدِیْ ظَلَمًا عَلَیْهِ حَقُّ لَا حَانَ مِنْ
فدای سینه علم خنیمه انحضرت که مرکب اهل عدوان بران جو
کرد و در زیر سم اسبان استخوان ان نرم شد و قد طو حواجم
الْحَبِیْنِ عَلَی الشَّجَرِ نَشْأَ اَیَّامٌ وَلَکِنْ یُقَسَّلَا و اصرا که چسب نان
نیز امام حسین سه روز بر یک کی بلا انداخته بودند و کی را غسل
میداد سَبَبِیْنِ الشَّاءِ وَنَا هَبْنِ اَمَّا لَهْ و جرد ازین العابدین مکتلا
و ادیلا که زبان انحضرت را اسید کردند و اموال او را بنارت بردند
و امام زین العابدین بن پیام در نل و زنجی کرده در پابانها می کشید
ای برادران در وقتن اشک خوار در مصیبت ان نقاوه
ایجاد و امام بر روی او سلاها را طاقه نمائید و از جهم
سازید آبی بمنار مع اعمال خود فرستید و بوشان حضرات
خود را با شک تغزیته سید السدی سید و خرم دارید تا دیده
درین تغزیه میراب نشد کشت حنات خلق میراب نشد جا
کشت شرابی کاسبران بیبھی کنی پیر حین کشتن میراب نشد استماع

هشت

حضرت آدم از واقعه ^{عجیب} ~~الان~~ منقولست که حقیقتا لی بسبب سه چیز بر آدم
علیم السلام رحم کرد چون تر نشد او لانمود چنان هفت پیران آمد یکی چای
و دیگری بکار و یکی دعا اما چای او چنان بود که چون بر زمین
سراشت پیران سیصد سال آن شر سادی سرا بالا آمد و حال آنکه
یاد تر نشد او لی از او پیش بظهور نرسیده بود. جدقی آدم هفتی
جایی بود. تن سیاه کردند چهار سجود. یاد کنه چون کرد کفشد شرم
عجری حجر بر پیران حرام. تن طبع داری که با چندین کنه. داخل
جنت شعی ای و سیاه و اما کی به او میرسد بود که در عین
الاجار الیضا منقولست که آب دیده آدم چون سیل پیران می آمد
ان چشم داشت او مانند دجله بغداد و ان چشم چپ او مانند فرات
سرویت که مدت دویست سال چندان کسایت با بان حرمت از آب
بر زمین نکند دیده با دید که در دست مبارکش دوجوی پدید آمد و از آب
چشمش چشما مرغان شد مرغان هوا از آب دیده او بخوردند و ما
با یکدیگر می گفتند این چه خوشی است که پیران این آب نخر و بر
آدم کند می کرد که مرغان این سخنی از روی طعن میگویند آهی
سروان را که شد و زار زار بگوید در آمد و گفت با و خدا یا حال من
باین جا رسید که مرغان هوا با آب دیده مرا استنفر میکنند خطا بآلهی
رسید ای آدم مرغان راست میگویند با هیچ جوهری نفیس تر از

آبر دیده

آب دیده نیاز زندان بیا فریدیم و اما دعای و پس جبریل علیه السلام
با حضرت گفت ای آدم اگر خواهی تو به توبه قبول شود اسما شریف
آن عباد استغفر خرد ساند آن جناب گفت یا حمید بحق محمد و یا حمید
بحق علی یا ان لم یحق فاعلم یا محسن بحق الحسن یا ذا الاحسان بحق الحسین
آن تقوی و هم که اسم حسین را بر زبان جاری ساخت و حضرت آدم
اضربه و خاطر او برآمده گفت و بدو آن اختیار است که از چمن او جاری شد
و گفت یا جبریل مالی ادا کن که الحسین شکم من را بکشد و جبریل با عشت
چه چیز است که هنگام حین نامذکور میسازم نام شریف او را میبرد
و شکم من را شک از دیده من میریزد جبریل گفت یا صبی الله و ملائک
هذا مصیبة یضر عندنا المصابین این فرزندان تو بمصیبتی مبتلا
شود که همه مصیبتها نزد او اندک باشند بقتل عطا ناکه غریب و خجسته و زیاده
گشته میشود در جوابی که جدا بآب تشنه غریب و تنها و پکی و هر چند
استغاثه کند وید و اعطشاه و اقله ناکه راه کسی نفراد او نخواهد رسید
و برادران و فرزندان او را شهید کنند و زنان او را اسیر نمایند
و شهر بشهر و یار بد یار بگردانند آدم از شنیدن این خبر که بیت مشد
کبکه فرزند غریب او مرده باشد و جبریل نیز ناز و زار که بیت پس هرگاه
آدم صبی قبل از وقوع این واقعه بدان این مصیبت مبتلا گردیده باشد و در
مصیبت است که حسرت از دیده او بخته باشد پس بر زمین شیعیان کلام است

که بر اسم تغریب مشغول شوند و اسلک خویش از جویبار دیده بیا رند
در جبل درویشیه آنحضرت میفرماید هَذَا بَلَكْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَاهْلِهِمْ هَذَا بَلَكْتُ
يُنْجِيَهُمْ مِنْ النَّارِ چرا نگذارم بر حسین شهید و اهلیت او چرا گوید بکنم بر کسیکه
محمد مصطفی بر او کتبت فَلَقَدْ بَلَكْتُهُ فِي السَّمَاءِ وَمَلَأْتُكَ زَهْرًا كَرَامًا وَكَعُورًا
وَسَجْدًا بحقیق که کی نیستند بر حسین در آسمان ملئ کرام ذوی الاحترام که در
رکوع و سجودی باشند لَمْ يَحْضَرُوا حَتَّى التَّيَّيُّنِ لِحَدِّهِ از جرعه حراره ما این
است عیال محافظت نکردند و در پی محمد مصطفی پیغمبر خدا را در حوضین و حلا
مرت شمشیر با و چنان بزدند چنان حراره ای که سرد نمیشود مَقُولًا لِحُسَيْنٍ
وَأَسْكُرُهُ نَيْطُهُ فَا التَّكَلُّ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ مَبْدُودٌ گشتد حسین را در پیغمبر
خدا را در مصیبت فرزند خود گذاشتند پس خوف و اندوه بعد از حسین در عالم
متفرق شد هَذَا حُسَيْنٌ بِالِتَّوْفِيقِ مَبْذُوعٌ بِذِ مَالِكٍ سُنْتُهَا مُتَهَكِّمًا
این حسین است که بشمشیر جمیع اعضایی او را پاره پاره کردند او را شهید
نمودند و در خون مبارک خود غلغله عاید مباد تَوْبٌ مَبْرُورٌ فِي النَّارِ
بَيْنَ الْحَاكِمِ وَالْكَاتِبِ بقصد کربن حسین است که برهنم و بی لباس
و جامه بر روی خاک کو بلا میان سم اسبان افتاد و اعضایی او را مال
کردید وَبِیْلَسَاسٍ وَجَاهِهِ كَيْفَ الْقُرْأَتُ فِي السَّيِّئَاتِ يَا ذَنْبُ
تَدْعُو بِفِرَاطٍ حَرَارَةٍ یا احمد چگونه کسی قرار و آرام بگیرد و حال آلام در میان
اسیران الْمَحْدُودِ ذنب غلغله بادل بر این فریاد بر می آورد که یا جداه

یا محمد یا حیدر اکمل بشرب آئینا ریا و فتن من الفرات نظر د
ایچک بن رکوا رسد از آب فرات سیلاب میشود و ما را ازان ویر میکند
وضع منما هند مقصد در مدافع سید الشهدا و ضمه جد و مادر و برادر
خود علیهم السلام چون رسول خدا ان دنیا رفت انجلم خسته الیجا و که ا
اشرف اهل زمین بودند چهار بن رکوا ماندند چون فاطمه رحلت
کرد سه بن رکوا در یکو بودند و چون علی علیه السلام با فرق شکافتم
این عالم را و داع نمود و در عیان رسول خدا و دو قره العین بیول اما
حسن و امام حسین ۴ تشریف داشتند و دیده احباب و اصحاب همیشه
ان در جناب روشن بود و در لهای هجران کشیده در مفارقت رسول
خدا و امیر مومنان ان ملا حظله ان دو بن رکوا در تسلی یافت و چون
و چون حضرت امام حسن ۴ ان دنیا رو کرد و اینک ان بیع بن رکوا
حضرت امام حسین ۴ بعنوان یادگار باقی ماند و الم ان بن تو وجودش
میشد بود و در لهای محنت دیده و دیده های مرده سید بجال با حال
انحضرت هر چند و متوجع و جایی ان داشت که است انحضرت را بر دیده
خون نشاند و خاک قدس را سرمه دیده نمایند بر عکس شمس خدای و انجا
ان هر طرف انینم کشیدند و در لای ناری انحضرت کوشیدند تا آنکه
سرمه مدرسه که وطن اصلی و سرقد بقا و مادر و برادر انحضرت بود و خدا
نبار ان شک شد انجائی معاندین اند نشید و خود را بفارقت جد و

و برادر و قومان و خوشنیک با ضعیف کرد و آنهنگ مهاجرت از مدینه
 طایفه خود چون شب در آمد بقصد و داعی سبوی روضه متین که عرس
 درجه جل خود روانه گردید. بر نیک رحمت جو شافع عباد الله.
 روانه کسوی روضه رسول الله قد و ستر از شره حور تا نکر و دیش
 فتاد روح الامین طر قو کناد در پی. ز کرد تا شود من جوی مام مجا.
 فتاد عرض بخاک از برای پا انداز. چه روضه الله بود جبریل پیوسته.
 یای خدمت اون خامم کمر بسته. ز بیکه بال ملایک بصحن او فرشت.
 که غلط بکنم صحن از زمین عر شست. از آن که جسمینی باب چه جان دارد.
 هزار مرتبه ترجیح بر جان به طراح. چون اون کس سر حرم پیغمبر با خطا
 شکست و ملول نیز دیک قبر مطهر رسول رسید نوری از قبر مقدس برای
 آنحضرت ظاهر شد چون آن حالت را مشاهده کرد مجا نه مراجعت نمود.
 بحد خورشید آن شاخ غل وادی طور. لب مکالمه نکشود از تجلی نور.
 چون شب دیگر شد بادل سوزان باز باراده و داعی سبوی قبر مطهر پیغمبر و آن
 سدل چون نیز دیک ان قبر مطهر که قبله انبیا و مرسلین و مهبط ملک مقربین است
 رسید گفت السلام علیه یا رسول الله صلی الله علیه و آله من حسین قزوین با طم
 فرزند فرزند زاده تو که مرا بعنوان امانت بامت خود سپردی و مرا خلیفه و جانشین
 خود بنیاد کن و یاریدی و زبان حاضر بگفت. من حسین که پرورده کناد توام.
 ابوالا یله و بعد از تو یا کناد توام. من حسین که بهمن قوراب بود احکام ز تویش

داروی لعل لیم کز فیض کام بیوسه از کل مردم کلاب پیروی در چاه غنیم آب
حیات پیروی با نبی الله گواه باشد که مر را یاری نکردند و ضایع گذاشتند و مر
مر را رعایت نکردند و این سکاوت منست از ایشان بسوی تو تا تو را ملاقات کنم
پس در آن شب جادول پر غم و دیله پر غم مشغول نماز و عبادت گردید و جامع نزد
جدین رکوع خود بطاعت پروردگار قیام و اقام نمود و چون مطلع گردید
آن خورشید طلوع امامت از روضه سپهر درجه حضرت رسالت ۳ بخانه
مراجعت نمود و چون شب دیگر شد باز بر روضه مقدسه جلالت خدا خرد رفت
و چند رکعت نماز کرد و چون از نماز فارغ شد گفت اللهم هذا قبر نبيك محمد انا
این بیت بیک خداوندان این قبر پیغمبر خواست و من فرزند پیغمبر توام و مر را مر
روی داده است که میدانی خداوندان نیکیها را دوست میدارم و با آن اموالکم
و بدیها را دشمن میدارم و از آن یحیی میگفتم سؤال منبرایم آن تو و رضای تو
و رضای رسول تو در آن است پس نزد قبر جد بگویم و ازادی و تقوی بود
تا الله جمع نیکه کنند پس هر مبارک خود را بر ضریح مقدس جد خود گذاشت تا آنجا
آن امام مظلوم را خواب در بود بدیدهای شریفش بعد از خواب
قضاکشید در آن بادگاه پرده خواب در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله
عیه و آله با کوه پیمار و ملکات مقربین نزد یک انحضرت آمدند و حضرت
سیدالانبیاء آن سید شهد را در بوی کشید و میان هر دو دیده اش را بر سید
یحیی معانقر سبقت گرفت پیغمبر گفت شاه جگر شمشیر چه جان در بر نهضت

بوسه بره می میا کر کش میداد. دست سنان بر تپا و تار کش میداد. و گفت
 ای حبیب من ای حسین کاشی ازاله عن قریب هر مسکه بد ما نیکو زود بشد
 که در جوی کربلا سرتو را از تن جدا کنند و در خون خود دست و پا برنی
 در میان کمر و کمر دعوی کنند که انا هست منند و در آن حالت تشنه باشند
 و قور آب ندهند. بکر بلا چه دسی از تو منع آب کنند و بعد گفتن ارباب
کین شتاب کنند. دهند جوعه آب سنان سپاه قور. کشد تشنه لب
اولاد پیکناه قور. از هر طرف بتو کفار حمله در کردند. بخو من تر نهایت
شر کردند. پند نه پند و جایت بغیر از یر بیر گشت نیاید کسی جز شمشیر
بیتو اهل ستم بکشت نشان شود. تک چه خانه زبیر و خانه شمسود. و با
 و با پناحت امید شفاعت از من داشته باشند خدا در روز قیامت ایستاد
 از شفاعت من محروم گرداند ای نور دیده وای فرزند پسندیده من ای
 حبیب من ای حسین پدر و مادر و برادر تو یزد تو آمده اند و مشاق تقای
 صرت افزای تواند و تو را در دیاخو جنات منزلت و درجه چند هست
 که بغیر از شهادت با نهائیر سی وادی کوید حضرت امام حسین ۴ در خراب
 از روی بضرع و با بھال نظر بر رخ رشید حال عظیم المثال جگر خود افکند و استغاثه
 نمود یا جلوه مرا بدینا حاجتی نیست مرا با خود بفر ببر و از شر اشرار خلاصی بخش
 آنحضرت فرمود ای نور دیده قور از برای کشتن بسوی دینا چاره نیست تا آنکه
 یسعادت شهادت فلز کوی و بدرجم بلند و سعادت ابدی بسوی پس حضرت

سید الشهدی با فرزند و هم و دهشت از خواب بیدار شد و بجا آمد مرا جعت
نمود و آنچه در خواب دیده بود با اهل بیت نقل کرد ایشان نمکین شدند و چنان
اند و هیچی نگاه نکرده و بسالت احاطه کرد که هیچ خانه واده احاطه نکرده بود
و صلاها بگردید و فرجه بلند شد پس انجناب مقتبای رحمت بسوی مکه معظمه
مغذ و چون شب درآمد در میان شب بر سر بیت مطهر مادر خود فاطمه زهرا
رفت که مادر بزرگوار خود را بیتی و طاع نماید **مناسب مقام** منقول است که چون
یوسف صدوق را در چاه انداختند و کار و بیان او را پیران آوردند
برادران او اطلاع یافتند یوسف را بکار و بیان فرخواستند و سفارش
کردند که او را محافظت کنند که نکریند ماله که او را خوریده بود امر کرد
عز و زنجیر حاضر کردند یوسف را همین که چشم بر غل و زنجیر افتاد فغان
برگشت ماله گفت اظطراب مکن که ندانم که یوسف را چه چاره از زنجیر نیست
یوسف گفت من از غل و زنجیر بیفغان پیامدم از آن حال یاد آوردم
که حق تعالی زبانه دوزخ را فرماید که بگیرد این بنده ماصبی را و غل
بر گردن او نهید و گردن او را زخمیت مایچیده و باریش در زنجیر کشید
که قدم از دایره فرمان ما پیران نهاده خلاصم **و** زانگی بند بر سینه نهاده
بگردن طوق تسلیمش نهاده و لباس کهنه اش پوشیدند و انواع و عیدش
شنا بیندند بان هم رستم که برادران با او کرده بودند زنجیر کشان نیز بر او
آمد و گفت آنچه کردی بچکار کی دم تو قع من آنت که در وقتکم گردید پدر مرا

یکتی دهید و ایثار افای کرده روی باده نهادند و بوسف را بر شری
 افکندند و غلام بدخوی ناموکل اد نمودند بی نوشتند وقت سحری بود
 که بغیر سنان الاسحق رسیدند یوسف نگاه کرد بفرمادر مادین خود را
 پی اختیار از ابایی شرب بر سر فرمادر انداخت و از تربیتش ای که در کوچه
 با و کرده بود یاد آورد و از مهر و شفقت مادر بی مندگش قطرات
 عیال چو نباران بر روی چون ارغوان فرو ریخت و فریاد برآورد
ای مادر را بیغی و آسک سر خود را از خاک بردارد و انظر لی اینک
 و حال فرزند دکنید خود نظر کرد انا اینک المغلول منم پیر تو که فل
 ب کرد نم نهاده اند و ایسر واد پلاس پوشانیده اند و دست و پایم بر مهر
 بسته اند و پدر پیوم با آتش همران سوخته اند ناگاه از قیر با حیل
 آغزی بلامد که یا ای لکراه و قرة عیناه ای فرزند پسندیده و
 ندر دیده محنت کینه اکثر کبی و از درت حوی اند و هر مرل بسیار
 گری و خون مرا زیاد نمودی فا صبر ان الله مع الصابرین صبر کن
 که خدا صابران را دوست میدارد و با صابرانست اما امام حسین مظلوم
 و شهید معصوم بسته زنجیر جنای اعدا و اسیر کید و نفاق اشقیای چون
 در شب و طاع بر سر فرمادر خود فاطمه زهرا و معصومه موسی را دختر
 محمد مصطفی آمد و از دل پرورد فریاد برکند که السم علیک ای مادر
 حسین بوداع تو آمل و نیاز چادران زاریت مرقد تو دور میشود و لا علاج

زهر مهاجرت قوی می چشید. نمود عرض که ای مادر حمیده مع سرشت
تو فارغی ز غم این خطه در دیاض هست. نموده تکبیر نعمای رونگار
چشید زهر جفا هائی ناگوار حسین که یکبار از بالای ضیاع مقدس
نال جانفروزی برآمد که وَعَلَيْكَ السَّلَامُ ای مظلوم مادر وای شهید مادر
وای عزیز مادر پس گوید بنحوی بران استیلا یافت که دیگر نتوانست
سخی بگوید بدل بر حسرت قوی مادر را وداع نمود و بر قند مطهر بیاد
خود امام حسن آمد. چه دید گوید کنان سر بت برادر را. شاد کر بود
اشک دیده قر و بر این حال می گفت ای برادر وای خسته در آغوش
مادر چگونگی از مرقد مبارک تو مفارقت کنم و حال پیوسته باقوانی
گفته ام. مر اجل ای قبر قوای امام شهید گشته تو چچان باشد از جفای تو
پس آنحضرت بادر خونین با اهل بیت طیبین از مدینه سید المرسلین در کربلا
جنت و جلال ارتحال نمودند و فرزندان و زنان و برادران و بچگان
در خدمت آنحضرت بودند و آنحضرت پیران آمد خائف و ترسان چنانچه
موسی از مصر پیران آمد سکنه و خدا امام حسینم گوید که در حینی که ما
از مدینه پیران آمیم هیچ کسی خوف او را نداشتند تر نبود و با بجال جنت
و حراس می بودند و خوف ایشان بجهت آن بود که مباحث شیقا از عقب
ایشان می آیند و متعرق و ایشان شنیدند این بود حال ایشان و قیام از کربلا
پیران آمدند آه و بلا از روزی که اهل بیت امام حسینم بعد از واقعه

کوبلا و کشیدند و ریختند و موشهای و اسبهای و مژده غریب و دستگیری بمدینه مراجعت
کردند و ران روز که از مدینه پیاده می رفتند امام عالی مقدار و انوار و انظار چند بنا
پیشانی و چو می خواستند داخل مدینه شوند جمعی زنانشو خنجرها با حالت پریشان
با ایشان شهادت می دادند و نه شاهی و نه علمداری و سپاهی از مردان و جوانان
که با ایشان رفیق بودند کسی همراه نبود بغیر از امام زین العابدین که پدر
و برادران کی قتل و رنج و پاد بود ایا ان یکسان مردان روزی
حال بودند ام کلثوم بادل بر حشرت خطاب بدینم کرد که مَدَنِيْمٌ جَدَّ
لَا يَقْبَلُنَا بِأَلْحَمَاتٍ وَلَا إِخْرَانٍ جَنَانَا ای مدینهم جدا ما را قبول
مکن که ما بادل بر حشرت و خون آمده ایم ای مدینهم ای مدینهم شهر جد ما
رسول ما غریبان بگوش و مکن و یک قبول از تو زیم و حین تشنه
لب همراه بودیم نیست إِنَّكَ قَوْمُ الْعَيْنِ يَتَوَلَّوْنَ و با در خود فاطمه خطاب
کرد و میگفت أَفَاطِمُ بْنُ نَظَرَتْ إِلَى لَبَايَا لَبَايَا نَكَّةَ فِي أَيْدِي مُسْتَنِينَا ای فاطمه
زهر کاشی همراه ما میبودی و فرزندان و دختران خود را میدیدی
که ایسانا پس کرده بودند و سر شهر خامیگر دارند أَفَاطِمُ بْنُ نَظَرَتْ إِلَى لَبَايَا لَبَايَا
وَلَوْ أَبْصَرْتُ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ای فاطمه کاش فرزندان خود را در دست طالب
حیران و سرگردان میدیدی و کاشی امام زین العابدین پناه و عیال را
هده می نمودی أَفَاطِمُ بْنُ رَأَيْتُنَا سَهَابًا و منی شهر لایا ای مدینه
ای مادر مهربان کاش میدیدی مادر که نمی خاییدیم و شبها دایه بدار

سری پریدم و از پداری شیدا گویم که رسیدم آن طه ما لقیته من عداکی
و لا فیرا لهما قد لقینا ای فاطمه هر چند تو از دشمنان ادرت بیاد کنی
اما آنچه ما از دشمنان دیدیم و گفتم تو پیرا علی از آن ندیدی فلان
دامت حیانتک لم ترالی ای تو هم القیته شریکنا ای فاطمه کن هیثم در حیات
می بودی تا قیامت بر ما نوحه میکردی و اشک حسرت از دیده می باریدی
و عزمه بالیقین و قفونا دی ای این حبیب ربی اهلنا بالا هر چه
بفیع و در بجانب کن امام حسن را و یگویی نزدند حبیب پروردگار و علیا
و قریب یاکم یاکم الی حسن الی عیال اخیک اخوضا یعنی یگویی هم نزد کار
الحسن یا کوزه کردار عیال برادرت یا با سیری گرفتار شدند و ضلع کن
دیدند آیا عیال آخاک اخو یعنی بعد از آنکه با الرضاء دهنیاد بلا را
تفریح علیهم جهرا طیور و کواکب خوش الموحینا ای عم برادر تو حسن
دور از تو بر یکجای کم که جدا افتاد و سرا و را از تن جدا کردند و
مرغان هوا و وحشیان صحرا بر غری می و یکی او توجه میکنند و آن
عایت یا مولای ساقا خردا لا یجدن لحد معینا یعنی مینای
بلا و طایر و شاهدت اعیال مکشینا ای مولای مای امام حسن
چون بود حال تو آن معاینه می دیدی که اهل بیت برادرت بر این
کوده اند و ایشان را برهنه می معنی و بر برتران عریان سوار غنچه
مصبح دیدم آن شکوه نیم در خرجه سیدالشهدا از مدینه علیه و اخیه و تعلق آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تَحْمَدُكَ يَا مَنْ جَعَلَ الْبُكَاءَ فِي رِزَايَا السَّادَاتِ مِنْ أَفْضَلِ لَطَائِفِ
 أَطْفَافِ بَقْطَرَةِ مِرْقَطَاتِ الْعُبَّاتِ لَهَبَاتِ الْمُؤَلَّاتِ وَالصَّلَوَاتِ
 عَلَى سَفِينَةِ النِّجَاةِ وَتَهْبِطُ الْوُجُحِ وَالْأَيَّامِ مَعْمَلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَالْآلَةِ كَلِمَاتِ ائِمَّةِ التَّائِمَاتِ وَتُسَمِّكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ أَيْدَانَا بِمُصِيبَةِ
 السُّعْيِدِ الْمَقْضُولِ الْمَظْلُومِ الْمُخْذُولِ السَّيِّدِ الْقَائِدِ وَالْعَابِدِ الْإِزَاهِدِ
 الْإِمَامِ الصِّدِّيقِ الطَّاهِرِ الْبَارِئِ الرَّضِيِّ وَالنَّبِيِّ الْهَادِي الْمُهْتَدِي سَبْطِ
 رَفِيقِ عَيْنِ الْبَتُولِ هَادِي الْحَوَائِدِ بِالصُّوَابِ وَنَحْيِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ
 الَّذِي قَاتَلَ كُلَّ مَا قُتِلَ مَطْلُومًا وَمَضَى مَرْحُومًا أَيْنَ مَنْ قَاتَلَ وَعَبَدَ لِمَنْ
 مَرَسُوا لِمَنْ مَحَلَّ الْمَقْتُولِ بِالْعَمَلِ الْمُتَعَمِّدِ الْمَطْدُودِ عَنْ الْأَوْثَانِ وَالْبُعْدِ
 مِنَ الْأَضْرَابِ الْمَطْرُوحِ فِي الْمَيْدَانِ وَالْمَجْرُوحِ بَطْنِ السَّيَّانِ وَالْمَضْرُوبِ لِيُفِي
 الْعُدَّاءَ الشَّهِيدِينَ الشَّهِيدِ وَأَخِي الشَّهِيدِ وَأَبِي الشَّهِيدِ سَيِّدِ نَاهِ
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ آه مِنْ شِدَّةِ الْحُزَنِ وَالْبُكَاءِ الْحَسِيرِ وَالْحَسَنِ
 آه مِنْ عَطَشِ الْبَيْنِ وَنَبَاتِ الْحَسَنِ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى عَدَائِهِ الْحَسَنِ

مَقْدُودِ در چند فصل است **فصل در ثواب بگویند** هانگاك بازا از حسرت و بیدار
 گیت صیغها صد چالك از درد و دلانگاك گیت چهره مه پیرمرا از ناخن هجر گیت
 چهره مهر آتش نشان از حسرت و شاد گیت تیره شد از دود و غم افاق باین
 خنق را آتش سوزان دل از درد پی زنجار گیت خانه مردم خراب و سیه

عالم کباب. از نم سیداب اشک و آه آفتاب و کیت. ای که بچوئی نشین
 از باعث این شور بین. نیست غم از ماتم سر چن مظلومان حسین. تقدیر بچو
 در دمان فاطمه. یاد کار و حیدر که در حای فاطمه. که بود از شک و دل سوخا
 که در سجده سان. و بشنود که در ذکر و در بیکان فاطمه. آه از این ساعت که از
 شش پیر اعد و شد چنان در خاک و خوف آرام حای فاطمه. چون خبر
 شد خاوندان کوش و نسیم. که چنان لب تشنه آمد مهمل فاطمه. جای
 آب از دیده خوف دل بدمان و بختند. خاله غم بر آید خوران غلامان
عظم الله اجدر ما بمصائبنا بالحبین علیکم السلام ای شعیان دل پر غم
 و ای دوستان دیده پر غم ای خم قاتلان مجمع غم و ای بنیه چاکان تغیرت
 شهید که بلا خدا عظیم نماید اجوام و سماوات در عزیت حسین فرزند رسول قلبی
 و نور دیده امیر بدر و حینی جانها ما زهره شعیان ندای شهید مرصه
 بلا و صد فواید زمین که بلا غریب و دران وطن و کشمیری غل و کفن اهل
 تشنگی و بر خاک که بلا افکندند و سرش را بر نیزه کردند اهلک زنان او را اسیر
 نمودند و اموال او را بنارت بردند ای اکدام مصیبتی است که باین مصیبت ببارید
 تواند کرد ای اکدام و راست که ازین واقعه بیای نیست و کدام دیده است که درین
 مقدمه که باین نه شیخ مفید از خصرت صادق روایت کرده است که آنحضرت
 فرمود کل الجزع والبکا مکروه سوء الجزع و البکا علی الحسن هر چه
 و کردیم مکر و هست سواي جزیع و کردیم و حینی پس باید شعیان درین مصیبت کوه را بر سر نهادند

در آن تم نرزدند سید الانام در نه ماه دلهای فرته اشاعش به در هر شهر و هر قریه محزون
 و پر خون است و دیده های پراشده کلک و **نظم** ماه محرم آمده یار سنجین یار
 در نماز نموده قیامت مکر قیام این اضطراب چیست در احوال مرد و زن
 این انقلاب چیست در اوضاع خاص عام کی یاکه و جرجیج مکن سیر شد
 کی یاکه عمر ده کهن سال شد تمام کی دید بقرار مکر خالک پایدار افتاد از
 خرام مکر جرجیج تین کام کوفه زمین و جرجیج بایتم **نستند** این از چه قیر کون
 شدند از چه نیل فام ممنوع شد ز آب چه شاه شهید باور بر احلا
 خون دل آب خوش حرام مهر سپهر دین چه کسوفی چنین نمود عالم چو
 سیاه نگر دید از ظلام و دوزخی که شد بشام سر سوزان دین جمع جهان
 نشد ز چه دوتیره تو ز شام ترسم بیاد جور رود خاک کایات ایزد
 ز اهل ظلم کسد چون که انتقام زان پستی کاید این ستم از جرجیج در وجود
 یکباره فیضاد فلك کاشان حرام این انقلاب چیست در اوضاع عالمین
 کی یاکه هست ماتم سلطان دیو حسنی صاحب بحال انوار علیه الرحمة
 الله الملك الغفار میفرماید که در بعضی از تالیفات بعضی از ثقات
 که معاصر بودند یا و دیدم که روایت شده است که چون رسول صدام قاطم
 را خبر داد حضرت فاطمه کتبت که فرزندان او حسین هم میکشد و آنچه بر
 حضرت واقع می شد از مصایب و محن **فاطمه** خبر داد حضرت فاطمه کی است
 کی سستی شدیدی گفت یا آبت متی تکتون ذالک ای پدر بنو رکوا و جرجیج

زمان حسین من شهید موصوف تا آن فی زمان خالی منی و منید و من
علی در زمان منی حسین من را شهید کند که من باشم و تو باشی و پدا
بن کواش علی نباشد فاطمه هر که این خبر شنید که به او سالت
کرد و گفت یا ابا طالب بیگم و من یکنم یا قاصه الغراء که
ای پدر برزگوار که ما لها باشیم پس که بر حسین من کریم میکند
و که غزای فرزند مرا بیا خواهد داشت و فرادار به خواهد نمود رسول
خدا فرمود یا فاطمه ان کساً امی یکنون علی کساً و اهل بیتی و
رجالکم یکنون علی رجال اهل بیتی ای فاطمه در خصوص عواد اهل حسین
غم خود زان امت من بزبان اهل بیت من کریم میکنند و من
امت من در غزای مردان اهل بیت من اشک از دیده می بارند اهل و
یجد و ان الغراء چیدگا بعد چیل فی کل سنة و غزای او را طایفه بعد
از طایفه در هر سال تازه میکنند و بعد در مصنفای او می نمایند **نظم**
عجین میباش که تا سحر از برای حسین **مواهبان** بنشینند در غزای حسین
چه آسمان بنماید مدح و **دا بی عزیت** گذارند ماه ما تم **راه و ایاکان**
یوم القيمة یسفر انت لکساک و نا ایسفع للرجال پس چون روند
قیامت شود تو زمان عزاداران شفاعت خاکی کرد و من
فرمان تغزیه دارم و هر کس از امت که در مصیبت حسین کیستند
باشند و دست او را میگرد و داخل هبت میکم یا فاطمه کل بیتی

بِأَكْبَرِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا عَيْنَ بَكْتٍ عَلَى مَصِيبَتِ الْحُسَيْنِ ٢ ای ناطقه
هر جمعی روز قیامت که این خواهد بود مگر جمعی که در مصیبت حسین کشته
باشد تا آنها ضاحکه مستبشرة بنعم الجنة ان چشم که بر حسین کرده
کند خوشحال و شاد خواهد بود بنعم لهنست پس بر زمره شیعیان
لازم است که بوعده که پیغمبر ناطقه داده و فاکند و در مصیبت فرزند
زهر آشفته از دیده ببارند تا آنکه انحضرت در روز قیامت ایشان
شفاعت کند و داخل بهشت شوند و بنجتهای جاوید برسند
يَا عَيْنُ ابْنِي فِي الصَّبَاحِ وَاللَّيْلِ عَمَلِي السَّيِّدُ الْمَدْفُونُ فِي الرُّضْوَى كَبَلَا
ای دیده اسد حضرت بباد در صبح و شبام بر مای که مدفونست در زمین
که بکابل ایکی علی الحد الطریف الخصب ایکی ویریک قطعوه من القفاکی به
کن بر وی صورت حسین که بخاک آمده و بخون خضایت شد
که به کن بر کهای خنجر او کد آن را از قفا بریدند ایکی علی جمیع
الخروج فی التراب عاریک وَمِنْ أَسْمَاءٍ مُدْبِرَةٍ فِي السَّنَائِ عَدَا كَرِيهَ كَن
بجسم مجروح امام حسین ٢ که بر هندی من خائف اقتاده بود و سر او را
ماه در سینه میدرخشید تا یکی لفسوان الحسین جواسرک لیستون فی
الاممات و السید کا الی ما یجیه کنه بنان امام حسین که الشان
با حضرت و اندوه در سینه و بیایا با نغمه میگردانیدند ایکی علی این
الْحُسَيْنُ لَقِيَهُ أَسَدٌ كَسَفَ صَدْرَهُ وَكَتَفَ الْيَدَيْنِ مَكْسَكًا
که برین

گرمه کن بر امام زین العابدین چهار کلاه را با وجود بیماری پس کرده
بودند و دستهای او را بسته بودند و او را در غل و ریخیر کرده بودند
فضل در منزلت امام حسن و مخفی نماند که قدر و منزلت امام حسین
زیاده از حد تقریر و بیانست در حجاب و الانوار سطو است که حسین ۴
خطبی نوشتند حضرت امام حسن ۴ بابام حسین م گفت خط من از
خط تو نیکوتر است جناب امام حسین م گفت که خط تو بهتر است
بلکه خط من از خط تو بهتر است پس نیز در مادر خود فاطمه زهرا
را حکم نمودند و گفتند تو حکم کن در میان ما فاطمه خواست که خاطر
هیچیک از ایشان را برنجاند بایشان گفت که از پدر من برگر و از خود
سؤال کنید که خط شما کدام بهتر است آن موقر العزیز یسوی از
پدر من برگر و از خود حدیث کنی و سؤال کنید که خط ایشان را ترجیح
آنحضرت این نخواست که خاطر آن دو روح همان شکسته شود و ترجیح
میان خطای ایشان نداد و فرمود که شما از جد برگر و از خود در خوا
هید که در میان شما حکم کند ایشان از جد امجد خود سؤال
کردند که امینان خطهای آن دو زینت عرش الهی را بیان کند آنحضرت
فرمود که من میان شما حکم نمیکنم تا آنکه از جبرئیل سؤال کنم حسین
جبرئیل آمد بن گفت من در میان ایشان حکم نمیکنم کنی اسرا میلد
حکم می کند میان ایشان اسرا میلد بن گفت من در میان ایشان حکم نمیکنم

لکن از حقتعالی سؤال مینمایم که میان ایشان حکم کند پس از حقتعالی
سؤال که حقتعالی فرمود من حکم نمیکند میان ایشان لیکن مادر ایشان
فاطمه حکم کند میان ایشان پس حضرت فاطمه گفت پروردگار من حکم میکند
میان ایشان و آن معصومه قلداده داشت بچینه گفت من این قلداده خود
نثار شما میکنم هر کس از این جواهر بیشتر بر داشت خطا او بفرست پس آن قلداده
دایره و نثار آن دو کس شود عشرت بخشد نمود در آن وقت جبرئیل نزد قائم
عمری شی اللهی بود حقتعالی او را امر کرد که بر زمین برو و جواهر را در میان ایشان
نصف کن تا آنکه هیچ یک در شکست و نشتند و بنشینند حبس نعل سنجی آمد و جواهر
هر یک در میان آن دو کس بجز عتقت قسمت کرد از جهت آنکه او و فاطمه ایشان
تا خاطر میارند ایشان شکست نشود و احصا یافته اند را که خدا و رسول و علی
و فاطمه و جبرئیل و اسرافیل بخوانند که در ملائکه بخاطر ایشان نشینند بجا برست
که در محرابی که بجا او را بایست نشیند بر خال اندازند و مانند کوفته من بجا
او را از تن جدا سازند و سه روز بدن او را بر یک پای که کم کی بجا برهنند
و پی غسل و کفن افکنند و سر او را بر نیزه کرده بشهرها بگردانند و زبان و بیضا
او را سیر کنند و در کوچه و بازارها مانند اسبوان مرغان و طیور و در عالم ایشان
خام و ذلیل گردانند **نظم** کی چه گردان تا در پان سنه با شد سخت تر راست
تواند نمود از این سختی کس در سو او و در جهان از کویه شور که بجا است
و در قیامت میدهد پی آبی در لقا جنر بگه بر یاری هم و آن مصیبت **سوره**

دل بر ناله صد بزند آید در نظر از خورشید می چید هم بای نفس
انجم کویه میغلطد بخون نورانی ~~مست~~ که راکی فرصت پرسید
چون تراست یا کی پانی میدرد یا خاک میبزد بس بلکه خاک رشت
امکان شد بخوش کویه کله عید کرد غم نمی آید غباری در نظر خار
خسیراب و او را چون تف یا قوت بود بر لب کوهر فشان بجال از
سوز جگر آنکه چون مهر نبوت داشت ~~اندر جگر آنکه چون انتر~~
شرف جابد و شو مصطفی بیدار شد هدف و محبت رسول خدا
با فرزندش حسین نه پیرته است که توان بیان کرد او را نوری دیده
و رجا بخود مینمایید و پیوسته او را در غوش داشت بر دوش مبارک
خود میکشید در کتاب بجا افراد مسطور است که عایشه گفت که رسول
خدا وقتی کوشه بود و لشکر جوع بر آنحضرت هجوم آورده بود و قادی
چیزی خردنی نبود پس فرمود بمن که برای مرا بیاور گفتم داده گما
داری فرمود اراده منزل فاطمه دختر خود را که با بخار و هوش
وحس علیه السلام و ابده ینم و بجال ایشان نظر کنم و از دین آن
در جح روان و آدام حاین کی سکی من افاقه شود و جوع من تخف
کرد پس آنحضرت پیران آمد تا آنکه داخل منزل فاطمه گردید
پس فرمود یا فاطمه این آبشای ای فاطمه دو فرزند دلبند من
در کجایند فاطمه گفت یا رسول الله ایشان از کس سکی کویه

کنان انخانه پیران نرفتند و مانند بر بهادارانالم جمع میکردستند
پیغمبر خرم و مطلبان دو نور میداد خود پیران آمد ابو دره را دید
سرو و ان پیرید که ای محمدر ایا د و فرزند دیند مراندیدی ابو دره
گفت یلای رسول الله اشیا در معایده دیوارینی جد عان خواسته
اند حضرت رسالت پناه تشریف با بخار بند و ان دوز کواری بر سینم خود
چسپانید و اشیا مانند بر بهاداریه میکردند حضرت اشک از دیدهای اشیا
پاک میکرد ابو دره گفت بگذارد که من اشیا را بد و شر بر دارم رسول خدا گفت
یا ابا الدرداء و عینی مسیح الدّموع عنهما ای ابو دره پاک را تا اشکهای فرزند
خود را پاک کنم قسم بحق ان کسی که مرا براسی نه پیغمبری فرستاده که هرگاه
قطره از اشک دیداشیا ب زمین بریزد هر ایند که سبکی در میان امت
من باقی خواهد ماند تا مرز قیامت پس حضرت اشیا را بر گرفت و ان دو
بزرگوار کردید میگردند و حضرت رسول نیز میگفت حبیبی غل غل است
حضرت آمد و گفت السلام علیکم یا محمد حضرت رقیه العزّه جل جلاله تن را
سدام میسازد و پیغمبر را بد این جنح چیست که ان شما بظهور بر میسازد
و چرا جنح و کردید و شما میاید پس رسول خرم فرمود ای حبیبی لا ابکی جنح عاکل
ابکی من ذل الدنیا کویم من ان ترا جنح نیست بلکه از خواری دنیا
کویمه میکنم پس حبیبی گفت که حق تعالی منفرماید که آیا سرور میکنی داند
تو را اینکم کوه احد را بجهت تو طلا کنم و ان اجری که در نزد من داری جنح
کم شود

که نشود و حضرت فرمودند نه نمی خاهم ^{چون} چنانچه گفت چنانچه می خایم ^{فرمود} و بجهت آنکه
خدا تعالی دنیا را دوست نهد ^{و اگر دوست} دوست میدارد ^{است} کاملقین دیدار
بکار فرمیدند و این حدیث تمه دارد و در آن مذکور است که برای ایشان تریس
و کسوت بخته بسیاری حاضر شد و ایشان خود بودند و پس شدند بمحله
قدس و منزلت ایشان از بن بالاتر و پیشتر است و ثواب کرده بر حسین بی
نهایت است رسول خدا نمی توانست که سبکی حق و کویه او را بدیند بر
کجا بود در جوی که بلا که ناله و اعطاشی او را شنود و غریبی و تشنگی و محنت
او را مشاهده نماید نظم روح لم یبني زعصره نیا لید که سبطی ^{بر منی} بکار
زعصره و اعطاش کرد ^{سید مرتضی علم الهدی علیه السلام} در مصیبت امام
حسین ^م میفرماید اِنَّ يَوْمَ الْكَلْبِ يَوْمَ كَانَتْ لِلدِّينِ عَصِيْبَةٌ ^{کم} ^{یَدْعُ} ^{لِلْقَلْبِ}
مِنْ يَوْمِ الْمُسْرَاتِ نَضِيْبًا بدستیکه روزی که امام حسین ^۴ در کربلا کشته
اشقیابود روز سخت و دشوار است و آن روز غم اندوز در دل من مهر
از خوشحالی و سرور و بکداشت و پیوسته محزون دارد لَعَنَ اللَّهُ رَجَاكَ
اَنْ عَوَّلَ لَدَيْنَا عَصَوْبًا ^{سألموا بحزن} ^{فلمّا} ^{قدّروا} ^{اثنوا} ^{الحزوباً} لعنت خدا
بر مردان چند که پیکر دین را از جور و غضب تاراج کردند مردم انبیا
ایشان سداقی بود چون قدرت بهم رسانیدند جنگها بر پا کردند و این ^{نظم}
عبره ^{از} ^{حز} ^{میفرماید} لَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لِدِينِهِ فِي يَوْمٍ كَبَلًا ^{کسایت} ^{کانت} ^{سبی}
و کلامی بخیر در روز کربلا درون شهادت سید الشهداء و واقعات

ان دشت محنت و بلا سگسها درین افتاد که معالجه امیشود و چا
حتما در دلهای الهی درین کرده که ملوا می شود فاما سیتی بالرماح
مستوق و اما قتل بالتراب معصن مغربان که بلا را بعضی را اسیر
کرده بودند و بضرب طعن نیزه ایشان را میزدند و بعضی را کشتن می دادند
که بلا افکنده بودند و جرحی کما اختارت رماح و انصل و صومی کما شاء
صباغ و انشرا کسکان که بلا بد نهایی ایشان بضرب نیزه ها و دم شمشیرها
مجرع بود و برخاسته که بلا افتاده بودند و حیوان مرغان را اطراف ایشان
مقتل زدند بودند و سید رضی علیه السلام میفرماید شغل الذمومع عن الذیاد
بکاء هالکاء فا طمة علی اولادها مصبهم که بلا مشغول سلخه است
بند ها را از کربیم بر باد و منازل دوشان و کرب بر خاطر بر او برد خود اشک
از دیدن هاروان میکند لم یخلفوها فی السهید وقد آب دفع الفرات
یثا دحی و را دها حومت و در حق فرزندش حین رعایت نکردند و آب
فرا ت مر که الحضرت میدید از این منع کردند و نمیکذاشتند که اصحاب آنحضرت
مراب و اردشوند اهل النبی علی معاب و صلیبا و دم الحبن علی رؤس صعادها
اشتیای مت اولاد پیغمبر را بر شران سوار کردند و سرهای نیزه خود را بر آن
حسین الوده نمودند و الهفتاه لعصبة علویة تبعث امیة بعد از تمامها
و اصرا که سلسله علوی را بنی امیه را در غل و زحیر کردند و با بر
مردند این مرتبه پیش از اینست باین قدر گفته شد قبل از این مردن حق

باسمه

زکریا از واقعه کی بلا و مجملی از احوال و شهادت محیی ۴

بِسْمِ اللَّهِ وَاقِعَهُ كَوْنُهُ اتَّفَقَ مَا تَقَدَّ حَقَّقَ عَالِمِي بَعْضُ أَنْ خُودِ مَرَا اِزْ اَنْ خَبْرَ دَادَهُ بُوَد
وَابْدَا در مصیبت آنحضرت کویستم بودند از آنجمله حضرت زکریا را ازین واقعه
مخبر ساخته و آنکس این قصه هایلر را در خمین جبرش انداخته بودند پسند
معصیت منقولست که سعید بن عبدالله از حضرت صاحب الامر در چینی که آنحضرت
کودک بود در میان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شنیده بود سؤال
چند نمود از آنجمله سؤال کرد از اوایل که بعضی حضرت فرمودند که این
از چیزهای غیب است که خدا نیده خود زکریا را از آن مطلع ساخته
و بجهت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیان فرمود کیفیت این قصه چنانست
که زکریا از پیروی و رکود سؤال نمود که اسماء آل عبا تعلیم او نماید چنانکه
نازل شد و آن اسماء مقدسه را تعلیم او کرد زکریا هرگاه محمد و علی و فاطمه
و حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد اندوه و غم او بی طرف می شد و چون
امام حسین را یاد میکرد گریه در رکود کویا گریه میشد و خود را از گریه
جستجو نمی توانست نمود و آنقدر میگریست که نفسش تنگ میشد روزی
در مناجات گفت اللّٰهُمَّ إِنِّي أَدْعُكَ أَرْبَعَةً مِنْهُمْ تَسْلِيَّتِي بِأَسْمَائِهِمْ
مِنْ هَوْنِي خُذْ أَسْبَبَ حَيْثُ أَهْلُ جَوْنِ آن چهار بزرگوار که ذکر
میکند غمهای او دلم بیرون می رود و هوم من تسلی می یابد و دلم گشاده
میشود و إِذَا دَعَاكَ الْحُسَيْنُ نَبِيَّ مَعِ عَيْنِي وَتَوَرَّدَ مَرَّتِي وَجْهِي حسن ۴

دارا و سلیم و دیو ام کو بان و خا طرم بخور و نامم بند میکرد و حقیقتا ای واقعه
که در ایا و خبر و از فرمود که بعضی کافران سواد میکردند است و ها هلاکت عتبه
طاهره در آن محو و یازید علیهم السلام که ظالم بر حسی است و عین عطر
و نسکی انحضرت و صادر صبا انحضرت چون ذکر یا این واقعه نماید داشتند
سهر روز از مسجد پیران بیامد و بر روی مردم بیت و مشغول گوید و در
و فوج و پیقرادی شد و در مصیبت انحضرت مرثیه بخواند که اللهم انجس
خلقک یو الله خدا و ندا ایادر خواهی آورد دل لهر بن جمع خلقت
مصیبت فرزند او اللهم انزل بلوی هذا الرزیه یقنا یا
ای بلیه و محنت را بساحت عزت او فرود خواهی آورد اللهم انجس
عیب و فحشه یاب هذا المصیبه خدا و ندا ایاجامه این مصیبت را
بعین و فحله خواهی بوشاید الهی ارحم کن بر هذا المصیبت یساحتها
خدا و ندا ایایا این بلیه و محنت بساحت شرف و عزت ایشان داد خواهی
ساخت بر گفت الهی مرا فرزند ی که امت کن که در پیوری دیده من باو
روشن شود و مرا فریفته محبت او کردان پس مرا بمصیبه او برد آفر
چنانچه دل محمد حبیب خود را بفرزندش بدرد خواهی آورد حقیقتا ای
حضرت یحیی را این حضرت عطا کرد و همانا که که امام حسین ششاهم
مصدق السید یحیی نبی ششاهم بود چنانچه خدا پس از حسین کسی را حسین
نام نهاده بود پس از یحیی نیز کسی را یحیی اینم گذاشت بود که نام جعل کرد

میت قبل سیمینا و مناسبت است که سیم از احوال عیسی مذکور شود منقولست
که عیسی عیسی در قیام القیامت بود که میجو امتاع احوال قیامت دلش
مضطرب میشد و از لباس بیلا س و از طعام بنان خسته قناعت
میکرد در چهار سالگی تو را به داخله کرده بود و جمیع احکام شرع
واقف بود باین قدر و منزلت چندان که میت بود که کشت و پوست
از رضا و مبارکش ریخته و مادرش از راه شفقت دوپاره پشمین بر
مزایب دیده او نهاده بود و هر لحظه از ایرید داشت و بیقرار و بیچاره
خود مینهاد و در مجلسی که عیسی حاضر بود زکریا از عذاب خدا نمیکفت
و بخیر رحمت غیر متناهی الهی میگوید روزی زکریا روی منبر بجانب
چپ و راست نظر کرد و میخیزد و ندید و عیسی کلیم خود پیچیده در پس ستونی
بود زکریا چون عیسی را ندید سخنی از عذاب الهی با او کرد و فرمود در
دو رخ کو هیست از آن نام او غضبان هیچ کس را نجان گذرد مگر
بکر است از خوف خدا عیسی چون این سخن شنید فریاد برکشید و کلیم
از دوشی بینداخت و از مجد پیران رفته فریاد میکرد که الویل الویل
دخدر عصیان و بانا الهی و افغان از شهر پیران رفت پس حضرت ز
کریا مادر او را مطلع ساخت و بایکدی که بتفحصی او پیران رفتند و سم
شمار روز گذشتان و خبری نیافتند صبح روز چهارم در شبانی
رسیدند از احوال پیرانند بر کیفیت احوال عیسی را نقد کردند

شبان گفت من اورا ندیدم اما سه شب است که این کوه را به زاری پیوسته
می آید که ان اشرا که سفندان از چویدن باز شده اند و کوشایان را به
داده اند و آب از دین می بارند و می گفت این نشان بخوبی است و این
سمت را به شدت مادر زودتر رسید می بارد که در کوه به سجده
افتاده و چندان کیست که جای سجده گاه او گل شده نیست و سر بر زمین
خود را از طوطا و پاز و گنجینه کرده بر کنار خود نهاد بخوبی کمان
ماده موت خود که بقبض روح او آمده گفت ای غور را ئیل پدر و مادر است
دام چندان مرا امان ده که آئینان استحلال طلبم مادرش در خروش
آمده گفت ای جان مادر غور را ئیل نیست مادر تو است بخوبی برخواست
که فرار کند مادر او را بسینینان خود قسم داده او را بخانه آتش د
و چون سه شبانه بود که کی سینه بود قدری آتش عدس تناول
کرد و خوابید در واقع دید که شخصی آمد و گفت ای می غضبانان فراموش
کرده که سینه خورده و صفی بخوبی برخواست و روی آنها خلاصه ^{نظرش}
زند این میگوید تا اخلاص را بدشاهی ان مان بجهت رضا جوئی زن زیاده
انجناب را حاضر کرد و سر مبارک او را در میان طشت طلا از تن جلا کرد و آن
خون را در جلی می ریختند هر چند خاک می ریختند می ریختند و با لای مد تا آنکه
بخت انقربان قوم مسلط شد بر روی خون هفتاد هزار کس را کشت تا آن
چو شدند از اینستاد منقولست که چون شهید کی بدلا بایان بران خون

از اسب برد وی خاک افتاد و هر چند استغاثه میکرد کسی بفراوانید
ملائکه اسبانها را بگریه در آمدند و گفتند اَلْهٰنَا وَیَسَّکَ فَا اِیْنَ هَمَّ سَمَّ وَجَعَا
بر فرزند دختر محمد مصطفی می کنند و تو بر ما و نظری کنی و می بینی و تو
سند بد لا انتقامی حقیقتا ای پادشاهان و می فرستاد گری ملائکه بجانب راست
عرش نظر کنند چون نظر کردند مثال شخص حضرت قائم را دیدند که در جای
دست عرش ایستاده و نماز میکند و رکوع و سجود بعمل می آورد حقیقتا
فرمود که ای ملائکه من زود است که بجهت حسین باین شخص ایستاد بکشم کشم
بجهت طلب کردن خون یحیی هفتاد هزار دیناری سرایل و زود است که
خواهم کشت بجهت خونخواهی حسین فرزندان فاطمه هفتاد هزار دیناری است و
بر دست قائم مهدی و از برای ایشان است در آخوت عذاب عظیم منقول
که نکریت آسمان و زمین مگر بر یحیی و امام حسین ۲ جیستی که در شمع خود
از آسمان میرفت چنانچه جامه سفیدی که در هر دو میداشتند سرخ طالع
میشد و سرخ فرو میرفت منقول که این سرخی شفق در اوّل بند و از خون یحیی و امام حسین
است خون یحیی مظلوم بهم رسید و بر زانوی امام بر طرف شد و چون یحیی را بران و مظلوم
و امام ثالث و مابع اهل بیت پیغمبر و خاسر اعیان حسین شمر حکم شهید گردید که سرخ
باز شفق بهم رسید شفق کشیده دهن بر یکیت چرخ کبود برای تقریر بر
کشتن خود الود صباح و شام شفق نیست در پیهرامی که خون
پیکنهاش شده کویان کین حضرت امام زین العابدین میفرمود در وقتیکه

یحیی شد و هر شعله که
بریدند از زیرش
بریدند و آفتاب
یحیی و امام حسین
مظلوم

باید ازین رکوع بگردانیم و در هیچ منزلی نرویم و نمی آید
نمیگردد مگر آنکه آنحضرت یا دخی میگرداند و ذی قریب از بیستی و
پس قدری دینا از خدا آن بود که سر حضرت یحیی را برای نوح حضرت از قضا
بنی اسرائیل هدیه کردند یا ابا عبد الله از آن عظیمی آن بود که سر مبارک
تو را بر نیزه کرده بر سم هدیه میزد این زیاد و نرید و الدان تا بر دند
در کوی چاه و باز آنرا میگویند و او را سجیاج میگویند و در آن
مطهر تو میزدند خدا جانها ما ز سر شیعیان را ندانی آن سر فتنه
یا عیسی ابکی للطریقین عن الدیار کو صفت اعمی لم توف بمعاذ و لی یل
کو به کن برامی که و را از دیا و خود و وطن خود دور کردند هرگاه از
کو به کو رسوی و فاعبری ان اعشارین مصیبت نخواستی که اسب
دو موعده من تسکاب و معتبر نوبت ها جو حیره با جبار ای دیده کو به
کن بر حسین و بخاطر پیاورد و ذی و که آنحضرت کو به میگرد و جبار از
جد بنی کوا و خود مهاجرت می نمود فجا و الی فیر الرسول و جبار
مقاله و الله مع من عین جبار ای عید که به کن چون خواست
از مدینه پیاورد بر سر قبر رسول خرام آمد جد خود را و داع کرد
و باریده کنان میگفت یا جدانی این فاطمه سبطه الخدر و الجدر
فی یدی لا سبار یا جبار من حسین فرزند فاطمه و سبطه تو که
بعد از تو امت تو را خدر و ل کردند و دست اشرار خا و خیل

سده ام یا حیدرانی بعد کندی را هب بارش طیف و روحی قید و یاد
اجل عالی تبار من از خدمت تو دور و از نزارت تو دورم میوم و زمین
که بلا میوم لیکن روح من در خدمت تو مجاورم تو است **مطلب**
در بیان رفیق امام حینی از مدینه طیبه و کلمات محمد خفیه
و حق دام سلمه بالحضرت مکیه و توجیه زبان نبی هاشم از عراق
ان عابده آفاق یعنی بنام سید الله منقولست که چون ق فله سالار
اهل یقین و سفید راه دین مبین قرة العین سید ثقلین جناب امام حین ۴ اراده
کرد که از مدینه طیبه مهاجرت نماید بخدا امر کرد کجا و های و خای این عصمت
و طهارت بنا قهای نیند و اسباب و اثقال با حمل و نقل نمایند خدام یا مران
امام مشغول حمل و نقل گردیده بود بجای غم بنا قهای ماتم بستند و مویهای
رفیق شدند در احوال ناله الواع و الفراق از درو دیوار مدینه بلند
شد و اقارب و احباب بجانب از مهاجرت ان یاد کادال عباد الخون
و حجتان یا و فاحزون گردیدند و ایست که ان قدوه ائمه دین سلام
شرف کو هر رسول امین چم از مدینه سوی کو میا اراده نمود جواحت
ولا حباب را از یاده نمود بهر طرف خیر رفتن غریبان رفت نفاذ ناله
وا حسرتا بیکوان رفت حوائج کو بد و لذت دکا ب داری را عطا نمود بیافق
آیا ری را مرویت که چون محمد بن حنفیه دید که آنحضرت اراده رفتن
از مدینه نمود و مویهای رحمت کی دید خدمت آنحضرت آمد و عرض کرد

ای برادر تو دست تو بر سر مانی نهد و عزیزترین خلقی بر من و من تو را
از خود کسی دست تو میدارم و من لازم است که آنچه حیدر تو را دادم بعزیز من
و چون بکنم و حال آنکه تو را در بزرگوار صبی و بمنزله و جان و دل و مرد و صبی
و بزرگ اهل بیت و صالحی و امام پیشوای مینی و طاعت تو بر من واجبست و
حق تعالی تو را بر من شرافت و فضیلت داده است و تو را بهترین جنانان اهل
که آینده است و من صلاح تو را دادم که از بیعت نریزد که از جوی و از شهرها
دوری کنی و بیادیم ملحق شوی و سران بسوی مردم بفرستی و مردم تو را
بهجت خود دعوت نمایند یکی بر سر تو جمع شوند بیعت تو را اختیار نمایند آنچه
مکنون خاطر حقایق ظاهر قوت بعد آوری و اگر طاعت نکند اختیار خود
باشی و می رسم که داخل یکی از بلاد شوی و اهل آن بلد مختلف شوند که و می
باشند و کرد و می خالفت نمایند و کار بجدال و قتال منتهی شود و جان شریف
تو و اهل بیت تو که شرف جانهاست در معرض تلف در آفرند و بزرگان حال
میگفت **نظم** خدا نکرده شکستی بعد بخانه دین و کفر را نماند با آسمان زمین
مباد و حاشا و شهر دهد با اهل سر **و** خدا نکرده شود ساریات از ایشان کم حضرت
امام حسین فرمود ای برادر من که با تو قوت نایم گفت برو بکله و اگر توانی در جای
قرار گیر و اگر اهل مکه با تو شیوه پس فای مسلوله دارند و متوجه بلادین شوند که
از بلاد شیعان پدر و جد تو اند و در لهای حیم و غزهای ضمیمه دارند و بلاد
الیمان بسیار کشاده است و اگر در جای نیکو استقامت نیاید متوجه کوهها

و بیا با آنها شویند نظیر فریت با شرا حقیقتی میان تو و این فاسقان حق حاکم
کند حضرت فرمود که ای برادران هیچ ملجا و پناهی نیامد باین بد پست فحاشی که در
پیر محمد حنیفه سخی قیام قطع کرد و پیا سکویت و آن امام مظلوم باین گوشت
پس و مای چند بجل حنیفه کرد و صیقت نامه نوشت با و سپرد مر و لیت
که چون حضرت اراده کرد که از مدینه بیرون رود بخت از پیرها شرم از
هر طرف جمع شدند و صلا بنوح و زاری بلند کردند و جامها چاک زدند
و رویها خراشیدند بعضی رد کاب سولای خود آویختند و برخی خاک
غم بر فرق خود می ریختند و بزبان حال میگفتند **نظم** کا و دمان میرود بار
سفر می نرند تا در کربا که پند که بیا پیوندند سا دران رخت مند تر
باد میند که درین مرحله بجاده اسیری چندند چون امام مظلوم تالک
و بقدرای ایثات و شاهد نمود فرمود که شمارا بجل اقتصدید هم که صبر
بیش آید و دست از جرم بیا رید ان بخت و دکان جگر سوخته گفتند
ایستد و سرور ما چگونه خود را از کربا و زاری منع کنیم و صلا تالک
مثل تو بر کوباری حسرت و ناکام از میان ما می رود و ما یکسان از غریب
نمها بلکه میکلاری و آخر کار تو را با ضا افتاد میدانم بکجا منتهی میشود بی تو
و زاری از برای کدام روز بگذاریم و بزبان حال میگفتند **نخ** فاه از
نیش مای ماه تابانی کنی و روز ما را نیز چون شام غریبان میکنی
مینائی جمع ازین بد باطنان خاطر و لی حلقه جمعیت ما را بریشان میکنی

بخدا سوگند که این روز مثل روزیت که حضرت رسالت از دنیا رفت
و مانند روزیت که فاطمه شهید شد و مانند روزیت که حضرت
امیرالمؤمنین شهادت چشید و مانند روزیت که رفیق و زبیر
و ام کلثوم و فاطمه و خاندان ما را فدای حق کردند ای محبوب
قلوب مومنان و ای یادگار بنر و کواران پس یکی از عظمای انحضرت
آمد و شیون برآورد و گفت کواهی میدهم ای نور دیده من که در نبوت
شیدم که جنیان بر حق تو حرم میگیرند و میگفتند فَإِنَّ قَتِيلَ الطِّفْلِ
مِنْ أَهْلِ هَاسِمٍ أَزَلَّ رَأْيَ مَنْ قَرَّبَ نَدَاتِهِ ^{و قایم} أَنْزَلَ قَرْنِي نَدَاتُ شَهِيدٍ
طَفَّ كِي بَدَا أَنْ هَاسِمٌ ذَلِيلٌ كَوَافِلُهُ كَيْدُ نَارٍ قَرْنِي رَحِيلَ رَسُولِ اللَّهِ
لَمْ يَكُنْ فَاجِحًا بابت مصیبت الافوق و جلت ای بنر کواری که حبیب
دل رسول بود و عمر بن بدی از او بظهور و نویسد بود و مصیبت او بینها
بر خاک مایند و نکاوایل که مایند پس بخدایت بجزایات طهارت و سیادت
هم آواز کردید و مرثیهای جنون در مصیبت انحضرت خوانند و اسکاکی
خوبین بر رخسار خود جاری غم مند و آن جان جهان و داعی کردند
و الهه الوداع بلند کردند آه از دی که پست سلیمان کرد مبادا ما بر سر
لبیبت پایان کرد مبادا میرجعت اشد حضرت میگفت الفراق ما را نماند
حق نه بها ن کرد مبادا سر و یت که است سلام و وجه طاهر حضرت را
چون یادگار و رسول خدا را دید که غم بین و نرفتن از دنیا بیهوش

داراده نمود که داغ بمراق بر آید حجاب گذارم و در نیمه راه پی آب در آنکه وصفا
کردند بنزد آنحضرت آمد و گفت ای فرزندان بر کنیده مرا بسبب رفتن خود
بمراق محزون مسافری که از جبل بن کوهار قوشنیدم که میفرمود يُقْتَلُ وَلَدِي
الْحَسَنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ فِي رَهْزَنٍ يَمُوتُ لَهَا كَوْبًا فرزند من حسین کشته میشود
در ارض عراق در زمینی که آن را کوبدای کنید حضرت فرمود یا امّاه من بین
میدانم که کشته میشود و مرا چاره آن رفتن نیست و فرمود خدا عمل من را بد
و جد اسو کند که میدانم که در چه روز من کشته خواهم شد و که مرا خواهد کشت
و در کدام بقعه مدفون خواهم گردید و میدانم که در چه روز من کشته خواهم
که با من و اهل بیت و خویشان من کشته خواهد شد و آن خواجه ای مادر تو
بنیام من وضعی را که در آن کشته و مدفون خواهم شد پس آنحضرت بدست مبارک
خود حجاب کی جدا اشاره نمود باعجاز آنحضرت زمینها پست شد و زمین کبلا
بند گردید تا آنکه آنحضرت لشکر ماه خود و محل شهادت و موضع دفن خود
و هر یک از اصحاب خود را با هم سلم نمود پس ام سلمه فغان و آلام بل و درد
و در دیوار بگریه در آمد و حضرت فرمود که يَا امّاه قَدْ سَاءَ لَكَ عَمَّنْ
وَجَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظَلَمًا وَمُذْنَبًا ای مادر خدا خراسته
که مرا کشته ببیند و مرا بظلم و مذبذبیت از تن جدا نماید و قَدْ سَاءَ لَكَ
أَنْ يَرَانِي حَرَمِي وَرَهْطِي وَنَسَائِي شَرِّ دَرِينِ و طغیانی مذبح حسین
مظلومین مأسورین مفسدین حق تعالی خواسته است و مقتدر کی ده

که خویان فرزند فغان من کشته شوند اهل حره و خویان و زنان مرا اطفال
 مرا اسیر کنند و مقتول گردانند و از شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند و هر چند
 استغاثه نمایند یا در پی نیابند ام سلمه گفت ای فرزند دلیند جز با الهی
 تو تربت مد فغانی را بمن داده است و در ششم ضبط کرده ام پس حضرت امام ^{حسین}
 دست فرار کرد و کیفی از خاله که بلا بر داشت و با ام سلمه داد و گرفت ای مادر
 این خاله را بنور شیشه شده ام و چون آنحضرت ضبط کن و هنگام که
 هر دو خاله خون شود بدانکه من در آن صحن شهید شده ام و چون آنحضرت
 عازم شد که از مدینه بیرون رود و خویان و یاوران خود را و اعیان خود
 و دختران را بر محملها سوار کرد و قاسم فرزند امام حسن را با پست بکنفران
 اعیان و اهل بیت خود بر داشت و روانه شد و از آنحضرت فرزند کرامی علی
 اکبر و علی اصغر بودند با امام زین العابدین در دیوان مدینه از مفارقت ایشان
 که باین و ناله و غمان عیان با آسمان می رسد چون چون از مدینه بیرون
 سفر شاه انصاریان بنهاد و با سختی و دلاوری ایشان شد و چون به سجده و سجده
 کی بود پیش اندام که کشت محل آل علی روان عمل شد در ای قافله و با سر شک
 گفت دیدی که کشت شاه جهان می کار و با خوب و دلاوری شایسته اهل
 شد ای که از پی سفر می شود روان منگی مانند کتف دلهای و اطفال
 مانند چشم لاله بگردید خوب بخت آه از دمی که بهر و طبع نبی حسین
 شد عند لب کلشن ختم پیران ظاهری شدی بخلق آری ^{نیز} که در رسول

داوی بسیل شده بنای جهان یان • چون از یصیع کشت روان شده
نشنم لب • میکفت کویان پیش سید زبان • کای نو سفر بر و سفرت باد
پی خطر • اما ده باش باغ هفت است در نظر • آه از دری و ویلا از
روزی که اصلیت از کی بلا و شام بد نیم سید لانم مراجعت کرد
تمام دل شکست و افسرده و فرج و سخت اسیری دیده • نه لشکری نه سپه
نه سرو نامی • نه قاسمی نه علی اکبر نه عباسی • در احوال طشونم مرید
جانوزی ادا نمود از انچه ایست مدینه جده اَلَا نَقْبِلُنَا بِاَلْحَرِّ
وَالْأَحْزَانِ جَنَّا • ای مدینه جده مادر ما سیران مرصم بد و سخت
کشت وادی که بد را قبول مکن که ما با حسرت و اندوه آمده ایم و کشتا
فی الخروج یجمع سئل • رَجَعْنَا حَاسِرِينَ سَلْبِنَا • ای مدینه درویش که از
تو پرورده ایم جمعیتی و اساسی داشتیم و حالا بر کشته ایم هم قدر
حسرت و ناتوان در رهنده و مرغان و کشتا فی امان الله جهم رَجَعْنَا
بِالْقَطِيعَةِ حَاسِرِينَ در وقت رفتن در امان خدا و آسوده رفتیم و حالا
با خوف و رسوائی مراجعت کرده ایم فَتَحْنُ الضَّائِعَاتُ بَلَا لَطِيفِ
وَتَحْنُ النَّاجَاتُ • علی احضنا ما یم ضایع شده کای پی پناه و ما یم نفع
کران برادر برادر خود و تَحْنُ الْمَیَّارَاتُ علی امطایا • تَشَالُ علی حلال
المبغضینا • ما یم اسیرانی که بر سران سوار بودیم و دشمنان ما را از دست
دیرسایند و تَحْنُ نِیَاتُ یَسْ و چله و تَحْنُ الْبَکَايَاتُ علی ابینا ما یم و خدا

الذباب مغفراً في التراب تدفخ غره وخصف صدره واسنيح حريمه

وفج فطيم سبي اهلها واستهب رحله بقلب يميناً وشمالاً وتخرج من

الغصص اهوگ له في عيده بامولاي وانت لهفان بجمل لا على

الرمضاء طان لا يستطيع خطاها ولا ترد جواباً ثوا اسفعا على ما نزل

بك من الاهوال وعذب الله من ظلمك يا سدا العذاب والنكال

مقدمه در اين چند فصلست **فصل در ثواب كمي به بر حزين** با داني چم

ما نمت كه در عالم خراب بنموي چشمه المياي زخم يراب با داني چم

ما نمت كه از شش جهت فكنند بانك فغان او بيل چرخ اظطراب

با داني نواي كيت كه طوفان ما نمت خاموش كود مشعل مه و زنج تاب

با داني چم ما نمت كه در چرخ نيكوي بر قلم سر شك غمش خيمه

چون جاب با داني نواي كيت كه از بلاغ ان چرخ كل ميدي چم كاسه

خون چشمه آفتاب زين رستخرام خلايق زيكديك كن دند چو سوال

تامي بجد شتاب بدي نوار سيد با فغان و فوج كهفت شد كستف نوي خوش

رسول فلك جاب كمي فيش موش رسول خدا حسين علم بنم حرف حق

محبتي حسين كلد سته لهاد امامت بباغ دين اخن تان سرور رطوخلا حسين

شخم چاو ختم خضار بي جيا كان وفا و كستف تنع خفا حسين ز كوي تان

نكول ان ساميان دون در كوي دلا فشانه تي بد حسين ان دشمنان شكسته

لبل خاوص جفا و ز و ساي ندين فيم وفا حسين انك جفاي دشمن

اینکه چنانچه دوست پیغمبر هم دشمن هم دوست یا حسین ای برادران هر مجلسی را
ذی قی در کار و هر عقیله را یا یسینی اچار است زینت جمع عزای سید الشهداء و برده
محفل مصیبت شهید گوید و دید پر بکا و الم جانگاه است جمع عزای که شعله آه
از آن زبانم نکشد نه محفل غم است و مجلس ماتمی که الم و فغان از آن بگذرد
آسمان نرسد نه منزل ماتم است و تعزیه و اربابین غلامی است چندی نماد و
چاک دلی افشوده و خاطری بشمرده سید اشکوار دیده روان و احیاناً کویا
افانرا و داغ بر دل مایه و ماه گذارد و بناله و جزع فغان از زمین و آسمان برآورد
نه بدعوی خود را در سلك عزاداران قرآن شمرده و نه فارغ از غم گوی سعاد
از میدان توان برد بگو باه که بهر چه دانه اند فوط صدات نیست که مکرر دانه
تو بگو بناله چو بال اثری نامرغ دلت بنزد مکران چو بیامده آکن گذار بسوز چو نخل
کز معین بدان که بدله اثر نهای کرد حضرت امام رضا علیه السلام و آتش از فرزند
که ماه محرّم مایه بود که اهل جا هلیت قتال و جدال را در آن ماه حرام میدانستند
و است بی حیا بختن خود ما را در پناه جلال دانستند و در پناه هتک حرمت نمودند
و در پناه زنان و کنیزان ما را اسیر کردند و آتش در خیمای ما زدند و ما را
ما را بنارت بردند و عزت و سواد خردم داد و در خصوص مراعات نکردند ای
یوم الحین اقرح جفونا و اسبل دموعنا بدر سیکه بدر سیکه روز سنی است
حسین در کی بلا دیدهای ما را بخرج کرد و اشکهای ما را فروخت و عزت
ما را ذلیل نمود ای زمین که بدان برای ما گذاشتی کرب و بلا را ما در جزا

پس باید بر مثل حسین شهید بکشید که به کشتن کان دیز که کی چه اغتاب میرو
 کناهان عظیم را پس شیعیان ال رسول و محبان ذریه بتول لارست که بر
 مصیبت آنحضرت بکشید و اشک خویش بر رخساره جاری کنید که زمین
 و آسمان و ملکش و کرویای و بنیای هر یلین و انهم دین ازین واقعه بخرد
و گویاید دعبله علیه الرحمة میفرماید یا اُمّه قَدَلَتْ حَسِناً عَنَوَةً لَمْ نَرِ
حَقَّ آلِهِ فِيهِ فَتَهْتَدِي هَايِ امّی که کُشتند حسین را و خون مبارک او را
درختند و حق خدا را در باره آنحضرت رعایت نکردند تا آنکه هدایت یابند
قَتَلُوهُ يَوْمَ الظَّفَرِ طَعَنًا بِالْعِصَا وَبِكُلِّ اَبْيَضٍ صَارِمٍ وَتَهْتَدِي كُشْتند
 حسین را در کجلا و طعن نیزه بر آنحضرت زدند و بهمشیر بدن مبارک او باره
 کردند و کطاک ما نا دلم بکلام جَدِّي اَنِّي خَصِيْمُكُمْ فِي الْمَهْدِ مَكْرَد
 ان حضرت ان استیاد اندا میگرد که ای قوم جد من رسول خدا در قیامت شما
 خصمی میکند جَدِّي اَنِّي وَ اَيُّ عَلِيٍّ مَنَاطِلُ فَاَعْمَلُوا وَ الْقَهْرُ وَ طَلَه
الْوَكِيَّةُ مُحَمَّدِي اَي قوم جد من پیغمبر خداست و بدر علی منطاست و فاطمه
زهر مادر من حاصل دست یا قوم این الماسای کسیر بر الوری و لقد طهت
وَمَلَّ مِنْهُ تَجَلَدِي اَي قوم اب فرات را مردمان افلان علی شامند و من
اذا محروم بی باشم و زشتی قوت طاقت من کم شد قد سَقَيْتُ عَطَشِي
وَأَقْلَقْتِي الَّذِي لَقَاءُهُ مِنْ يَقِيلِ الْحَدِيدِ الْمَوْتِدَ شَتَكِي هر از کار برده
و شتکی سحر و اهن مراد را اضطراب آفکنده تا تا ه سهم من ید میسومه

من قوس ملعون خبیث المولد پس معلوم می شود چنانچه از کلمات عداوت
و طاعت بر آن حضرت نه یا محمد بن حویری یا الدعوی و جودی و یا یکی از حسین
السیدین السید ای دیده سخاوتمند کن بر بختن اشک و گویم کن بر حسین
سید فرزندان سیدان پنهان و نهایت است بحسب خداوند و دیده

فصل در نقل روایات امام حسین مخفی نماید که قدر و منزلت

امام حسین فرزند سید ثقلین پنهان و پنهانیت است بحسب خداوند و دیده
مصطفی و سرور سیم علی مرتضی است و نور دیده فاطمه زهراست
در کتاب بحار الانوار مسطور است که عرقه الباقی گفت در بعضی از منازل
بجای خانه خدای رفتم در زمان طبع داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و رسول خدا را دیدم تنفس و و پس غیر بالغ مرا اطراف آنحضرت
مقصود خود را نمودند انجناب مرتبه این را می بوسید و مرتبه آن را می بوسید
مرتبه چون میدادند که آنحضرت مشغول بوسیدن آن دو کودک است با آنکه
تکلم نمیکردند تا آنکه آنحضرت مقصود خود از آن دو پسر حاصل میکرد و از
بوسیدن ایشان فارغ نمیکرد و نمیدانستند که چه سهم است دوست
داشتن آنحضرت را و دو کودک پس من خدمت آنحضرت رفتم و آنحضرت
ببوسیدن ایشان مشغول بود پس گفتم یا رسول الله این دو کودک را
فرستادند آنحضرت فرمودند ایشان فرزندان دختر منند و پسران
دختر من و این عمل من است و فرزندان کیسه اند که دوستی من را

در نزد من است و کسی که بخیر و کوشش من است و کسی نفس او نفس من است
و کسی که بخیر و کوشش من است و کسی که بخیر و کوشش من است
میشود بواسطه آنکه من پس گفتم متعجب شدم من ای رسول خدا
از آنچه تو با ایشان میکنی و از محبت تو با ایشان پس آنحضرت فرمود از
برای این شخص که خبر دهم تو برای مرد بد هستی که چون مرا با شما بالا
بروند و به عراج رفته و داخل بهشت شدم در دیوار بد رختی دیدم که
این بوی خوش از درخت متعجب گردیدم خبری را گفت یا محمد تعجب
مکن ازین درخت که میوان بوی آن بهتر است و پاکیزه تر است پس خبری را
از ثمره آن درخت بمن تحفه داد و مرا از میوه آن خوشترانید و من از آن
میربخشیدم بعد از بد رخت دیگر گذشتیم پس خبری را گفت یا محمد ازین درخت
بخور که این شیشه است بد رختی که از آن میوه میل فرمودی که این طعمش
پاکیزه تر و بوی آن بهتر است پس خبری را از میوه آن از برای من پیچید
و بمن میداد و بوی آن را بشام من میسایند و من از آن سیر نمیکردم
پس گفتم یا نبی خبری را من در میان درختان هیچ درختی ندیده ام پاکیزه
تر و نه نیکوتر ازین دو درخت پس خبری را گفت یا محمد یا میل می که نام
این دو درخت چه چیز است گفتم نمیدانم گفت یکی از آنها نام او حقیقت است
و دیگری خبری است پس چون نازل شوی یا محمد بزمین فی الفور باران
خدا خدایم بر تو ببارد و در همان وقت در همان ساعت یا

جامعت نما بدرستیکه پیران می آید از تو بوی خوش میوه که خوردی از آن
دو درخت پس خدا چه رفیق خواهد زاید یکی احسن اسم از برای تو
علیه السلام را بعد از آن فاطمه را با برادرش علی بن ابی طالب از برای
علی و فرزندان خواهد زاید یکی احسن اسم کن و یکوا حسین و رسول خدا
فرمود پس من آنچه برادر من جبرئیل گفت بود بفعل آو و پس آنچه بامت
شد و وقوع یافت چون حسین متولد شدند جبرئیل بعد از آن بر من نازل
شد با و گفتم ای جبرئیل چه پیاد شوق آن دو درخت دارم و پیاد شوق
انعام پس گفت از برای من یا محمد هر وقت که شتاق خوردن میوه آن درخت
میشم حس و حسین را بسوی راوی گوید پس رسول خدا هر وقت شتاق
آن دو درخت میشد حس و حسین را می بویید و میفرمود صدق ای جبرئیل
عَلَيْهِ السَّلَام راست گفت برادر من جبرئیل هم بعد از آن حسین را می بویید و میفرمود
ای اصحاب من بدرستیکه من دوست میدارم هر که حیناف و زندگانی خود را
بایشان قسمت کنم از جهت محبتی که با ایشان دارم پس ایشان دو درخت را
من انداز گزینا پس انهم تعجب کردند از وصف کردن پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله من حسن و حسین را پس چگونگی بود هرگاه مشایخ هدای کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله را بختن و خونهای ایشان را و کشتن مردان ایشان
و فرج کردن طفلان ایشان و غارت کردن اموال و اسیر کردن حرم ایشان
انما کما این ستمها نمودند بر ایشان تا ایشان را بد لعنت خدا و ملائکه و مردمان

اجمعين وسيعلم الذين ظلموا اني منتقلب اليهم لئلا يكونوا
 مذكورا است که رسول خدا ص بخانه فاطمه زهرا صلوات الله علیها رفت
 فاطمه را دید که در عقب در ایستاده حضرت رسول ص فرمود که چه میسود
 حبیبم مرا که در اینجا ایستاده فاطمه ع فرمود اِنَّكَ خَرَجْتَ عَدَاوَةً اِیَّیْهِ
 فرزندان تو حسن و حسین صبحان خاسته بودند رفته اند و من از ایشان
 خجسته ام رسول خدا ص آن عقبان و نیزه کوه شریف بودند تا آنکه
 به پناهی کوهی رسیدند حسین را دید که خوابیده اند و مادی نزد سر مبارک
 ایشان حلقه زده پس آنحضرت بکناری رفت و قصه آن مادر کردان مادر گفت
السلام علیک یا رسول الله قسم بخدا که من نخواهم دم در نزد سر مبارک ایشان
 مگر بجهت حاجت و محافظت ایشان پس حضرت از برای آن مائتای غیر کرده
 بعد از آن حسن را بر کتف راست خود سوار کرد و حسین را بر دوش چپ
 پس جبرئیل نازل شد و حسین را گرفت و او را برداشت پس حسین بیدار دان
 مفاخرت میکردند امام حسن ص میگفت برداشت مرا بهترین اهل زمین و اما
 حسین ص میفرمود برداشت مرا بهترین اهل آسمان قَالَ سَيَعْرِى الْخَنَادُ وَالْأَسْوَدُ
مُحَمَّدًا عَلَى كُنْهٍ أَدْمَى وَأَعْظَمَ فِي الْمَسْلَمَةِ السَّيْعَانِ الی مصطفی مواصلات
 کنید یا محمد صلی الله علیه و آله در غنیمت و مضیقتی که آنحضرت فرموده اند
مضیقت امام حسن که از همه مضیقتها عظیم تر است تَقْبَلُ لَبْدًا از هزار
فَوْقَ صَعِيدٍ حَقٍّ و فوق القنار است این احمد مدد علا استغفار می است

پاره جگر فاطمه را بر روی زینت کوم کو بدلا افکندند و سرفروند
محمد را بر نیزه جدا بلند نمودند یا مَجِدَّهُ الْمُخْتَارُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
أَنَا أُمُّهُ ذَاتُ الْمِيتَارَةِ وَالْعَلَى کَلَّ صَارَ بِالْطَّفِّ الْحَبِیْنِ مَعْقَرِ
قَتِيلَةٍ وَرَقَطُوعِ الْيَدَّیْنِ مَرْمَلَةٍ ای جد من که در صحن ای بر کنیده
آل هاشم و ای مادر من که در عالمی مقطار حسین فرزند تو ای شام
حسین در محراب کرب بلا گشتند و برخاک کرد بلا انداختند و دستها
مبارک او را بریدند و در خوف خود غلطید یا حَیُّدَ الْکَوَّارِ یا وَلَدَ
الْحَبِیْنِ وَاِیَّا عِلْمَ الْاِسْلَامِ یا مَنْزِلَ الْوَلَا حَبِیْکَ مَذْبُوحٌ وَاَسْلَکَ
ضَايِعٌ وَاِیَّا عِلْمَ الْغُرَبِ مُکَفَّلٌ ای جد من که در ای پاره
حسین شهید اشرار و ای دایت دین اسلام و ای ولی ملک علام حیز
تو را مانند کوسفند ذبح کردند و نسل تو را ضایع نمودند و اهل بیت تو را
کفیل و یار مانده اند **فصل در خیر ما و در حق تعالی حضرت ابراهیم**
خلیل یا نبیها و یا امام حسین و کیفیت قربانی اسمعیل **غنی**
نماید که **حق تعالی** و **قهر** که بدلا پیغمبران خود جز داد و ایشان مصیبت انحضرت
را بر پانمودند و اسد صرقت در غلای انحضرت از دیدن بادی ندانانچه
ابراهم خلیل **م** بلاغ این واقع مبتلا گردیده و در آتش این واقع سوخته
منقولست که ابراهیم در خواب دید که با و ندا کردند که بخیز و فرزند
خود را در راه ما قربان کن چون ابراهیم حضرت اسمعیل را بسپارد و دست

میداشت حصّاتی بخواست او را بقرآن کردن فرزند و قطع کردن
پسوند اسمعیل را بجان فدا کردن امتحان فرماید پس بجا جوید اسمعیل
را بجان خدا کردن امر کرد که بر خیز و فرزند خود را لباسی فاخر بپوشان
و پیچهای و راسمه کن و کیسهای مشکین او را بپوشان که میخواهم او را بپوشانم
دوست بفرستم شاید کن مرغول زلفش از کلاب که بقتل از رخ چون
آفتاب اندک آتشی مکن بسیار کن هر چه بتوانی هم در کار کن حاجت
فاخر درو بپوشانید و پیچهای سر به کشید و درو بپوشانید که ده بپوشد
و بپوشید و میگفت جان مادر نمیدانم تو را بکلام بیج میبرند اما از کیس
تو بپوشی بر نیانی فراق می آید پس بر اهِم کارد و رست بود است
خود پنهان کرد و با نور دیده خود اسمعیل خلیل و جناب روانه من
که قریب آنجا درگاه خداست شدند و هر چند سلطان هر یک از ما جو حضرت
خلیل و جناب اسمعیل را و سوسه کی که شاید از آن عمل باز دارد و نتوان
تا آنکه آن دو بر زمین رسیدند بر اهِم کارد و رست از آستین پیرون
آورد و گفت ای اسمعیل ای نور دیده مرا خواب امر نموده اند که پیچ
پدر پیچ تو را بپوشانم و مانع فراق تو را بر جگر هم اسمعیل گفت یا آیت
افعل ما تؤمر ای پدر بریزر کوا را پیچ تو را امر کرده اند بپوشان
اینا والله من الصابرين که زودست بیای مرا انشاء الله از صبر
کنندگان اما ای پدر اسل و باطنی حتی الا اضطرب دست

و پایی مرا حکم به بند تا اضطراب نکند و تو فرمان الهی را پاکیزه بجای آری و
و اقف ینا بک حتی لا یصلح عینا دینی فینقص اجری جامه خود را جمع کن
 تا آنکه مبادا خون من آلوده شود و این بسبب در خدمت شما تقصیر کرده
 باشم و چون کم شود و تراهی ای محزون و یکدیگر هم از میان جامه بر خون
 تو مرا در بریده بند و اند و هناك شود و بخورد کرد و ناله بر آرد و دیگر
 من خواهم جامه خود را در من بپوشی تا آنکه در بوی تو جاب دادن بر من آید
 شود احدی شفره که کار خود را پاکیزه نیز کن و آن را بپوش بر دست من بکش تا آنکه
 بوسه آسان تر باشد زیرا که مرگ سخت و دشوار است و اگر نتوانی امشب
 درین محو توقف کن و پیش ما درم من و شاید از من فراموش کنی و چون بنزد
 مادر مریسی سلام مرا باو برسانی و پیش او ایستای شاید بان بستی
 یا بد و بعنوان یادگار از من نگاه دارد و التماس من است که باو درستی
 کنی و سخن سخت نگویی که فراق فرزندان بهادر بسیار دشوار است و او را
 دلاری فراهم کنی و ابواب تسلی و تسکین بوی او و بکسائی و باو بگوئی که ای مادر
 مرا حلال نماید و در فراق حبس کن که خلاصه بران دادرست میدارد و هر جا چون
 تازه رویی به پنی از کل رخسار من لا دینی ای مادر فرزند مستمند تو بدید
 تو بدیدار تو خوک بود و بخلت و ملازمت تو آنست که فتنه بوم از سر خاک ملا
 باز عازم مرا از خاطر عظمه فرد مگذار ای پدر و ستان و هم ملکیتان را از من
 سلام برسان و بگو اسمعیل از شما قمع نموده که هر گاه جمع نشود از پیشانی

ش
 محل
 مادر و اق
 ش
 ه
 آماده بگویند

وَتَجَافَىٰ ابْنُ غَرْبٍ مَّا زِلْ خَالَكَ بِدَعَايِ خَيْرِيَادَ آوَرِيدَ وَاوِيلَ حَصْرًا اَزْ زَمَانِي
لَكَ ذِي بَحْ كُويِ وَفَاسِدَ السَّهْدِي دَرْ حَوَائِي كَيْدَا بَا فَرْزَنْدَا مِنْ خُودِ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ
وَحَصِيَّتْ مِيكُودِ كَلَّ جَوْبِ بِلْ بِنْدِ بَرْ سِي سَلَامِ مَرَادِ وَشَانِ شِعْبَانِ مِنْ بَرْ سَلَامِ
وَبَكُودِ رَمِ فَرْمُودِ جَوْبِ زِيحِ وَتَجِبِ مَبْتَلَا شُودِ اَزْ غَرْبِي مِنْ يَادِ آوَرِيدِ چُونِ
آبِ سَرْدِ نِيوِيئِدِه اَزْ لَبِ قَشْنِ وَجُكُوفِ نَفْسِدِه مِنْ بَخَا طَرِ آوَرِيدِ وَچُونِ كُتَبِ بَرْ
نِيئِدِه اَزْ كُتَبِ شُدْنِ مِنْ مَدَّ كُيِ مَنُودِ مَائِي دُوشَانِ مَشْفُوقِ اِي هَلْ مَانِ مِنْ يَادِ
آوَرِيدِ وَاقْعُودِ دُوشَانِ مِنْ زَجُوبِي دِيْدِه چُشْمِ خُونِ رَوَانِ كِينِدِه اَزْ لَبِ
زَادِ سُرُودِ وَانِ مِنْ اَمَّا اِبْرَاهِيمُ وَصَايَايِ اسْمَعِيلَ رَاقِبِ نَهْدِ چُونِ رِضَا
تَسْلِيمِ فَرْزَنْدِ خُودِ اسْمَعِيلَ رَاقِبِ مَشَاهِدِه كُودِ فَرْمُودِ نَعْمَ اَلْعَوْنُ اَنْتَ يَا اَبْنِي
عَلَىٰ مَرِئِكُمْ تَوْخِيبِ مَعْنِي يِ بَاسْتِي مَرَا بَرْ فَرْمَانِ بَر دَاري خُدايِ مَنُودِ
اسْمَعِيلَ دَسْتِ وَايِي وَرَاقِبِ اَعْلَمِ بَرْ لَبِيتِ وَدَامِنِ اطَاعَتِ بَر مَازَنْ زِدِ دَرِ اَحَالَتِ
حَضَرَتِ اِبْرَاهِيمِ مَتَوَجَّهْ فَرْزَنْدِ خُودِ كُودِيدِ وَوَرَايِ مِيئِدِ مِيكُودِ چُونِ مَلِكِ
اَحَا اَزْ دِيْدِنْدِ بَكُودِ وَخُروُشِ دَرِ اَمْدِنْدِه غُلَقْدِه دَرْ كِينِدِ خُضْرَ اَقْمَادِ ذَلِ لَيْلٍ
مِيْنَا قَادِ صَفْقَانِ اَزْ عَالَمِ بَالَا بَرْ خَاسْتِ مَلِكِ بَرْ فِظَا اِهْ اِيْشَانِ اِيْتَا دَنْدِ وَازْ تَسْلِيمِ
وَنَقُوضِ اِيْشَانِ مَتَجِبِ وَچِرَانِ شُدِه مِيكُودِ شُدِ وَبِكُفْتَنْدِ يَارِ بَ چِدِه بَرْ كُودِ
بِنْدِه اِيستِ اِبْرَاهِيمِ كِه اَوَرَا دَرِ آتشِ اَنْدَا خُشْتِ بَرِ وَانْ كُودِ وَحَالِ بَرَايِ رِضَايِ بِي
فَرْزَنْدِ خُودِ رَاقِبِ دَسْتِ خُودِ تَرِيانِ مِيْمَايِلِ وَحِي اَمْدِ مَلِكِ مَرَا اَوَرَا بَاسِ حَبِيَّتِ
بُوشَانِدِ فَرْمِ وَدَرْ خُشْتِ چِيَانِدِ مَرَا هَرْ كِه دَرْ حَبِيتِ مَرَا وَزِدِه اَزْ غَمِ وَتِلْدَانِ بَرِ

پس این زیاد آن جناب را ملقبند چون داخل مجلس آن لعین شد سلام نکرد
ملازم این زیاد گفت چرا سلام نکردی مسلم گفت اگر مرا خواهد گشت چرا او را سلام
کنم و اگر مرا نخواهد گشت سلام بر او بسیار خواهم کرد این زیاد گفت البته تو مرا خواهی
گفت خواهی سلام کنی خاندن کنی مسلم گفت اگر مرا بکشی بدتر از تو پیران مرا کشت است مرتبه
املعون خشم کرد و سخنان بی او با بد باجناب گفت و گفتگوی جتد در میان
ایشان واقع شد و آن شیخی بن ناسری چند بایمل موضعین و امام حسن ^{علیه السلام}
و عقیل نه گفت پس مسلم گفت ای این زیاد چون مرا خواهی گشت بگذار یک از
حاضران مجلس را وصیتی خود کنم و وصای چند باو نمایم و بومایای من عمل
نماید این زیاد گفت بگو ای خواجی مسلم رو به محمد بن عبد الله الغنم آورد و گفت
میان من تو قرابت خویشی است وصیت مرا قبول کن املعون برای خویش
آمد این زیاد که شش بخی نداد این زیاد گفت با تو را بطم و قرابت دارد چرا از
قبول وصیت او امتناع مینمائی املعون چون از این زیاد مأذون
شد دست مسلم را گرفت و بکند و قصر برد مسلم گفت وصیت او لعن الله
که درین شهر هفتصد درهم قرض دارم شش هزاره مرا بفروش و قرض مرا ادا
وصیت دویم آنست که درین شهر که چون مرا بقتل آورند میل نه که من
را بشام خواهند فرستاد بدن مرا از این زیاد رخصت بکوی و دفن نمایند
وصیت سیم آنکه حضرت امام حسین ^{علیه السلام} بنو سبی که کوفیان پیو فائی کردند
و این عم تو را با دی کردند بوعدهای ایشان اعتماد کن و باین صنومیا

میاد آنکه چه مسلم ذراه صدق یقین **سنوی** تو معتقد قول کو بیای لعین
 میاد آنکه چه آفر و بسوی کو نم کنی **ه** لخال کلش حایق و اتو پ شکوفه کنی
 که کو فیان لعین وقت جو نیادی تو **ه** نمیکند زبانی بگویم یادی تو **ه**
 بپایان زیاد بکین حراف و که دران روز مسلم ضی نی بر و زده بود کلا
 و گفت مسلم را بپام قصر پر و کون بن و و سرش را با تشر از قصر بیرون داد
 انملع دست ان سلا لمر اجبار مرا گرفت و بر پام قصر پر و و را شای راه
 زبان ان مقرب درگاه اله مجدل و ثناء و تکبیر و تهلیل و تسبیح حقتعالی و مثل
 برید اینها و اصلیت حضرت جاری بود و با خلاصا حاجات میداد و میگفت
 ربنا احکم بیننا و بین هؤلاء القوم بالحق خداوند احکم میان ما و قومی که ما
 فریب دادند و بوعده خود وفا ننمودند برستی و چون بر پام قصر بر آمد
 گفت السلام علیه یا ابا عبد الله یا ابا ابراهیم لعین لعین لعین حالت
 و بزبان حال میگفت ای باد ای بکوی شهید کن رکبی **ه** یا چشمتی بگنجین
 از زبان من **ه** نهها گذاشتند بگو مسلم تو **ه** در کو فر کو فیان لعین لعین لعین
 ز من **ه** میاد آنکه ز پیغام کو بیای طایپ بشهر کو فر بامید زمینی **فلم**
 ای باد صبا ز روی یادی **ه** سویی حرم خل کن رکن **ه** شهر زده حسین و لجر
 یسینی **ه** بنی حنیف مختصر کن **ه** هر جهر ز کو فیان بد یادی **ه** فرزند رسول
 و اجبر کن **ه** بکوی که مسلم ستمی **ه** شد کشته تو چاره **ه** دکن **ه** بر گفت
 یا بن رسول الله او زو داشت که یکبار و دیگر جمال جهان را رای تو مراد

بنیم اجل امان نداد و عهد دیدار بقیامت افتاد و مار زود استیبار و کوه که
کنم خاک و هت کل بصیر اجل از روی تو محروم ساخت و عهد وصل بجزر اند
درکت بی بنظر رسید که مسلم از فراق امام حسین علم گریه میکرد و استعوار
چند میخند از انچه اینست جز بی مله عتاق و مناشا شو ما جری سرا
الموایی بل اعق و اللهم اجزا و هدا خدا قوم ما را بدین جزائی که
باشند موایی میدهد بلکه قوم ما از هر قوم شروری بدین وظایم تنند
ما و اعلمنا ایسکون و ما نال لم برقیو ایتنا از ما ما و لا و ما ق
ما بر ما هجوم آورده اند خونهای ما را میسوزند و حرمت ما و حرمت
ما را نگاه میدارند هو امنعونا حقیقا و نظا هر علینا و را مو
ند و نرغوا این قوم ما را از حق خود منع کردند و بر ما عذبه نمودند و مطلب
اینان این بود که ما خوار و ذلیل شویم و پنی ما بزمین مالیده شود
و بعضی نقل کرده اند که چون مسلم بیالای قصر بآمد نگاه کرد مردم بسیار
از اهل کوفه دید که ایستاده بودند و نظاره میکردند مسلم روی ایشان
کرد و شعری چند بر پا داشتند که مضمون او اینست ای کوفیان چه
سزدتن من جدا کنید بادی تن مرا بسوی خاکدان برید هر کاروان
که جانب مله روا نشود پیراهن مرا بسوی آن کاروان برید چون
طغکان من خبر من طلب کنند از من خجسته بسوی آن طغکان
برید پس مسلم کلام شهادت بر زبان جاری کرد و مر صد قتل ایستاد

پیر بخواست که تیغ بران غریب مظلوم زند و سبش خندک شد
و چنان بماند خیره پیر زیاد رسید او را طلبد گفت تو را چه
شد گفت چون خواستم او را بقتل آورم مودی مهیب دیدم که در
بیار من استاده انگشتهای خود بدندان میکرد آن سقایی تپتی کرد
گفت چون میخواستی کاوی بخلاف عادت کنی خوف بر تو استلا
یافت و چنان در نظر تو درآمد پس یکی دایه بام قصر فرستاد چون
اداره قتل مسلم کرد صورت حضرت و سالت صلی الله علیه و آله را دید از بیم
ز هلاکش ایوب شد و در ساعت بجهنم وارد شد پس بن زیاد شای
شوی فرستاد تا آن حضرت را بچند ضربت شهید کرد و این زیاد امر تو
که جسد او را از بام قصر بنی انداختند رضوان الله علیه چون مسلم
بی باطن جنات انتقال یافت هائی را طلب کرد و را بنز امر کرد تا
شهید کردند و سرهای ایشان را بنزد بنی یسوق فرستاد و آنکه
امر کرد که آن سرها را بر دروازه دمشق آویختند و بدنهای
ایشان را در باطل و هوا کوفه میکرد و اینند تا آنکه ال منجج باین امضا
حرب نمودند و تا سه روز بمقاتله مشغول بودند و نفعی
ان به دوینر مگردانان قوم اشراق گشتند و غسل دادند و کفن
کردند و بیلها را فرو بردند و در مسجد جامع دفن کردند و محمد الله
علیها و فرزدق شاعر که از فضیلت عرب بود در شهادت مسلم

ابراهم کار بر آن بر خلق اسمعیل نهاد و هر چند کینه برید آن دوباره و سه باره
بترک و بر خلق او کینه باز بنفید حضرت اسمعیل گفت ای پدر مرا بروی
بخوان زیرا که تو هر وقت چشت بروی من می فتد تو را رقت دست میداد
و بگویم می آئی و امر خدا بنا بر می فتد و دیگر چون مرا بروی بخوابانی چشم نهاد
و خون دیر می افتد و چراغ نمی گم ابراهیم او را بر خوابانید و کار در آن برفا و کد
و وایلا و و احسنا از مصیبت آقا و ملا و مقتدی ما شهید گردید از راه ظلم و غنا
و برخلاف حکم خدا که سر او را از قفا از تن جدا کردند و با وجود آنکه نشتر بود
آب باوندند و بر اطفال و زنان او رحم نکرده با سیری بر دارند و سزاوار
ترند کردند و بپهرها گردانیدند و اسب بر بدنش آخستد و اعضای او را خرد
کردند تا چون سله بود خطائی چنین نکرد با هیچ آفریده جفا نمی چنین نکرد
حضرت ابراهیم هر چند کار در بر قفای اسمعیل کینه نبویله که شیخ عالم بخت
در جامه تر رگی تا ^{مجاظه} خدای سرویت که ابراهیم هر چند کار و بس چون
در کار در نمی برتد آن را بر زمین نه کار در قیامت حقیقتی که نمی در آمد
که این خدا خشم مگیر الخید یسری بألقطع و الجلیل یا مریه بالمیخ حضرت
خالد مرا بر بدن امر می کند و خداوند جلیل را از بدن منع می نماید پس
حقیقتی که خدا از برای اسمعیل فرستاد و چپش را که سفندی آورد
و گفت صدقت الرقی یا خواب خود را راست کردی و گفت دست
و پای اسمعیل را بکشا و این که سفندی را در عوض زنجیر کن پس ابراهیم

اسمعیل را کشود و گفت جبرئیل سلام ملاک جلیل را بسوی تو آورده
و میگوید بجهت تسلیم و تفویضی که کردی دست بدعا برآور و هر حاجتی
بخواه تا برآورم اسمعیل دست بدعا بر داشت و گفت الهی هر که از امتان
محمد صلی الله علیه و آله در دم جان دادن بوحدا یت تو معترف باشد گناه
او را من بخشند و رسید که دعای تو را مستجاب کردم و دعای امام حسین
در دم رفتن این بود که الهی من بوعده وفا کردم تو هم بوعده خود وفا کن
و امتان جدم را در قیامت من به بخش **مقبول** مرا یت که در کربلا
روز قیامت رسید خطاب الهی به بهترین انام که ایچیب من اسروند و
و عله ماست قیامت کثرت وقت انتقام شما است حسین کجاست
که در کربلا بوقت سجده مرا گواه گرفت بوعده نمود بگو یا و تاسی
کبریا ای کف نظر بوعده و ناکردن خدا ای کف کجاست فاجله تا منشا توب
شود خود تشنه لبان مادر حساب شود بر و بدیدن شایهترین
خلق جهان تو با علی و سلام مرا با برسان بگو برای چه دین
منده تنها با انتقام قیامت قیام که پناه شود روانه جانب عقل
بنوی لبوی دختر خود با جناب مرطوبی ده سپهر رسالت محمد
نثار کند سلام بر هر بدیده خود باد کند خطاب که حق چنین
دند سلام در از قیام و ن تابه پلنگاه قیام و خط جواب که در
در کند فراموش قبول حکم خدا منتهی است بر جرم و لی بدست تو چه پیغمبر

بعزت و شاکت برسد امد مرا سوي کن کار جهان بگو که فاطمه ميگو اي خداي جليل
قبول ذبح نکړي چنانا سمعيل سبب چه بود که فضلش با پينا و اوي و نبيح
کفتي هيرش ندا فرستادي و در زمان که روان شد بسوي قربانگاه بهر هوش
پدرش حضرت خليل الله کيد مادرش از مهرشانه برهوش فستد عالمه
مساخت طرح کيسويش چيهاي شريفش کشته ناز روان کرد بسوي تن
با هزار نياز بهر پدر امد بسوي قربانگاه و نبيح ناسته فرمود يش نبيح
حسين مي ذل برده حرم نفا رهانه شد بسوي کوفيان پي پروا پدر نبو
که همراهيش کند نفسي زلفت هم و اوتا بقکاه کسي جا گذاشت نغم اهلبيت
پسداد ميان اهل ستم دختران نورس که کسي کجا خبر از ناهاي زار و شاکت
چه اطلاع کوان چيست اشکبارش داشت بغير خالك که شد عاقبت اشک
که شانه برده سوي زلف عيني افشاش بغير خالك که شد عاقبت اشک
که از حسرتش بدیده و وید که بود الکده چيشت و مهر سرده کيده وید
تو وفا کرد دل بهرون داده شهيد راه تو کوید و سر بدشمن ^{ماده} حين مي که
نبيح تو شد ندايش کو اکی شهيد تو کردید خونهايش کو از حضرت علی ابن
موسی الرضا علیه السلام و التاء منقولست که چون حصعالي کو سفند
از براي ابراهيم فرستاد و ان را ذبح کرد به خاطرش خطور کرد که کاش بدست
خود فرزند خود را از براي خدا قربان ميکردم تا الکده دل من بکشتن عزيز
ترين فرزندان من بدرد مي آمد و سحوي شدم بسبب ان ارفع درجات اصل

مصایب را تصیای دیدن من کرد پیچ میگردید. با عطای الهی صریح میکرد و دید
نظر بسلسله ما نشان رحمت بود. برای زمره ما منشاء سعادت بود.
حق تعالی با وی فرستاد که ای ابراهیم که ای ابراهیم کیست محبوب
ترین خلق من بسوی تو ابراهیم گفت خداوند احق بنافریده که محبوب
تر باشد بسوی من از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله. جواب داد
که ای کی و کار احمد را. چراغ انجمن اینها محمد را شنیده مایل اوصاف
سرمدی شده ام. ندیده مایل روی محبت شده ام. حق تعالی با وی فر
مود که آیا او محبوب تر است بسوی تو یا جان تو گفت بلکه او را از جان
خود دوست میدارم فرمود فرزندان او محبوب ترند بسوی تو یا فرزندان
تو گفت بلکه فرزندان او را دوست تر میدارم از فرزندان خود پس
خدا وی که باو که ایا کشته شدن فرزندان او را دوست دشمنان دل
تو را بدست بدی آورد یا کشتن تو فرزندان خود را بدست خود در طاعت
من ابراهیم گفت کشته شدن او بدست دشمنانش بدست دل مرا بدی آورد
حق تعالی وی فرمود که ای ابراهیم که ای ابراهیم که دعوی خواهند کرد که آن
محمد آن حسین فرزندان او را خواهند کشت بظلم و عدوان چنانچه که
مقتدر را کنند و بسبب این مستویب غیب من خواهند شده که چه
نهی بال تو قیمت از این است. و ای نصیب جگر که شهادت حسین علی
ابراهیم چون این واقعه را شنید چنانچه کرد و شد بد آمد و گریه

شد پس حقیقتا ای خدا که ندایم که مومن بنوع تو را بر فرزند خود اسمعیل
اکو او را فرمائی میگردی بجن عی که کردی بر فرزند پیغمبر اخا اتی ما حنین
و کشتی او و باین سبب بر تو واجب گردایدم و بیعترین درجات اهل
مصایب را داشت معنی قول حقیقتا ای که و قد یاه بذبح عظیم پس
ای عمن یوان از تو اب که به بر حسین غافل میشد و دروختن اشد دید
مضایقه بنماید طوفان کهری که نام او اشد غناست در چشم کش
مپن که از عین خطاست بر هر موی گناه قوی غشند این جانب نظر
قطره او اینجا در راست **مطلب در فرستادن امام حسین م مسلم این عقید**
د ابوفه و اهل کوفه اول این بیعت کرد و او آخر بیعت کرد در کتاب بحالی
از ابن عباس منقولست که امیر المومنین علی این ای طالب بر رسول خدا م
گفت یا رسول الله شما عقید را دوست میدارید رسول خدا فرمود بلی جلد
بدن سیکه من دوست میدارم عقید دوست داشتن و از وجهه باو
محبت دارم یکی آنکه او را دوست میدارم و یکی محبت آن که ابوطالب
او را دوست میدارد و بدین سیکه فرزند او که مسلم باشد کشته میشود
در محبت فرزند تو که امام حسین م باشد و چون کشته شود اشد
میریزند بر مومنین و صلوات میفرستند بر او و ملک مقربین چون حضرت
رسالت این کلام فرمود بگریه در آمد تا آنکه اسد دید اجنباب بر سینه

مبارک او جاری شد بعد از آن فرمود بسوی خدا شکایت آنچند را
بعزت من خواهد رسید بعد از من پس بر ذمه مومنین لازم است که
در مصیبت مسلم رضی الله عنه که اول شهیدان در راه حسین است کوی
کنند ه ای دوستان مسلم آواره از وطن ه سازید پاره پاره پیرهن خویش را
ببین ه کن جور که میان لعین مسلم عقیده در کوفه کشت یکسوی پای و ممتحنی در کوفه
چهای کی نم ن مسلم عقیده مجروح کشت از ستم ستمگ مرد زن ه در کوفه
عقد کوه دندان او شکسته از ستمگ کوفیان جفاجوی حمله نموده کیفیت
این واقعه را بلیغ بریل اجمال و اختصار انکه چون حضرت امام حسین
وارد مکه معظمه گردید و خبر داد و بکه با اهل کوفه رسید صلاح در آن
دیدند که انجناب را بکوفه طلبند و باو بیعت کنند و از نیرین بپند بگویند
ه جویند پس رسول و سائر نزد آنحضرت فرستادند و نامه ای باین مضمون
ه نوشتند که امانی و پیشوائی نداریم چه شود اگر باینصوب توجه فرمائید
ه و ما را از ضلالت برادرید و مکرر نامه می نوشتند تا آنکه در یک روز
ه ششصد نامه از آن غلامان با آنحضرت رسید حضرت امام حسین م
ه چون مبالغه و الحاح ایشان را دید مسلم بن عقیل پیرم خرد را که فو
عقل و علم و تدبیر و صلاح و سداد و شجاعت و سخاوت و ممانعت
از هتکات منافق و بیجهه کی فتن بیعت از اهل کوفه روانه انصوب

نمود و او را و صابای چند فرمود و گفت اگر اهل کوفه بر بیعت من اتفاق
نمایند بنودی حقیقت حال را بر من عرض نما مسلم انحضرت دارا و داع کوفه
بدیده رفت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را زیارت کرد و بخانه خود
آمد و اهل بیت و یاران خود را و داع خود و یحیی از قبیلر قیس گرفته متوجه
کوفه شد ایات راه کم کردند و آبی که پخته بودند با خود رسید و تنگی بین
غالب شدن دودم از عطش هلاک شدند و مسلم بمشقت بسیار خود را بر سر
میرسانید مسلم از اینجا نامه بخدایت حضرت نوشت و کیفیت گذارش را و راه
دران درج کرد و نوشت که من این واقعه را در ابتدای سفر بقال بلد کی مسلم
اکی مصلحت دانید مرا ازین سفر معاف دارید و آن را کسی داده فرستاد حضرت
در جواب نوشتند که کویا جین تو را برین داشت که در رفتن این سفر مضایقه
داری چون نامه حضرت در ~~نقش کوفه~~ ^{نقش کوفه} باب رسید بران نه شد
در اثباتی راه مری را دید که تیری بسوی اهوئی افکند و اهویر زمین را
فتاد و هلاک شد گفت انشاء الله دشمن خود را خاتم کشت این بنا هر گفت
اما خواطرش بقیض از مشاهده آن حال بر میان تر کردید و شهادت خود را
بان مال در اینم حلالی بظنم را در و چون داخل شهر کی نه کردید در خانه
معاذ بن ابی عیبه ^{نقش کوفه} ثقیفی نزول اجلال فرمود مردم از استماع قدم او اظهار
سرور بسیار میکردند و نوحه میزدند او می آمدند و او نامه امام حسین ^ع برایشان
می خواند ایات از استماع آن کوفان میزدند و بیعت میکردند تا آنکه بر سر

مسلم هجده هزار از اهل کوفه بپشت انحضرت مشرف شدند مسلم عرضید
خبرمت انحضرت نوشت که تا حال هجده هزار از اهل کوفه بپشت ^{ملا} پیشت شما در
اگر مترجه این موب سول مناسب است و چون ترو مردم در نزد مسلم بسیار
شد نمان بن لیس که از جانب معویه و نیزید والی کوفه بود بمسجد رفته
مردم را تهدید و عید بسیار نمود و وصایا بپشت نوید و دست کشیدن از پیشت
امام شهید ^{علیه السلام} مسمی نمود لکن شهری نه بخشد جاسوسان نیزید نامه بان پدید نوشته
کیفیت رجوع مردم بمسلم و ضعف نمان بی ایمان و دران درج کردند و نوشتند
که اگر کوفه را میخواهی کسیرا بفرست که مثل تو را مرده ستمان تو اتمام نماید نیزید
لعین بعد از صلاح با معتدین این زیاد ظلم نهاد و که در بصره حاکم بود نامزد این امر
و نامه با نوشت که دوستان من از کوفه بن نوشتند اند که مسلم بن عقیل بکوفه
املا بجهت امام حسین الشکی جمع نمایند باید که بعد از اطلاع بن نامه مترجه کوفه
شوی و او را بهر حال که دانی بدست آورده یا از کوفه بیرون کنی یا او را بقتل
آوری و از برای من بفرستی این زیاد بعد از اطلاع بن نوشته نیزید بود و خود
در بصره نایب کرد و روانه کوفه کردید و چون بکوفه رسید اهل کوفه را از این
خبر بر بیان مطلع گردانید و ایشانرا تهدیدات بسیار نمود اما مسلم چون
خبر داخل شد انملعون و شیدان از خانه مختار بیرون رفت و در خانه ماند
بن عمر بنیان شد و شیعیان بخلست اوینها میزنند و با پیشت میکشند
و از هر که پیشت میگوشت او را قسم میداد که افسایان نکند اما این زیاد

چند انکس تفحص کرد بر احوال مسلم مطلع نشد آخر غلام خود معقل نام را هزار
درهم داد و گفت مسلم را طلب کن و با شیعیان او مخالفت کن و اظهار محبت
احدیت نما و بگو که من از جمل شیعیان مسلم می باشم و میخواهم خدمت او را
رسد هزار درهم نیز بجهت او او در دهام معقل باین حیل مسلم بن عویص را
که از جمل شیعیان و در میان مسلم بود فرستاد تا انکس او را بنزد مسلم برود
کما هو حق بر احوال مسلم و شیعیان او مطلع گردید و این زیاده را اعلام کرد اما
هائی چون از این زیاده را هم داشته مجلس و نمی آمد تا انکس بطریق او را
بمجلس خود حاضر کرد چون داخل مجلس این زیاده را بدین کردید با و بنای غیاب
لها و گفت ای هائی این چه قنده است که بر آورده و مسلم را بخانه خود نیاورد
نموده و لشکی و سلاح برای او جمع میکنی و مردم را برینید شورانده هائی
انکار نموده املعوب معقل را طلبید چون هائی املعوب را دید نتوانست انکار
کند بجز کلام درین مقام انکس گفت کنی این اشیاء در آوردن هائی مسلم
بیان شد این زیاده را آوردن مسلم سعی زیاده منمود و هائی مضایقه میکرد
و می گفت هر کنی نماید شد که در چند مهمان خود را بدست تو دهم که او را بقتل
آوردی و سخنان بسیار میان ایشان واقع شد و بعد از تهدید و وعید چند
بهائی گفت که او مسلم را الحال حاضر کنی که دست را میزنم هائی گفت اگر او را
این امر نایبترها از عذاب کننده شود و آتش حرب مشتعل کرد و این
زیاده گفت تو باین سخنان مرا میترسای پسر چپ که دودست داشت بر

رو و پنی هائی بسیار زد تا آنکه انچه شکست و خون بر پیش و سینه
او جاری شد پس هائی دست یقائم سیم کرد که از غلاف بکشد این زیار
بند بر غلامان زده او را گرفتند و در خانه افکندند و سر بر روی او بستند
مسلم چون از کوفتن هائی مطلع شد فرمودند که در تالیاواران افکندند
و سر بر روی او بستند مسلم چون از کوفتن هائی مطلع شد فرمودند که در
تالیاواران امام حسین جمع شوند پس بیت هزار نفر محکم و مسلح از اهل کوفه
بر در خانه هائی جمع شدند پس مسلم سوار شده باین گروه بدر خانه این زیار
آمد قصر او را در میان گرفتند و سکه می افکندند و دشنام می دادند این
زیار و مادر او را تا آنکه کار بر این زیاد شد اخراص جمعی از هواداران
خود را بامام قصر فرستاد تا مردم را بخیلها و سختها متفرق کردند چنانچه
در وقت شام از آن بیت هزار زیاده از سینه نفر با مسلم نمانده بودند مسلم
چون آن حال مشاهده نمود بجهت نماز مسجد درآمد و نماز شام را ادا کرد
و چون آن نماز فارغ شده نفر با و مانده بودند و قیام از مسجد پیوسته
پس و آمد هیچ کس آن نبود اقرب مظلوم در آن شب متحرک و سرگردان
میرفت و نمیدانست بکار رفته نداشت هدفی غیر بالله دل زار نداشت
تا در سی غین خاق ستاد کسی ندید که از حال او خبر گیرد کلابا شد
غمس را ز چشم تر گیرد کسی ندید که کوبل بخانه من بکن نور و شیشه
ط در آتشان من کسی نبود بنور بجائی گندید و در پیش نور حدید

بجا مانده ذیل الم برایش چون قدری راه رفت بدرخانه طوعه رسید
که در پی وی در آنجا ایستاده بود و انتظار میبویید مسلم برسد
گفت یا امة الله آیی ده تا بخورم طوعه آب آورد مسلم خورد
و در آنجا نشست طوعه بخاشانه رفت و پی وی آمد دید مسلم سگت
و هیچ نداشت در آنجا نشسته گفت مگر آب نیا شامیدی گفت چرا آشفتم
گفت پس برو بسوی اهل بیت خود مسلم ساکت شد و هیچ نداشت باز طعام
آماده کدام کرد مسلم ساکت بود طوعه دفعه سیم گفت سبحان الله ای پسر
خدا برو بسوی منزل اهل خود که نشانی تو بدرخانه من صلاح ثوابت
و من قدر احوال عیلم کنم گفت که در این جا نشینی مسلم گفت یا امر الله
مرا در این شهر اهل بیت نیست و غریبم و راه بجائی نمی رسد
شهر کوفه مرا نیست یا در لریشی نداشتن مرا از ستم خلق خانه خوشی
در این راه و فادار من غریبم من و جان خویش در این شهری بفرست
آرامش مرا پناه دهی با احوال می بود محکمت که در روز قیامت
که هر کس در مانده باشند حضرت رسالت تو را پناه دهند طوعه
گفت تو کیستی گفت من مسلم بن عقیل اهل کوفه ام مرا غریب دانستند
و از دیار خود آواره کردند و از خویشان و دوست و یار دور
انداختند و دست انیاری من برداشتند و مرا تنها گذاشتند
و بنیان حال میسخت من پسر عم فرزند جیدر کرده من

منم خطا دم ال اهل بخناد. منم ستم زده سرور پی حسین. منم پسر عم پی نیت پی پناه چین
منم که تا صل سر کرده غریبانم. منم که پسر و لشکر شهیدانم. منم مقدمه الجیش شکر
اسلام. منم ذلیل عینان اهل کوفه و شام. منم کسیکه که کنوب پی معین و پیارم بکنم
از ستم جیح پی در کارد. منم کسیکه فلک از مدینه دورم کرد. غم جلالی اجاب
نا صبورم کرد. چون طوعه مسلم با شناخت او را بخانه او رد و حیره نیکو برای
او فرست کرد و طایحی بجهت اجناب حاضر کرد و انجیل بلال پسر طوعه بخانه
آمد چون دید که مادرش را بخانه آمد و سیدی کند از سبب انحال سوال نمود مادر
از او پنجان داشت چون الی حجه از حد کلماتید او را سوگند داد و خبر آمد
مسلم را بخانه او گفت و این زیاد چون شنید که اصحاب مسلم متفرق شده اند
و در محال شب بمجد رفت و بعد از اجتماع مردم بر منبر بالا رفت و ندا کرد که مسلم
بن عقیل مخالفت خلیفه کرده و کنوب کوخت است هر که مسلم در خانه او
پیدا شود و ما را خبر نداده باشد جان و مال او در معرض تلف است و ازین میل
تهدیدات نمود و از منبر برآمد و داخل مقوسد و لشکر فرستاد که در محلات
و خانه ها تفحص نماید چون صبح شد و آن ملعون در مجلس نشست بلال پسر طوعه
خبر مسلم را بواسطه استعانت و محمد پیرا و بکوش این زیاد رسانید آن ملعون
چون این خبر شنید ضعف افتاد و بر او برتری سیصد نفر و بر او بی هزار سوار و بر
پیاده بطلب مسلم فرستاد چون مسلم صلا یزای یی اسبان شنید دانست که بطلب
آورده اند گفت انا لله وانا الیه راجعون و شمشیر خود را برداشت و از محله

پیران آمد چون فطرس بریشان افتاد شمشیر خود را کشید و بریشان حمله آورد
و جمعی را بجای حلاله انداخت و بھر طرف که مردی آورد از پیش او میگویند
تا آنکه در چند محل چنگل خیز را بغضاب الهی وصل کرد و شجاعت و قوت آن پهلوان
سیر پیشه عجا بمرتب بود که مردی را یک دست می گرفت و بر پام بند می انداخت
چو آن هنر بر سر که شجاعت بتینخ پد ریغ میادی از آن گروه را بچشم دست
این اشعت چون دید که با سانی مسلم دست نمی توان یافت گفت ای مسلم
چرا خود را بمحکم می افکنی ما تو را امان میدهم و نزد این زیاد میبریم و
اداره کشن تو ندارد و مسلم فرمود با ما ان شما اعمام یست این بگفت و بریشان
حمله کرد و در آن محل جمعی دیگر بچشم فرستاد چون آن قوم حمله کردند مسلم
بر نمی آید جمعی بر پام برآمده و آن مظلوم غریب را سبک باندن کردند و جمعی آتش
یونی زده بر سر آتش پی یار می افکندند و تن مظلوم را بغروب آتش میسند
مخروج می ساختند و با وجود این مسلم با ایثات محارب می کرد و بھر که میسند
او را بر زمین می انداخت که ناکاه ملحق می که او را بکین حران می کشند
ضرب می بر روی میاکتی زد که لب بالا و دندان او را بسکافت و دود دندان
او را افکند در آن حال با خود گفت ای مسلم اما ده مرگ با تو که ناکاه
ملحق و دیگر سگی بر پیشانی تو را نمی ان حضرت زد که پیشانی او شکافته
شد و خون بر روی او فرو ریخت در آن وقت رو را بجانب مکه کرد
و گفت یا بن رسول الله خبر داری که با پسر عت چه می کنند که ناکاه

سنگی دیگر بر لب مجروح و دندان شکسته از جانب زدند که خون از دهان
جاری شد و دهان مطهرش پراز خون گردید و هاس شریفی بخود
خضاب شد و از بس زخم بریدن آن غریب یکسرسیده بود ضعف
بر و طاری شد پشت مبارک بدیوار داد و گفت لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم و گفت ای گروه بی شرم و بفرقه پی آذر مرا جرمه آید چنانند
که لم سوخت و جگر کداحت هجده از آن قوم چنان از کوفیات پی و ما جرمه
آید ب ندادند ادبی کوفیان را عامت این است که غریبان بلاد خود را آب
میکند بخند و می کنند چنانچه امام حسین ۳ هر چند در محوای از استیفا آب
طلبید با و ندادند و کس حق مبارک او را برینان شد که بد چند منزل
سرداد انس جان چیزی که روز اولش آمد بارهان بستند آب بر رخ
ان تازد مهمان از آب هم مضائقه کردند کوفیان خویش داشتند حرم
مهمان که بلا افرایان پیر و زن قدح آب بسم رسانید چو خلعت شیشه
قدح بر خون شد آن ضعیفه تسلی بسم رسانید چو خلعت بسم رسانید
بسم رسانید شد باز قدح دیگر آورد بچو خواست یا شامد و دنا نهایی مبارک
در قدح ذیجنت قدح داشت و گفت آب خور دن ما بقیامت افتاد آه
و او بلا ناله معنی از عیان کشید و مراد و پیوه بر پشت مبارکش زد
که بر در قناد مسلم گفت انا لله وانا الیه راجعون پس آن کافران حج
آوردند و او را سنگی کردند و اسلحه جند و از او گرفتند و او را نیز از این

ذیاد بردند نیر محبوس یک مد کور میکرد در مصباح چهارم از مشکو بهنجم
در شهادت مسلم عقیل و هانی علیها الرحمة در کوفه واقع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم یا من قترنا بالکاء علی السبط الرسول الاکرم یضئنا
بتلک الکرامة علی سائر الاعم و شکک یا من اجل و فینا علی
الامام الماسور و السهید المقهور و صاحب الصد و المکود
و النحر المحور و الرأس المشهور و القلب الموعود الذی بکت علیه
الوحوش و الطیور و فیج علیه الوالدان و الحور المطهرون عن الحرین و
شمس المشریقین و بدو الخافقین و کلن المسعربین مولانا ای عبد الله
الحین عیم السدام ما کوا یتا المومنون علی مصیبة من صرح بمصرع الام
و تعطلت الحدود و الاحکام و اخذت الايام و انکفت الشمس و اظلم
القمر و احبب الخبیث و امطر و اهتر العرش و السماء و افشعت
الارض و البطایم و شمل البداء و اخذت الالهة نبح به الرسول
و انجحت فاحه البتول و طاشت العصول بکثر نمرانه و ولده
و احبب راسه من حبه الخضب الحدین و لمقطوع الیدین سیدنا الطوق
ای عبد الله الحین عیم السدام اه و اغواها ما اصاب و دیمه الرسول
فی الامة فی عریة الغریبه فکم من ولد لریحها منقطع الاعضاء و الغویاء
الکراة و من الابدان الضا و مقدمه در این چند فصلت ضل در توفیق

بن کوه و زاری بر امام حسین علیه السلام از ماتم که باز جان شد بر نقاب
باز اند غم عزای که شد بدو آفتابه از شبنم سر شد غم قتل کت باز کافش
چرخ بکل رضا و طاب خورن می کرد باز قتل که چرخ دوت افکند
و قتل که بر رخ سیه نقاب از ماتم که باز بکرد و دوت رسید باز
نفاد ما عیان جگر کباب کفتند جمله خلق بهم باز کشید شد از تیغ ظلم
کنند کد از من فلک حباب ماه مهر آمد جگر بیل فوخه گفت شد کشته سبط
فاطمه فرزندان بوزاب از یاقوت و نخل گلستان کی بداد باب مسکین شاه ۲
شهدایان کی بداد جان فدا ای امت جز غریز کرده باقر با و خوش رفیقان
کی بداد طلایی که در نه ماند بدشمن کسی نکرد این زیاده کرد شاهان کی بداد
از خون بجای آب رطوبت در لب فرات تو شد ملوی خشت و سلیمان بر لب
ای شمعان مصیبت پیار و درین دنیا بی غدا و یار ای یکان
وا حیا و رسید پیغمبر الی العزم را با من جای دل خند و باره جفا
دو تا میا خند بند جفا می انداختند و بر میان سم می بستند و سی
پیغمبر زاده را که سزا بش بریدن و پیادری از ادب محبت و آله و خاند
و خون کشیدند لیکن هیچ مصیبتی مانند مصیبت زیاده پیغمبر ما امام حسین
بنو قحط بود اکرامت سلف بر پیغمبران و پیغمبر زاده کان خرم سیتی می
نمودند لما اقل عیال و اطفال امینا از احرام می نمودند و هتد حرمت اینا
فیکو دند و بقی امت و دوت هتد عترت پیغمبران خود را مانند اسیران
نزد

تو و ديلم برستان سوار کرده بشهرها گردانيدند و حق پيغمبر خود را در عايت نگردند و سر
فرزند نا و مرا ذريت سنان نمودند و در کوچه ها و بازار هايي بودند و در معرض تماشا
در مي آوردند. نه با دنجه است ناحق سر بردين شهر ياري داد که بودي حضرت ربيع
الامين کهواره جنبامش. نه آسافت در عالم بردين حلقه ساي داد که داد ي
بوسه سلطان و سل بر ماه رخا شده بوقت قتلش از هر ذره آوازي آمده
که نفرين خدا بر شهر و بر اهلش و انصافش. يا عيني ابكي للحسين و ماجري صليب
و ماجرت عليه الخلايع. اي ديده گريه کن بر حسين و بر ستم هاي که از اهل مک
و حيله ياب رسيد لها الله طرنا لم يبتج و هو عا بقان قما دفع على البساط قتل
کو را بدیده که اشک خونين در غراي حنين با د که گريه بر سبط پيغمبر ضايع
غيش و بيئت حنين ساها الطرف خائفا. و طر فک بيان من النور مر فح
حين تب تا صباح نبي خوابيد و در خوف و بيم بود کجا راست اي شيعه که جسم
توان خواب سياراب باشد و تو استراحت کنی و جسم حنين بالدماء مرهق
و جملک في ثوب من الحر دارع جسم حنين در میان خون غليظ و جسم
قدر جامه خن محفوظ است و نواز نه ما بين سبي و غارة خداني احياء
ناد بايت جوانع زبان امام حنين را اسير کردند و غارت نمودند و غرض
و جويل نده به و نوحه و جزع مي کردند و بنت علي لا تململ من البكاء بقلب
لها فلب والاحتراس. و خن علي اين ابطال خواهر امام حنين هم پيشت
گريه ميکرد و از گريه و آله خود شوق غم برد لها ميند تقول ليني هذا

هذا الفراق مني القفا وفي اي وقت يجمع التمثل جامع. ميكفت اي برادر
اينده از تو جدا ميشوم و بجانب كوفه با سيوري ميرويم ايا چه زمان
مياد ماملا قات اتفاق افتد ايجي من دناس من بعد فقله كافله و منجن
تلوز الضايعات الضوايع. اي برادر بعد از تو كه متكفل ماميشود و اين
زمان متخير و سرگردان بلكه پناه برفد بحفي نماند كه كريستن بلامام حنين
مرحوب و شكاريه اربن و خوشنودي سيد ثقلين است و حقتا لي بسبب
ان كنا هاه فراوان را مي بخشد و از جويها ي بي نهايت ميكند و در هرگاه
كسي غمناكند كه كاشي در كوفه بلامام بودم و جان فداي مام حنين ممي نمودم
قرب شهيداي كوفه بجهت او فرشته ميشود و او را ندانده عمر وليت پادشاه خراسان
اقاعده ان بود كه هر اميري از امراي لشكر او كه صاحب هزار سوار مي شد كوفه را
در دفتر ثبت كريد چنان صورت را بعرضا و رسايندند و ايان و غلبن كرديد
و بي اختيار و بختيار خود را زباي دين بر زمين رسايند و در خاكي غلظيد
تا انكه از بسياري كريد و زاموي بهوش كويد چو زباني كنشت و بهوش
آمد يكي از دما كه پيا و كساح بود سبب ماجري پريد عمر وليت گفت
چون امر من خود را بصلد و بيت هزار مرد چيني بدم از بيكسي و من
شهيد كوفه بجا طرا و مردم و نمناي ان نمودم كه اي كاشي من در واقعه
كوفه بايد الشهد حاضري بودم و با اين لشكر و دران صحراي اخو بخاند
دما از روف و كار كوفه ان غذا و ساميان جفاكار برمي كوفه و انكه

جان خود را فدای این بن برکوار میکنم پس چون عمر بنیث از دنیا رفت
 او را در خواب دیدند تاج مرصع بر سر نهاده و کمر مرصعی در میان بسته
 و با کمال فتو بها بر مرکبی از مرکب بهشتی نشسته غلمان سیمین تر از پیش
 رویان و حوران نازک تن بدن انجیب و راست او دووان پر سیدانه
 اینی حالات بعد از وفات خود را بیان کنی که بر توجیه گذشت گفت هان فقد
 که در روزی ضلشکی نمودم بفریاد من رسید و چون خدای عز و جل مرا در
 اعانت شهید گردید ثابت قدم دیدم قصیرات مرا بشاه گردانید و
 کنسها را مرا آزمید و خصال مرا را می گردانید و باید گوید که کان ندرتند
 که گوید بر چنین اختصاص به بی نوع انسان ندارد بلکه ملئکم و حنیان و
 حیای و نباتات و جمادات و زمین و آسمان از این مصیبت متاثر و اندر
 هتاک می باشند و در هر یک تا اثر این مصیبت ظاهر گردید هر چه اگر نه
مفر الهدی است پیراهن کیود فلک عرق خون چو است کوا کتاب شرع
نه در خاک می رود بر قامت سپهر چو پیرهن قبا است که از فراق
آن رخ کلکون نکست زاده خورشید را چو دفعه لعلی چه کهر با است
فصل در فضیلت امام حسینی م در بعضی از کتب مانند بحار الانوار و غیره
 از جاعتی از صحابه روایت شده که روزی رسول خرم بجایه فاطمه علیها
 السلام درآمد پس فرمود ای فاطمه پدر تو امروز نهان تو است فاطمه گفت یا اینا
 ای پدر بن برکوار حسنی و حسنین از من طعای طیب کردند که بخورند من

چیزی بجهت قوت ایشان نیافتم که میل فرمایند بعد از آن پیغمبر
خدا داخل شد و نشست و علی و فاطمه و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
در خدمت آنحضرت بودند و فاطمه میخیزد و میبندد و گفت چه کند پس رسول خدا
ساعتی باسان نظر کرد ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی علیه السلام
تو را اسلام میسر سازد و مخصوص میگرداند تو را به تجت و اکرام و توفیق
که بگو بعلی و فاطمه و حسن و حسین ۴ بدرستی که حضرت در آنوقت
که شما گویند این از میوه های بهشت چه میوه میخواهید ایشان ساکت
شدند و جواب نگفتند بجهت حیای از رسول خدا پس حضرت امام حسین
که از همه کنیکتر بود فرمود که مرا مرضی کنید تا من اختیار کنم از برای شما چیزی
از میوه های بهشت ما هم گفتند ما با آنچه خواستار کنی راضیم پس حضرت امام حسین
گفت یا رسول الله جبرئیل و بگو که ما خواهش و طب تازه داریم و از زمان
وقت و طب بنمود پس حضرت رسول فرمود که خداوند این را که تو خواهش
نمودی پس بیا فاطمه فرمود که بر حین و داخل خانه شو و آنچه در آنجا است
حاضر کن بسوی ما پس فاطمه داخل خانه شد طبعی از بلور دید که بر آب و طب
تازه بود و دستمالی از سندس سبزه بهشت بر روی آن افکنده بودند حضرت
فاطمه طبق را نزد حضرت رسول خدمت گذاشت پس رسول خدا فرمود یا فاطمه آتی
لذات هذا ای فاطمه این از کجا بود از برای تو فاطمه گفت هومن عند الله این
ز جلال است که بمن عطا فرموده بدرستی که خداوند روزی میدهد
هر که را

هر که را بخواند بغير حساب هم چنانکه گفت مریم دختر عمران پس حضرت رسول
خدا ص برخواست و آن طبق را گرفت و در پیش اهل بیت نهاد و بعد از آن فرمود
بسم الله الرحمن الرحيم بعد از آن دلیلی برداشت و آن را در دهان امام حسین ۴
گذاشت و گفت هینک مرثیا یا حسین یعنی کوار او عافیت باوقو را ای حسین
برده اند دیگر برداشت و در دهان امام حسین ۴ گذاشت و فرمود هینک مرثیا
یا حسن و با نه سیم برداشت و در دهان فاطمه گذاشت و فرمود هینک
مرثیا لک یا فاطمه الزهری بعد از آن و آن چهارم برداشت و در دهان علی
گذاشت و گفت هینک مرثیا لک یا علی بعد از آن و یکم بعد از آن
باز یکم دیگر برداد و بفرمود هینک لک یا علی بعد از آن رسول خدا
از جابر خلافت و ایستاد بعد از آن نشست پس از آن همه از آن و یک میل
فرمودند چون ایستادند گفت کرد و سپس شدند از مایه با سمان بالا رفت
باز آن خدای تعالی پس فاطمه گفت ای پدر مرا روز از تو مو عجب به بطور
دیدم و مجاب از تو دیدیم آنحضرت فرمود ای فاطمه اما و طب اول را که
در دهان حسین نهادم و گفتم هینک یا حسین سپاس آن بود که شنیدم میکائیل
و اسرافیل میگفتند هینک لک یا حسین من هم گفتم و ایشان موافقت
کردند و دانند و دیدم و آنکه عظیم کنتم و در دهان حسن ۴ گذاشتم شنیدم
که جبرئیل و میکائیل میگفتند هینک لک یا حسن من هم متابعت نمودم
و چون دانستم که آن گفتم و در دهان تو ای فاطمه نهادم دیدم که حور العین

خوشحال و شادمان سر از غمهای جان پیر و زکوره میگفتند هینکا
لک یا علی که من نیز موافقت ایشان کردم و چون دانید چاهم را گرفتند و در ^{طبل}
علی گذاشتند از جانب حق سبحانه و تعالی شنیدم که میفرمود هینکا مرگ
لک یا علی پس من هم گفتم و با حقیقتی موافقت کردم بعد از آن دانید
دیگر بلی دادم پس دانید دیگر دادم و من مدای حقیقتان و تعالی شنیدم
که میگفت هینکا مرگ لک یا علی بعد از آن بجهة تعظیم و اجلال رب القرة
جل جلاله باخوشتم و ایستادم پس شنیدم که حقیقتی میفرمود که یا محمد
صمیرت و جدای خدم که اگر از این ساعت تا روز قیامت طبل بعلی
بدی من از برای هر طبل هینکا مرگ میگویم بغیر از انقطاع و ایضا در کتاب
بجاء اولاد از سلمان فارسی مرویست که شخصی آنکری در غریبم
از برای رسول خدا طبل آورده آمد حضرت عیسی و در فرمود ای سلمان فرزند
من حسن و حسین را بیاور تا آنکه ما من این آنکری بخورند سلمان گوید
من در عقب ایشان بمنزله رفتم ایشان را در اینجا دیدم پس بمنزله خواهر
ایشان امه کلثوم رفتم در اینجا نیز نبودند پس آمدن نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله ما خبر دادم که ایشان را پیدا نکردم آنحضرت مضطرب شد و از
جانب خواست و ایستاد و میفرمود و قلاده و اقره عیناه هر که در همتی
کنند مرا بدو فرزندم پس از برای او است بر حقیقتی که پشت پس حیل
از آسمان نازل شد و گفت یا محمد این اضطراب و آله تو این چیست و از

و برکت آنحضرت فرمودند بر و فرزندم حسن و حسین که از کید یهود بران
خائف و ترسانم که مبادا از یثی برسانند حبس کشت یا محمل از کید
یهود بر ایشان متوسل بلکه یثی بر ایشان از کید منافقین امت که
کید ایشان شدید تر است از کید یهود و بدان ای محمد که دو پیر تو
حسن و حسین در حدیقه ابی الدرداء خوابیده اند آنحضرت همان ساعت
ابو حدیقه روان گردید و من در خدمت آنحضرت بوم رفتم تا داخل
حدیقه رسیدیم دیدیم ایشان خوابیده اند و دست در گداز
یکدیگر کرده اند و او را دهائی شامه و بجائی در دهان گرفته و ریههای
آن دو پیر که را با زمین ندانند از دهان تغییر خدا را دیدیم در دهان
داشتند انداختند و گفت السلام علیک یا رسول الله من از دهان
یستم و کن ملکی از ملک کوفه بین می باشم یک طرفه الحین از کس
خدا غافل شدم پروردگار بر من غضب کرد و مرا اسیر نمود از دهان کوفه
چنانچه می بینی و مرا از آسمان در کوفه و بر زمین و فر فرستاد و لذا
وقت تا حال سالهای بسیار است که قصد کرده ام و طلب میکنم کسی را
که نزد خدا گواهی باشد و قدر و منزلت داشته باشد تا آنکه او را شیخ
خویشم را و او را خواهم که شفاعت کند از برای من نزد پیر و کاهن
من شاید بر من رحم کند و مرا مانند اول ملک بخواند بدین شکله
او بر همه چیز تو درست سلمان گوید پس آنحضرت آمد و بنام حقین فرمود

خدا نشند و سول خدا بایشان گفت منظر کنی برای من از این ان
ملئک که کو و بین خداست طرفه العینی از ذی خدا غافل شده خدا او را چنین
کرده و از او گمانوده و من طلب شفاعت میکنم از خدا بواسطه شما پس
شما از برای او شفاعت کنید حین برخواستند و اسباحت وضو کردند و دو
مراکت نماز بجای آوردند و گفتند اللهم بحق ما الجلیل الحبيب محمد
المصطفى و بابنا علی المرتضی و ابنا فاطمة الزهراء الی ما ردت علی حالتهم
الاولی خداوند بحق جد بن کولد ما حبيب تو محمد مصطفی و بحق پدر ما علی
مرتضی و بحق مادر ما فاطمه زهرا که این ملاک را بحالت اول کن بر گردانی
مسلمان گوید هنوز کلام و دعا ی ایشان تمام نشده بود که جبرئیل ناو شد
با او و یکی از ملئک و این ملاک را بشا رت دادند و حق شوقی خدا از او
و به بازگشت از ملاک مسیروت اول و بعد از آن ملاک را با خود با سها
بردند و ایشان تسبیح خدا میکردند بعد از آن جبرئیل خدمت پیغمبر رسید
و تسبیح میکرد و گفت یا رسول الله بدرستی که این ملاک فخر میکند بر ملئک
آسمان های هفتگانه و میگوید از برای ایشان که کبیت مثل من و حال
انکم من در شفاعت موسید و در وسط حس و حین می باشم و ایشان
مرا شفاعت کردند **فصل در جبرئیل حق تعالی آدم و من سید انعام**
که با کعبه الاجار ^{از نظر خود} است که حق تعالی اینسای سلف از وقوع آن علام
نمود و ایشان این ماتم را بر پا داشتند و درین مصیبت کیستم اند نوح عی

فرحنا بر حسین نمود و موسی و خضر ازین مهنت استلذ از دیده باریختند **نظم**
آدم ازین غنائم غصه مبتلاست کشته فوج عرقة طوفان کی بد است **در بحار**
الافراد از کعبه لاجبا در روایت شده در حینی که اسلام آورده بود در آنجا
مهاجرات عمر بن الخطاب و مردم از و سوال میکردند از واقعه و فتنه که در
آن زمان واقع می شد و کعبه ایشان از انواع جنب ها حجب میداد و از وقایع
و فتنه ها که در عالم حادث میشد پس گفت ^{ازهم} فتنه ها عظیم تر ازهم مصیبت ها شدید
تر که ابدی لا بدین فراموش نخواهد شد مصیبت امام حسین علیه السلام است
و این است فساد ی که خدا در قرآن فرمود مکانی که گفته است **ظهور الفساد**
فی البیت و البیت بالکعبه ایدی الناس و اول فساد ی علم کشتن هابیل پیر آدم
بود و آخر فساد ها کشتن امام حسین علیه السلام است و در روز شهادت
انحضرت درهای آسمان گشاده میشد و آسمانها بر انحضرت خیز می خورد
کرد پس هرگاه سرخی را به بینید که در آسمان بلند شد بدانید که آسمان
بر حسین کوفه میکند گفتند یا کعبه حی آسمان بر کشتن پیغمبران خطا گوید
نکرد از آن گساینکم و یا بنده افضل از حسین و یحکم ^{گفتند} ان قتل الحسین امر عظیم
و ای بر شما کشتن حسین امر عظیم است و او فرزند سید المرسلین است و او را
علا سیر نظام و عدوان می کشند و صیت جدا را در حق و محافظت نمیکند
و حسین از آب و دهان پیغمبر ترقیب یافته و پاره تن انحضرت است او را
در مردم که جدا زنج میکنند و سر او را از تن جدا می نمایند قو الله فی نفس

کعب بن یحیی قمر بانگسید جان کعب در دست او است که دفره ملائک
در آسمان نهایی هفتکا نبر و کعبه میکنند و کعبه ایان تا قیامت
قطع نخواهد شد و آن بقعه که آنحضرت در آن دفن میشود بهترین بقعه است
و هیچ بقعه ای نیست مگر آنکه بسوی آن بقعه می آید و آن را زیارت می کند
و بر مصایب آنحضرت می گوید و هر روز ملائک و جن و انس زیارت آن
مکان شریف می دهند و چون شب جمع می شود نور هزار ملائک را بر
بقعه نازل میشوند و بر امام حسین طایفه می آید که میکنند و فضایل او را
مذکور می سازند و آنحضرت را در آسمان حسین مذبح می نامند و در زمین
عبدالله مقول می ماند و برای آن فرزندان متوهم مظلوم می کنند و در
دو ذی که او را بکشند آفتاب در دوزخ می گدازد و ماه در رب کوفه می شود
تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود و آسمان خون خواهد
یادید و کوه ها از هم خواهد پاشید و دریاها خواهند خروید و اگر بقعه
فترت بر او و طایفه از تبعه او که طلب خون او خواهند کرد و داد آنحضرت خواهند
گرفت نمی بودند هرگز آنکس از آسمان بر زمین بیارد و زمین را هر که بر روی
آفت لبو زاند بعد از آن کعب گفت ای قوم کوی یا شما تعجب می کنید
من جزو مدح شما را در باب حسین و بدر سیکه حقیقتی نگذاشت جزو
از اینچون و خواهد بود از اولد بیانا اخلا مگر آنکه از برای موسی
پیان کرد و هر بنده که خلق شده و میشود هر روز در عالم ذر بر حضرت
آدم عرض

آدم عرض کرد و خود بر آم ایش امت را و آدم نظر کرد بسوی ایش امت و اختلاف
ایشان و نزاع ایشان بجای دیدار زین پس گفت آدم یا رب در امت احزان
که افضل است نمایند چرا این قدر اختلاف بهم رسید خضعا لی فرمود ای آدم
چون ایشان اختلاف کردند و دلهای ایشان مختلف گردید و ایشان ضاد
خواهند کرد در زمین مانند ضادی که قایل گرد هکامی که گشت هایل
دا و ایشان خواهند گشت جگو کو شد حبيب من محمد مصطفی راضی الله علیه
و آله یو خضعا لی واقع گردید با آدم خود قاتلان الخضره را و ریشاه
مشاهد کرد پس آدم علیه السلام بگریه درآمد و گفت خداوند اوست
خود را از ایشان بکش چنانچه فرزندان پیغمبر تو را شهید کردند پس بزرگ
شیعیان اهل بیت لازم است که در مصیبت آقا و مولای خود از ریختن
اشک خویشی مضایقه نکنند و پیوسته بهر اسم تعزیت الخضره و
نمایند عبد خدای علیه السلام میفرماید لَقَدْ فَعَلَ اللَّهُ مَعَ عِيسَى
مَصَافٍ الْأَكْرَمِينَ نَبِيَّ عَلِيٍّ مَصِيبَتَهَا كَأَيِّ قَدْرَانِ که فرزندان علی
نیکدارند که کسی بر فراق محبهای نیکو صورت پی بنا داند زینت
کی بد کند و اشک بیارد بلکه اشکهای او در مصیبت او لا د علی م
باید ریخت ایا اسفی علی هفوات دهر تضا الفهم او لا د اتی
و اسفا و از خطاها و جفا های روزگار غمناک که او لا د رسول بسبب
انها ضعیف و لا غر شدند الم تقف البكاء علی حسین و ذی کرب

مصراع الحبر التقي ايشعمر يا اگر بر غمگین بر حزن و حال اندک غمگین آوری
شهادت انبیا بر هیز کار و الم یکن آن بنی زیاد ه اما و ابوالقاسم
بنی السی ایشعمر ایخرون و عتبات غمگین که او لاد زیار و خوشای
خود از فرزندان پیغمبر بود و داد خود را گرفتند و ایثار کردند و آن
بنی حصان بین فیهم علانیه صیوف بنی البخی ای شیعه ایا اندوه ناک
غمگین بجهت این کار و لاد زاعلانیه تنع جابر فرزندان پاک و ای
میں وند و ایسان بقتل ی آمدند مطلب در کیفیت شهادت مسلم
و حال رضوان الله علیهما صبح روز مرق ماتم و مید بازه کوفان غمگین
تغیله تازه جید بازه ه باد غمگین کیست که چون صبح ه خزان ه در کشتن
زمانه پیایی و زید بازه ه بد و ستان و واقعه مسلم عقیله یاد آورید
شیون افغان کنید بازه ه عالم اس و واقعه مسلم عقیله ه ویران شود
چه کوفه نباشد بعید بازه ه یاران درین غم بر صاحبی حسین ه میل
سر سبکی از مشر جاوی کنید بازه ه چون آن مقدمه الحیثی لشکر شهادت
و این هم سید السهلان کی بدان صاحب مکتب و بتجمل غمگین مسلم
این عقیله بگو فرغم شکوفه نزل اجل نمود کی فیان در اول باب
بیعت کردند و در آخر پی فانی با که همیشه شیوه ایشان بود پیش
کی فتد و دست از بیعت و معاونت مسلم کشیدند تا آنکه آن ملک
غریب در خانه طوعه ماوی گرفت این زیاد چون مطلع گردید

و هائي ابيات چند انشا نمود از انچه را نيت اذ كنت لا تدري
ما الموت فانظري الى هائي في السوق و اين عقيل را ي نفس امارت
كه چه چيز است مردك بين نظر كن بچند كسبه هائي و مسلم بن عقيل در
بازار كوفه را ذا بطل قل هضم السيف وجهه و آخر الجوى من جدار
قتيل نظر كن اي نفس بيجاى كه خود كود و مجروح نمود شمشير رتبه
او را و بجاى ديكر كه بدن كسبه او را از ديوار بيز انداختند اصابعها
امر اللعين فاصبحا حادث من يري بكل سبيل با مر اين زياد پيشتا
او و بيز ديكر او را كشتند و قصه بر قصه ايشان در بيان مردم مى ماند
تا الكبر و رب هر كه راه ميرود قصه ايشان را نقل ميكند و تى جبهه
قد غرت الموت لونه و نفع دم تد سال كل سبيل جيل فحضرت ان حرا
افتاب زندان تير بافته بود و خون از آن مانند سيل جاري بود
انا لله و انا اليه راجعون مصباح يحيم انشكوه يحيم انشكوه در شهادت

نفعلا و مسلم بن عقيل رضى الله عنه
الحمد لله الذي ابتلى و ليا نرى بالحقاض في البدايد و النعمات
و نقص من الاموال و لا نفوس الثمرات و الصلوة و السلم
على محمد المجد الفعّال و الصلوة و الهاديين عن السبّهات
و الشكرية الذي اعظم مصيبتنا على الامام التّينيل و الشهيد الزّكي
اصحاب السب الاصيل و المجد الاصيل المهلّق الدّماء و المرق

والمسلوب الزمان والمبني النساء الذي نَحَجَّ في ربيته سيد الانبياء
 ونَحَجَّ في مصيبتهم سيد النساء ~~التي~~ ابن نافع البدر والحزن
 مولانا ابي عبد الله الحسين هو نبه اليد من اعظم اجورنا
 بمصيبته من سمحت نفسه بحجته واطاع الله في سوره وعلايته
 وجعل الشفاء في ربه واجابة الدعاء تحت قبته هو الامتد
 الهدى في نريته القيتل في سبيل الله سيدنا المظلوم ابي عبد الله
 عليه السلام في اخواني ابكوا على هذه الوديه العظمي بكاء الشكي
 ونفخ عليه رياحه بعد اخيه ندا يقاس لهذا مصيبته ولا مثلها
 وزبيته نيت الحين وهو دمع العين باسط اليد من واقعا صوته
 ينادي هل من امر ينصرني ويعينني ما اجابه احد وما اعانه
 املا واھله في خضم محيرات ما لى عليه الاصوات فاحصاه من
 تلك النقمات وواعقنا من هذه البكيات **مقدمه** دران خند
فصل اول در تراجم روي دادند كه جرفه دون **التي**
 منقلب احوال واذكون يارب چه بغي خود كه كرم نجني وانس از ديد هاي
 خوابش زمان دجلهاي خون در ما تم كه خاسته و دازد لذتين ينبي
 جلاست پيرهن چرخ پستون آيا غزاي لبست كه هر ساله در جهان جاوي
 كنند اهل جهان اسد از عيان كه ياكه هست مام سلطان مشرقين
 يعني نبيج كعبه كوي وفا حنين وايدا كه اهل بيت رسول درين

دینای خدا و بعضی زهر جفا نوشیدند و برخی حرارت شمشیر چشیدند بار
بلا داد و سزا می کشیدند و کله های عباد را من تسلیم می کردند و پیوسته
صابر و شاکر بودند و بر ملاج قرب ترقی می نمودند خصوصاً محنت ال
عباد و عریق حجه کرب بلا و غریب زیاد کویلا باعث اندوه و بکا و سرور
هل ابتدا و سید اسعد انور عین رسول نقیذین حضرت امام حسین علیه السلام
که مصیبت آنحضرت فوق هر مصیبتها است و اعظم مصایب است و کربسین بنا
حضرت از اعظم دقایق بجهت روز قیامت است صاحب این عباد کویلا
ما لعلی العلی ابنا هلا والذی لا اله الا هو نیست از برای علی ثانی
قد ریشه و مانند میر علی که نیست خدای جز او مینا مینی النبی
تعریف و ابناء عند التقا خا ابنا حضرت امیر با پیغمبر هر دو از یک
نور و یک اصل اند و هر دو از فرزندان عبد المطلب اند و فرزندان علی
نزد تقا فرزندان پیغمبرند یا بابی السید الحسن و قله جا هدی الذین
یوم بلواه یدرم فدای اقایی ماحسین باد که در روز گرفتاری بیدار
در راه دین خدا جهاد نمود یا بابی اهله و قله قتلوا من حولهم و العین
ترعاه بد و فرزندان یا ان آنحضرت باد که در اطراف او کشته شدند بودند
و دید ما لا حظهم او می نمودند یا فتح الله امیر خدایت سیدها لا اله
ترید مرضا فتح در سوگند خدا امینی تا که اقای خود را بخدول کردند
و قتل کردند و رضا جوئی او نکردند یا لعن الله حیفه نجس یقرع

من بغضه شنا یا نه لغت خدا بر مردان بخش که از راه عداوت چوب
 بود نه ای مبارک! حضرت میزدند حضرت امام رضا علیه السلام و التنا
 فرمودند و من تدکر مصائبنا و یکی لما ارتکب من اثم و معانی و حاینا
 یوم القيمة کیسکه بپا د آورده مصیبتها و محنتها ما را و یکی که کنند بجهت یحیی
 مرتکب شده اند نسبت با و ستمها ای که دشمنان با نموده اند خواهد بود
 با ما در درجات ما روز قیامت و من ذکر مصائبنا و یکی که لم یبتک غیم
 یوم یبتک العیون کیسکه مصایب ما را مذکور سازد و خود کرده کند
 و دیگری را بگریزاند که باین نخواهد بود دیده او روزی که دیدها که باین
 نخواهد بود و من اجلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب
 و کیسکه بنشیند در مجلسی که زنده میشود در آن مجلس امرای میبرد دل او
 روزی که دلها صی میزند پس بنا برین حدیث شریف بر ذمه مؤمنین
 لازمست که در مصیبت امام حسین کویا باشند و در جامع تعزیت حضرت
 به نیشند و اشک حسرت از دیده ببارند و مصایب حضرت را ذکر نمایند
 تا آنکه با مبالغی خود در درجات عالیه متمکن شوند و در قیامت دیده ها
 ایشان شاد و دل های ایشان زنده بودن باشد و باید شیعیان بدانند
 که مصیبتی که با حضرت رسیده از هر مصیبتی شدیدتر و رسواتر است
نظم آه از دینی که تشرب کشید با حسین هر که سوی معرکه انخطا
 حسین فرایدا زن و حی که **میدان** آن کوید آه دسر و سینه خراشید

این کی رواست کن بستم قوم نجیاء با شد عزیز بی کسی بی آشنا حسین
آه از وی که کرد و داع حرم خویش مخدوم زاده حرم کبویا حسین از
دید و بخت اشک در آن خطه چون شنید فریاد العطش ز سر برده حاجت
فریاد آن زمان که شد از جور کوفیان غلطای فاک معرکه کرد با حیرت
از پا افتاد قامت نهضای شاه دین ^{در این} میخانه رسول خدا حسین
از جور ابن سعد لعین بکسر و غریب لب تشنه شهید به تیغ جفا حیرت
فصل در منزلت اما حسین حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که
پی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین ۳ نزد جل بنی کوا در خد بنایه
منقول بودند تا آنکه اکثر شب گذشت پس حضرت بایشان فرمود که بروید
بنزد مادر خود چون پیروان رفتند برقی از نور در پیش روی ایشان
ظاهر شد و ایشان را روشنی میداد تا بنزد مادر خود رفتند چون
حضرت انجالت مشاهده کرد فرمود حمد میکنم خداوندی را که کرامی
داشت است ما اهل بیت را و در رجاء الافراد مسطور است که روزی
رسول خدا داخل خانه فاطمه گردید و حضرت زهرا در نزد یک آتش
بی فروخت و آن بلی اهل خود طعام طبخ میکرد و علی بن ابی طالب در آن
خانه خوابیده بود و حضرت امام حسن ۴ و امام حسین ۳ در هبلوی
حضرت بخواب رفته بودند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست
خود فاطمه نشست و با او صحبت میداشت تاگاه امام حسن ۴ بیدار شد

متوجه رسول خدا گریه گفت یا ابی اسحق ای پدر مرا آیت
 که پیاشام و بر ما آیت گفت یا جد مرا سیلاب کنان پس رسول خدا
 نور دیده خود را گرفت بعد از آن و نزد کوفته رفت که از برای
 او بود و انرا بدست مبارک دوید و آن شیر را آورد و بر روی
 ان شیر کف بود و کف کرده بود آن را آورد که با امام حسن دهد که
 حضرت امام حسین ۳ پیرا شد گفت یا ابی اسحق ای پدر نزد
 مرا سیلاب کن حضرت فرمودند ای فرزندی مرا در تو بزرگ ترا
 از خواست و پیش از تو از من آب طلبید حضرت امام حسین ۳ گفت
 اسحقی قبل از من قبل از برادر من پیشی بدی پیاشام پس رسول خدا
 با امام حسین ۳ ملائمت و نرمی کرد و از او خواهش می نمود که برادر خود
 امام حسن را بکشد تا آنکه شیر پیاشد و امام حسین ۳ راضی نمیشد
 پس حضرت طه گفت ای پدری یا حسن را دوست تو میداری حضرت فرمود
 حسن دوست نیست در نزد من و هر روز من مساور می اندم که من
 اول بابا از من طلبید و بدستیکه من و تو و این دو فرزند و این
 جنایی که خواسته است در بهشت خواهیم بود و در بدو منزل و بدو
 درجه بر می گردید که علی خواهد بود و از این کیفیت مطلع نبود
 و از جابر بن عبد الله منقول است که گفت خدمت رسول خدا بودم
 رسیدم دیدم آنحضرت بجهاد دست و پای مبارک راه می رفت

و حنین و پشت بطهر حضرت سوار بودند و بستر من خوب شربت شربا خوب
دو جلی هستند و کتاب منجی از عبد الله بن عباس روایت شده که در
ما در خدمت رسول خدا بودیم تا گاه فاجله از هر بخت پدید می آید
و برای آن بود حضرت رسول فرمود ای فاطمه چرا گریه میکنی فاطمه گفت
یا ای شاه صبر و صبر از من ناپسند شده اند و از ایشان جنونی دارم و در
خاها قریبان را طلب کردم بیایتم و پیدا نمیکنند و در کجا رفتند
و علی بیخ رو است که رفته و ایشان خود را آبیاری میکنند صبر کن
این بکر در خدمت آنحضرت بود اجتناب با و فرمود ای ابوبکر طلب کن از
برای من دو قره العین را بعد از آن فرمود ای عمر و ای سلمان و ای یزید
و ای ذکوان و ای فلان بخنوبید و دو قره العین می طلب کنید و بخرید
برای من و بخرید ما شمریم آنحضرت هفتاد مرد در طلب ایشان فرستاد
رفتند و بعد از این برگردیدند و حسین را پنداشتند رسول خدا میفرمود
مخزون و غمناک شد و اندوه شدیدی آنحضرت روی داد بین راهی من
میبرد ایشان و گفت اللهم بحق ابراهیم خلیلک و بحق ارم صفتک انک کان
قرن عاصی و شر باقوا دی ا خدا بگاو بخور فاحفظهما و سلمهما من کل
سوء یا ارحم الراحمین خداوند ارحم خلیل تو و بحق ارم صفتی تو
لکن دو قره العین و دو میسوه دل من بصری یار را بر رفته اند ایشان را محافظت
کن و سالم داد ایشان را از هر بدی ای ارحم الراحمین روای کوی ناکاه جبرئیل

از آسمان نازل شد و گفت یا رسول الله محزون مشو فمناك مباحث بد است که
 حسین فاضلند در دنیا و آخره و حصصا لک ملکی با موکل با ایشان نموده که ایشان
 محافظت میکنند اگر بخوانند و اگر نبینند یا بر جویند و ایشان در خطره نبی انجا
 می باشند پس رسول خدا ازین خبر سرور و شاد گردید و بجانب خطره
 تشریف بردند و روانه آنجا شدند و جبیل در جانب راست آنحضرت و جبیل
 از جانب چپ آنحضرت و مسلمانان از اطراف آنحضرت میفرمودند تا انکم داخل خطره
 نبی آنجا شدند و آن ملک که موکل ایشان بود دیدند که بال خود را در آنجا
 ه کسره بود و بال دیگر بیالای ایشان انداخته بود و بر هر یک از ایشان م در لیم
 ه از بیستم بود و مداد طلب بر بپای ایشان بود و حسن ۴ و حسین ۳ دست در گردن
 ه یکدیگر کردند و خوابیده بودند پس حضرت رسول م بد و نافرمانی و بیست
 ه ایشان می بوسید تا انکه ایشان بیدار شدند پس رسول خدا حسین را برداشت
 ه و جبیل حسن را و رسول خدا از خطره پی و ن آمد و میفرمود ای گروه مردمان
 ه بدانید که یکم دشمن بدارد این دو نفر کوا و لیا و در آتش خواهد بود و یکم
 ه دوست بدارد ایشان را در بهشت خواهد بود و از جمله کلماتی ایشان نزد
 ه خدا انکه ایشان را در قورائت شتر و بغیر نامید است و از قصه که آن
 با زینب خاتون خواهد نام حسین انسا نموده این چند بیت مذکورید بنات
محمد ائمه بسیار با یسین مع الاساری و انما هم دختران محمد مصطفی
 ما اسیر کردند و مانند اسیران غارت زده بشمارها برنده مغیره الذیون

مدار لاجاب

مکشفات کسی پروم دامیه الکتاب دختران رسول زاد امشاهی
خاله آلوده برهنه و عریان مانند اسیران میروند و پشت پاهای
مجرم و خرم الوجه شده بود لین ابرزن کی ها من حجاب هفت
من التعفف فی حجاب هر چند دختران محمد را از پرده پیر ون کشد
و ظاهر می نمایند بیک ایستادن در پرده عفت و عفت مستور بودند
اینچنین فی الفوات علی حسین ص قل ضحی میا حاج الکلاب ب الاب
فترات را ان حسین م نخل میکنند و این حضرت نمیدهند و حال آنکه از
برای سکان مباح است و از ان می شامند فلی قلب علیه و التهاب
و ی حسین علیه و الیکار من مسوخ پوسته بر حضرت خواهد
سوخت و دیده من یران کی باز خواهد بود فصل در خبر دادن صلوات
را ان و تقریر که مستطاب در کتاب بها را افراد مسطور را است که حضرت موسی
بن عمران م در یکی از بنی اسرائیل مرد که بتحجیل میرفت و رنه او زرد شده
بود و بدن او ضعیف گردیده بود و اعضای بدن او زردان بود و قشر پر
در جسم او بهم رسیده بود و چشموهای او فرورفته بود و خفیه شده بود
زیرا که هر وقت حق تعالی او را برای مناجات میخواند باین حال مستطاب
میکردید از خوف حق تعالی پس آن اسرائیلی موسی را شناخت و آن اسرائیلی
از جمله کسانی بود که ایمان موسی آورده بود پس موسی گفت یا بنی الله
کنه عظیمی کرده ام از پروردگار خود در خواه که از من عفو کند موسی

قبول کرد و رفت پس چون با حقتعالی مناجات کرد بدگاه خدا عرض نمود
که ای پروردگار عالمیان از تو سؤال کنم و حال آنکه تو میدانی پیش از آنکه
من نطق کنم با ظاهر حاجت چه حاجت که داند جناب تو ما فی الضمیر
مخاطب **ه** پس حقتعالی فرمود ای موسی آنچه سؤال کنی تو را عطا میکنم و غیر
نیخواهی تو را یا نه میسرانم موسی گفت پروردگار افران ینده تو که ازین
اسرائیل است کنایه کرده و سؤال میکند تو را که کناه او را عفو نمائی حقتعالی
فرمود یا موسی از برای هر کسی طلب آمرزش کنی از من او را عفو میکنم مگر
کننده حسین علیه السلام را موسی گفت پروردگار ادا کنی حسین
حقتعالی فرمود آنکسی است که گذشت ذکر او از برای تو بر جانب طو و قوس
گفت پروردگار که او را میکشد حقتعالی فرمود امة جدا و که بنی و ذل
و طغیان کننده اند او را در زمین که بلا بکشد ماب او رم کند و شیهم
کشد و فراید برادر که لظلمة الظلمة از امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشت
و حسین بر روی دیگهای انداخته شود و باقی بماند پی غسل و پی کفن و اینها
او را غارت کنند و زنان او را اسیر کنند در شهرها بگردانند و یاران
و انصار او را بکشند و سرهای ایشان را با سار و بس نیزه کنند ای موسی طهار
اطفال صغیر ایشان از قسکی جدا شوند و بزرگوار ایشان را بشیر بکشند و
عضای ایشان را بپنج جفا جدا نمایند هر چند استغاث کنند کسی یاری ایشان
نکند و هر چند پناهی جویند کسی ایشان را در پناه خود نگیرد و امان بایشان

ندهند بادی که چید موسی از استماع این واقعه که یان کی دید و گفت
یا رب عذاب کننده کان او چه خواهد بود حقیقتاً فرمود ای موسی
عذاب ایشان عذاب خواهد بود با آتش جهنم که اهل آتش از شدت آن
باستغاثند ایند نه رحمت من یا ایشان خواهد رسید و نه شفاعت
جلا حسین صلی الله علیه و آله و آکی بجهت کرامت و منزلت آنحضرت بنمود
زمین را بیک قسم که ایشان را فرو برد موسی گفت خداوند این پیر را
می جویم پس ی تو از ایشان و از کسی که با افعال ایشان را خشنود
است پس حقیقتاً فرمود ای موسی واجب ساخته ام رحمت را از برای تا
بعان آنحضرت از بدکان خود و بر آتش پس باین می دانم چرا ز من
شیعیان در غایت آن حضرت کوتاهی نمایند و از ریختن اشک و مظل
می کنند بر روی بد و را مُسْتَبْرَکٌ تَقَبَّلَتْهَا سَنَاهَا فِی کَرَمِهَا
تَقَبَّلَتْ روزه من فدای ماههای درخشان که انوار آنها در خاک
که میلائیهان شد چگونه پنهان شدنی و ماههای یزید بِالْخَوْفِ
وَالْهَلَاکِ ماه انوارها جلت دبی کل رفته ان انوار درخشان و ما
ههای تابنده را نریدیم چیا در کسوف محاسن انداختند و حال آنکه بنور
ایشان مردم هدایت می یافتند وَلَمْ تَسْأَلْ خَتَّ السَّيْفِ ذَنْبِ
تَقُولُ لِحُجْمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ ذَاتُ دَمْعَةٍ فراموش نمی کنم خواهر چگونه
امام حسین ذنب را در وقتیکه باریده که یان خطاب بیکم برادرش

حسین می کرد و میگفت اَخِي مَنْ تَرَى يَحْيَى حَرِيمٌ مُحَمَّدٌ و قد اجبت من بعد
عَنْ يَدِ اللَّهِ ای برادر که حریم محمد مصطفی را حاجت میکند و حرم اخضر
بعد از عزت خود ردیله کرده اند اَخِي هَذَا كُنِي بِكُمْ يَا بَنِي وَالِدِي
فَرَكُمُو اِيَّايَ الْيَوْمَ بَعَثَنِي ای برادر ارکان من در رحم شکست بعد
شما ای فرزندان پدر من علی مرتضی اندوه شاهد دل من باقیست تا روز خوار
آی یا اَخِي سَلِّبُ ~~الْكَلْبُ~~ النِّسَاءُ اَسَاءُ مَا وَضَعْتُ اَيْتَامِي يَا بَنِي اَخِي
بِقِسْوَةٍ ای برادر ای برادر بدون لباس زنان و زدن پستان بر پا
تا کوا دست ای فرزندان مادرم فاطمه زهرا اَخِي لَيْتَ هَذَا الذَّيْجُ كَانَ
بِخَيْرٍ وَ يَالَيْتَ ذَاكَ النَّامُ كَانَ بِمَحْيَى ای برادر کاش در عوض من
تو حلقوم مرا می بردی و تیری که بجانب تو افکندند بر جان من میخورد
اَخِي يَا اَخِي قُلْ لِلنِّسَاءِ رَفَقُوا بِسَلْبِ حَمِيمِي وَ رَجْعُوا حَالَ عَوْنِي ⁴ وَأَوْ
بزرگوار بلیه آن کوفه و شام بگو که مدد کنید در برهنه کردن اهل
حریم من و بر حال عورت من رحم کنید اَخِي بَلِّغِ الْمُخْتَارَ طَرِيقَ سَلَامِنَا
وَقُلْ لَكُمْ كُلُّكُمْ بِرَبِّ وَ مَحْنَةٍ ای برادر سلام ما را بر کنیده خدا و مقصود
از طرحت مصطفی علی الله علیه و آله برسان و بگو كُلُّكُمْ بِرَبِّ وَ مَحْنَةٍ
مَيْتِلَا كَوْرِيه اَخِي بَلِّغِ الْكَوَارِ مَنِي نَجْتَه و قد نرب انفت لسان
یدله های برادر سلام مرا بچند رکعت پدر بر بزرگوار برسان و بگو
زنیب را بخواری و مدلت با سیری می بروند اَخِي قُلْ لَيْتَ
المصطفی

الْمُعْطَى خَيْرُ النَّسَاءِ سَكِينَةُ اخْتِيارًا بِالْعَيْنِ بِالْكَوْفَةِ دای برادر بکوب خنجر
 محمد مصطفی و سیده فاطمه و زهره که سکنند را شقت یمنی و کدورت
اسیری در یافتن و قول یابن ابی لؤلؤی بانشاء سادی چاروی در
 نزول و رحله دای برادر بکوب برادر امام حسن که ماهر اسیر و حیران
 و سرگردان در نزول و رحلتیم و بشهر و یارها میر ویم **مطلب در شهادت**
دو طفلان مسلم در کتاب روضه الشهداء چنین مسطور است که شهادت
 آن دو فریخ کوی و فاء و شهید تیغ جفا بعد از شهادت مسلم بوده زیرا
 که مسلم ایشانرا به راه خود بکوفه آورده بود و در کتاب مجالس و بحال لایق
 بطریق دیگر نظر رسیده چون اعتماد یابن دو کتاب می باشد هذه أسطورة
 مذکور میگرد و کیفیت آن چنین است که چون سردار لشکر شهادت و **مطلب**
 صحیفه سعادت و شفیق عاصیان امت شهید شتر لب و کتیر ریخ
 و تعب نور دل سید ثقلین اعینی حضرت امام حسین ۴ در کوفه جدا جام شهادت
 چشید و بوصول جد و پدر و مادر و برادر خود علیهم السلام رسید
 از لشکرگاه انجناب و طفل صغیر و دود بدو میزد و یتیم بی پدر و و
 الیم خسته حکم با سیری گرفتند دو انجناب سپهر شرق و دود بدو میزد
 که هیچ مهر عالم نداشتند نظیره دو درج جانب زندان جلیل
دو نوفال زندان مسلم بن عقیل مجنون او دو کودک صغیر را
 اسیر کردند نیز این زیاد تیره نهاد آورد نداند ملعون زندان این خود

خلاصه آنچه در این

طیلسد گفت این دو پسر را بگیر و بنزدان کن و طعام خوش بگو و بایشان
مخویران و آب سرد بایشان بخشان و زندان را بایشان تنگ بگیر
زندان مان ایشان را بر زند در آورد و آن دو کودک مظلوم در زند
زندانها در زهر میباشند و چون شب می شد مقرر میمان جو
کوزه ای خالص برای ایشان می آورد و بان افطار میکردند
و آمدت یکسال با اینهمه که می بینند تا آنکه یکی از آن دو طفل مظلوم بدو
گفت یا اخی قد طال بنا مکثای برادرها ندن مادر زندان بطول باشد
و زهره است عمر ما بسر آید و بدنه های ما کهنه و شکسته شود و قیامک شیخ
زندان بان ما آمد تا احوال ما را بویان کن و نیز یکی بجوی باو ^{بگوید}
محمد مصطفی هم شاید و سعی در طعام مایل دهد و طعام و شراب باز یاد
کودانند و چون شب شد شیخ آمد و عبادت همیشه و مقرر میمان جو
و کوزه آب خالص آورد برادر کوچک تر باو گفت اقصر ف محمد شیخ
یا محمد دایمی شناسی گفت چگونه شناسم او را و حال آنکه پیغمبر است
پسر ابوطالب گفت یا جعفر ای شناسی گفت چگونه جعفر شناسم و حال آنکه خدا
با و و بال کیست کرده است که با ملتکم پیروز می کند هر گونه که
میخواهد گفت اقصر علی بن ابی طالب آیا ای شیخ علی این ابی طالب
دایمی شناسی گفت چگونه علی را شناسم و حال آنکه او این عم پیغمبر
و برادر پیغمبر خداست گفت ای شیخ پس مادر کودک مظلوم از عتق

پیغمبر تو ایم و ما از او یاد مسلم عقیل فرزندان این طالب ایم با که در دست
تو اسیر شدیم طعام خوشگوار از تو خواست میکنیم با نمی دهی و آب سرد از تو می
طلبیم با نمی نوی شانی و زندان را بر ما تنگ گرفته ای و بنا حال میکشند
ما از اسهان عن شرافت و اختریم ما ز عترت پیر خویشتان حیدریم ما کو
دکان مسلم نامیم در نسب ما ز خاندان پاک عقیلم جعفریم چو ت
شیخ ایشان را شناخت خود را بر قدمهای ایشان انداخت و قدمگاه
ایشان را بسید و میگفت جان من فدای جانهای شما و روی من
فدای رویهای شما ای عترت پیغمبر خدا محمد مصطفی اینک در زندان
باز است بهر جای و همراه که میخواهی بروید پس چون شب شد دو تن
تا آن جو و کوزه آب حاصل ز برای ایشان آورد و راه را با ایشان نشان
داد و گفت ای دو حبیب من شب راه بروید و چون روز شود چراغ
پنهان شوید تا الکم خدا کشاید و مرا شما بدهد آن دو مظلوم بگفتند و عمل
نموده در آن شب حیران و سرگردان میشدند تا بحوزه رسیدند که بر در خانه
خود ایستاده بود با و گفتند ای مجوزه ما دو کوزه صغیر و غریبیم تازه باغچه
امده ایم راه دایم دایم و طلبت شب ما دافرو گرفته و یک امشب ما را فطانت
کنی و مهمانی ما چون صبح شود راه را کنی میرویم مجوزه گفت کیستید
شما ای دو حبیب من که من هر دوئی که دیده ام از بری شما بهتر و پاکیزه
ندیده ام گفتند ای مجوزه ما از عترت پیغمبر تو محمدیم که از زندان عقیل الله

بن زیاد از ترس کشتن کیخسرو عجزه گفت ای دو صیبت
 مرا دامادیت فاسق و فاجر که از لشکر این زیادت و در واقع کج باطن
 می ترسم که شما را ببرید و بقتل آورده کشتند ما همین امشب را در بخا می رمی بر سر
 و چون جمع شود راه را گرفته می گیریم و بر طایه دیگری که در بخا می زند کوراست ایشان
 از لشکر بن زیاد کیخسرو فرستاد یکی را نام ابراهیم بود و دیگری را محمد و از اولاد
 جعفر طیار بودند ناگاه ایشان بضیغه رسیدند که آب می کشید آن ضعیفه
 بان دو کوزه نظر کرد و حسن و جمال ایشان را مشاهده نمود با ایشان گفت شما
 کیستد گفتند ما از اولاد جعفریم که پروا نمی کنند در بهشت که از لشکر بن زیاد
 کیخسرو ایم آن ضعیفه گفت شوهر من در لشکر این زیاد بوده می ترسم امشب
 پیاید و الا شما ضیافت می کردم و مهمانی می نمودم ایشان گفتند ای زن
 ما را بخانه خود ببر ما امید داریم که امشب شوهر تو بیاید آن زن ایشان را
 بخانه برد و طعام آورد بخود دادند و بر طایه اول بخوزه ایشان را شربت
 بخانم برد و طعام از برای ایشان حاضر کرد خوردند و شامیدند چون داخل
 فراش خواب کردند که بخوابید برادر کوچک بد برادر بزرگ گفت ای پسر
 چنین کار داریم که امشب شب آخر از عمر ما باشد پیا تا من دست در گردن
 تو کنم و تو دست در گردن من کن و من قول می دهم و تو قول می دهی از آنکه
 مرا میانه را جانی اندازد پس آن دو عظیم غریب و آن دو مظلوم بی نصیب
 دست شفقت در گردن یکدیگر کردند و خوابیدند و یکدیگر را می بوییدند

چون تدری از شب گذشت و اما دانا جوان عجز نه بخانه آمد و سر را کوبید
 ضعیفه عجز نه بعقد رفت گفت کیست گفت منم فلان و گفت گوی چند
 میان عجز نه و اما دانا شد که ذک بطول می انجامد عجز نه
 فاسق بخانه آمد و آن عجز نه بجهت او طعام و شراب آورد و خورد و آشامید
 چون بعضی از شب گذشت آن لعین صدای نفسی زدن او و کودک را شنید
 و برخواست و مانند شرمست ناله میکرد و بر طرف آن خانه دست می مالید
 ناگاه دست او بر پهلوی طفل کوچک تر خورد و آن طفل مظلوم گفت کیست
 این گفت من صاحب خانه و منم شما کیستید چون آن کودک این
 سخن شنید برادر بزرگتر حرکت داد که قسم یا حبی بر خیرای برادر من
 وای حبی من که از اینچه حذر میکردیم در آن افتادیم پس مملعون
 گفت شما گفتید گفتند ای شیخ اگر تو راست گوئیم ما را امان میدی گفت
 بلی گفتند محمد بن عبدالله بر آنچه گفتیم شهادت گفت بلی گفتند خدا
 گفتیم وکیل و کوا هست گفت بلی ای شیخ ما از عتوت پیغمبر تو محمد بن عبدالله گفتند
 می بایستیم که از ترس کشتن از زبان این زیاد کی بختریم و بر زبان حال گفتند
نظم ماهر و گوهر دلیلم لیکن نسب بسی جلیلیم از عتوت مصطفی محمد
 نور و مسلم عقیلیم مملعون بایشان گفت از مرگ کر بخشد و چاره
 شدید حمد خدا بداد که مرا بر شما ظفر داد پس از جای برخاست و گفت های
 اند و مظلوم را محکم بست و در کتاب بنظر رسیده در محالان بی جای چنان

سیلی بر روی محمد زنده دندان او شکست و طباخچه بر ابراهیم برادر کوچکتر
که برود در قنادان دو کوزه با کفتهای لبته در آن بشواید و تا صبح
سحر که زورق تقدیر در محیط میهر درید پرده نبیند و زلم از مهر
سفینه شب دچو شد بر هر شفق ز چار موج طوفان بح مستغرق
پسند و در آن صبح دم زجا جتند برای زو و شهادت بغم گم بشند
چون صبح طالع گردید آن ملعون غلام سیاهی داشت فیلیع نام او را طلبید
و باو گفت این دو کوزه را بردار و ببر یکنا و فرات و در آن ایستاد و از
وسرهای ایستادن برای من پیاد تا بنزد این زیاده برم و دو هزار درهم جایزه
بستانم آن غلام شمشیر برداشت و پیش روی آن دو طفل مظلوم میرفت ^{شاد}
از عقب میروند و چون چو قدری راه رفتند یکی از آن دو کوزه
خطاب بان غلام کرد که ای سیاه چه بسیار شهادت داری تو سیاهی پلای ^{موت}
رسول خدایم و آن غلام گفت مولای من مرا مرده است که شما را بقتل رسانم
شما کیستید گفتند ای سیاه ما از عتوت پیغمبر تو محمد مصطفی و از زبان
این زیاده که میخیرایم از خوف کشتن و مجوز شما را میمانی که و آتای تو ^{موت}
خواهد ما را بکشد آن غلام سیاه بر قلعه ایشان افتاد می پوسید و میکشت
حان من فدای جان شما و روی من بقراین روی شما ای عتوت پیغمبر خدا
محمد مصطفی من طاقت خصمی محمد را در دوز قیامت ندارم و شمشیر
را بکنار می انداخت و خود را در شط فرات افکند و از طرف دیگر

پیر و رفت املعون و او را فریاد زد که ای غلام نافرمانی من کردی گفت
ای مولای من من اطاعت تو میکردم تا وقتی که تو عصیت خدا بنی نوح
و حال که عصیان خدای و رذی من از تو بزرگتر در دنیا و آخرت
پیر املعون پسر خود را طلبید و گفت ای فرزندی من طاعت و حرام دنیا را
از برای تو جمع میکنم و دنیا را حرص و رزیده میشود بران این و پسر را بکسر
و بکند فرات ببر و کردن بند و سرها آتش را از برای من بیاورد
تا نزد این زیاده برده و دهان در هم جایزه بگیرم پسر شمشیر را گرفت و پیشاپیش
ان دو کودک فریب میرفت قدری راه که رفتند یکی از آن دو کودک
گفتند ای جوان چه بپاد خوفناک و ترسانم از جوانی تو فریاد قیامت ادا
تو چشم گفت شما کیستید گفتند عتق محمد مصطفی نیم که پدرت اراده کنی
ما را در این جوان بر قد های ایشان ^{و ایشان} و آنها را می بوسید و آنچه غلام سیاه
گفت میگفت و شمشیر خود را در کنار دی انداخته خود را در آغوش فرات
انداخت و با این طرف رفت پدرش فریاد کرد که ای فرزندی نافرمانی من
کردی گفت ای اطاعت خدا و نافرمانی تو کنم دوست راست نزد من
از آن که معصیت خدا کنم و اطاعت تو املعون باب دو کودک گفت کی
ببیز از من شما را بنی را کشد و شمشیر برداشت و ایشان را برد تا بکند آب
فرات رسید شمشیر از غلاف کشید چون چشم آن دو کودک معلوم نمود
یکی بر شمشیر برهنه افتاد بگریه درآمدند و و بالا و صرا مادران بلند

درمان پیکس که او **و** کیس کثایدا نغم ایسان فغان کند نه قاصدی که
کیفیت حال نازشان **و** ز مهر بمرها در ایسان پیا کند ایسان بجز و
درآمدند و گفتند ای شیخ ما را بیازاد ببر و بفروشی و از قیمت ما منتفع
نشوی و بخواستند باش که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در قنات با قوصی کند
گفت این کار غنیمت بلكم شما را نیکیست و سر شما را نیز داین زیاده برده از و
هراد در هم جایزه می ستانم گفتند ای شیخ ایبا خویشی را با رسول خدا ملاقات
نمیکنی ان سقی گفت شما با رسول خدا خویشی ندارید گفتند ای شیخ پس
ما را نیز داین زیاده ببر تا آنچه خواهد در باره ما حکم کند گفت نمیشود مگر
انکم تقریب جویم نزد این زیاده بر بختن خونت ما گفتند ای شیخ پس اگر لا اله الا
ما را خواهی گشت بگذار چند رکعت نماز کنیم گفت هر قدر بخواهید نماز بکنید
آوردید اگر ناز شما نفع دارد پس ان دو عمر پینیم چهار رکعت نماز
بجای آورده و چون فارغ شدند رو و چشم خود را بجانب آسمان کردند
و فریاد برآوردند که یا محمد یا حلیم یا احکم الحاکمین حکم کن میان ما و کون
پینیم غریب مظلوم و این ملعون بواسطی و اویدا کی کسی آمل کند در احوال
ان دو طفل صغیر میدانچه حال بود نذاذ یکطرف در غریبیت و بیکی
و بیبسی و بی پدریه و از جانیسی کوفتادی بدست ان شیخی و از طرفی
داغهای دشت که جدا و سید لشکری برده لهای ایسان با انکم گریه ایسان
و سخنان ایسان در دل سندان میگرد در دل سخت تر از سندان سقی

ایشان کرد و دیداد که درند بر شهادت خود هر یکی میغان چون هر دو از شهادت
خود با خبر شدند بر حالتان بنود کسی که به چون کنند که این زور در یکی
یکدیگر شدند ان پیمای برخواست و اول برادر بزرگتر کرد و زن و ان سرا
در تیره نهاد برادر کی چند تر خود را در خون برادران کردند و میخ فطیلید و میگفت
۲ القی رسول الله وانا محتضرك بهم ای رسول خدا ملاقات خواهم کرد
حال آنکه یحیی برادر در مضایب کوه با شمشیر ملعون گفت غم مخور تو مرا
بزرگتری برادر است میوسانم پس رویان طفل صغیر نمود و کون او را زد و سر
او را گرفت و در تو بره نهاد و بدنهای ایشان را در آب فرات انداخت
و خون از آنها میجکید و جادوی بود ویر وایت دیگر چون ان ملعون
ششیر کشیده برادر بزرگتر را کون زد و بدن او را در فرات انداخت برادر
کی چند گفت تو مرا بعد اقسام میدهم که مرا بکنداری یک ساعت در خون برادر
خود بعد غم ملعون گفت این به چه نفع دارد گفت دل من چنین میخواست
پس در خوف برادر خود را بر ابراهیم ساعتی غلطید بعد از ان شقیبا و گفت بر خیز
ان طفل صغیر برخواست ان ملعون شمشیر بر فقای او گذاشت و سراوا
جدا کرد و بدن او را در فرات انداخت و بدن برادر بزرگتر یک ساعت بر روی
آب امیاده بود بر آب میخفت چون تن برادر کی چند داخل آب شد
تن برادر بزرگتر را در آب بر کوبید و آب را می شکافت تا آنکه بر او رسید
تن برادر خود را در بر کشید و در آب فرو رفتند و ان ملعون مدای

از میان ایشان شنید که ربّ تعلم و تری ما فعل بنا هذا الملعون بروگذا
تو میدانی و می بینی آنچه این ملعون با کرد و استوفی لنا حقنا یوم
القیامه پس حقها را روز قیامت از وی بگیر و داد ما را بستان و بروایت
اول آن ملعون آن سرکاه را بجلوس این زیاد آورد و آن لعین بر روی
کوسه خود نشست بود و جوب خیزدانی در دست داشت آن شقی سرها را
نزد این زیاد ~~احمد و ابی~~ نهاد چون نظر این زیاد بر آن سرهای
می دیده افتاد سه مرتبه برخواست و نشست و بعد از آن باو گفت وای بر تو
اینها را کجا یا فتنی گفت بخونه ما ایشان را مهان کرده بود این زیاد گفت
حق ضیافت ایشان را نشا حیتی و مهان فواذی نگردی گفت نه گفت
ایشان تیوجه گفتند آن ملعون تمام قصه را از محفل ایشان و غیر آن نقل
کرد و گفت چون نماز کردند گفتند یا **الحکم** حلیم یا **حجت** یا **الحکم** الحاکمین حکم
کن میان ما و این ملعون برآستی این زیاد باو گفت که **الحکم** الحاکمین
میان شما حکم کرد گشت که این فاسق را بقتل رساند مردی از اهل
شام قبول قتل آن بلیل نمود این زیاد گفت که این ملعون را بموضع
که این دو کور را بقتل آورده ببر و کور بزن و نکند از خون او فحط
بخون ایشان شود و سراو را بزد و بپزد من ارا آن مرد آن سقیا را
در آنجا برده کرد و ذر و سراو را آورد و بر نیزه نصب کرد و طعنان بر
و شک بران میزدند و می گفتند این قاتل دریده رسول خداست و برآ

دیگر این زیاده غلام سیاهی داشت تا در نام با و گفت ای نادر بن دیک این شیخ
شو و گفت گوی او را حکم به بند و او را بر بی وضعی که این دو کودک را
گستر و کردن او را برفت و لباس و اسلحه او از تو و ده هزار درهم ^{هم} قبول
و تو آزاد خواهی بود در راه خدا غلام او را باین موضع که آن دو طفل مطلق
را گستر بود بر دامن شیخی با و گفت ای نادر تو مرا خواهی گستر نادر کردن
آن سکه و از زره و بدن بخوار و در آب انداخته آب قبول نکرد و بگفت
انگند این زیاده امر کرد که او را یا گستر بسوزانند او را یا گستر بسوزانند
و یا گستر جهنم و اصل کردید الحمد لله **مشکون ششم در خروج سید الشهدا**
از مکه و آنچه در عرض راه روی داد تا که بدلا و ملاقات با حضرت
انحضرت در کربلا و کبیتت شب عاشورا و مجلی از احوال پیغمبر
و درین مشکوه است بیان ثواب کویم و معجزات سر امام حسین
و تعزیت و نصیحت حقیقی رسول خدا در تولد انحضرت و تقریر
حسین و در پائل و صلواتی که فطرس و آمد اینها و حضرت امیر
بن مین که بدلا و خبر دادن حقیقی رسول خدا از شهادت
انحضرت و کبیتت اینها با رسول خدا در موضع چند برافروخت
و خوابهای کسکینه دید نوحه غریبی و دران پیغمبر مصباح است
مصباح اول در خروج انحضرت از مکه و آنچه در راه روی داد
الحمد لله الرحمن الرحیم

فمرك يا من عظم حراتنا على صيبتهم ابن خاتم الانبياء وابن
 سيد الاوصياء وابن قاطله الزهر وابن سيده المنتهي وابن
 جته الماوي وابن فخرم وصفا المقتل بالدماء المقتول الجند
 خامس اهل الكساء غريب القراء وشهيد الشهداء ساكن ارض
 الكربلاء المجاهد في سبيل الله سيدنا المظلوم ابي عبد الله
 عليه السلام ونشكرك يا من اجل رزقنا على بدر الدجى وشمس الظلم
 قاتل اهل الشقاق والمطروح في الفداء والطعنين باليقنا الشهيد
 بن الشهيد المقتول بطلم ليزيد ومقطوع الوريد المذبح ذبح الشاة
 والمدفون لبساطي الفرات السعيد المبرور وهو وتر الله الموتور نور
 النيرين موسى الانا ابي عبد الله الحسين عم ااه والهفا عليك يا بني
 محمد المصطفى واحسرا عليك يا بني علي المرتضى واغوثا عليك يا بني
 قاطله الزهراء نفسي لنفسك الفداء وروي لوطك الوقاه
مقدمه دران چند فضل است **فضل در تواب** كه اين صاحب ابن عباس
 كويد **فوجه غريب** بلغت نفسي صاهاها بالمولي ال طاهها برسول الله
 من حاز المعالي فوحاها دل من ميرسد بارزوهاي خود بوسيله اقايان
 خود ال طاهها به وسيله بنوع كه جامع همه بندگان و صفات عالمه است
 وبلغت المصطفى استهت فضلا اباها وحبب الحسن البائع في اعلى
 مداهها وبواسطه رخت محمد مصطفی كه در فضيلت شبيه بود پدر خود را

و بدو سی حسن که بنتهای مرآت عالیله رسید و الحسین المرتضی یوم المصی
اَدْخُلَ هَا لیس فیهم غیر نجم سعد تعالی و بنا ه حسین بر کنیده که در کربلا
در راه خلاصیها کرد و بنود انحضرت در میان اهل بیت مگو مانند ساره
درختان منعنه شربت و الطیر قد اروت صلاها اشقیها شربت
آب را از انجناب منع کرد و مرغان از آب سیراب بودند فَاَفَاتَتْ
يَا لَيْتَ نَفْسِي قد فلاها انحضرت را از تسکینی هدا کردند ای کاش جان
من فدای جان انحضرت می بود بَنِي تَدْعُو اَبَا هَا اَخْتِ سَيِّ آخاها لَوَلِي
اَحَدَ مَا كَانَ دَهَاهُ و دلاها دختر امام حسین ۲ پدر خود را میخواند و خواهر
انحضرت برادر خود را اَبَا هَا میگوید چه بودی ای محمد مصطفی میدید
مصیبتی را که با انحضرت و اهل بیت او رسیده بود و رای زینب اِشْتَرِ
اَنَا هَا و سَيَا هَا تشکا الحال انی الله و قد کان تشکاها و اگر رسول صدام
زینب را میدید که شهر او را اسیر میکرد هر آنکه از انحال بد رکاه خدا
شکایت میکرد و البته شکایت کرده بد رکاه خدا از انخیرامت او بقرت او کند
و او بداه از مصیبت شهید اَبَا هَا آواره از شهر و یار و غریب بی نصرت و شمع
شبان و سالت و نور در خنده ایوان امامت امامی که کوفیان عهد
کل او را از دیار و منزل خود آواره نمودند و او را بر صدمه غریب آوردند
و در هوای خود نگه داشتند و در عوض و همان قوانین انواع آزار و آزار
باورسایندند و باب تشنه و جگر خسته شربت شهادت بهام انحضرت

چنانند **د** جزا آتش نیت در محشر برای آن دینی طبعانه که پیش از آن
خردن قصد جان **کودند** و همانرا **د** و بکشتن آنحضرت الکفایت که **د** آتش مردان
بر خیام او افروختند و خیمهای او را سوختند و اموال او را بفارت
بودند و زنان و کودکان او را اسیر و دستگیر کرده تنه و کوسه
بشهرها و پیاپا آنها و کویچهها و بازارها میگردانیدند و بنزه بر سر ایشان
میگردانیدند **د** معلوم نیست که هیچ امیتی از ائم این ظلم و ستم بر او
لاد پیغمبر خود کرده باشند و یا بر احدی مراء داشته باشند هر چند آن
استقامت مرعات حرمت رسول خدا نمودند و خون او را در ریختند
لیکن درین زمینه امتان آنحضرت بر فرزندان او کوبید و ناله می نمایند
و اظهار اندوه میکنند و خال غم بر رخ خود می دینند و هر ساله همینکه
هلال محرم نو میشود خود را در کسوت غم داران در می آورند بعضی
کوبان می دهند و بر می بر سینه می زنند محافل عزایی آید و آه
سوزناک از سینه بر می آید حلقه حلقه جمع میشوند و واقعات
کو بلا را مذکور میکنند و میگویند **د** درین غواشده مجروح دیدن های
انام **د** رسیده است عجب چشم زخم بر اسلام **د** طلائعیت ز نوید های
کوی **د** کجا است نوح که پند داشت طوفان **د** چه ثوابها کرده کنند
و عده داده اند و چه نعمتها که بجهت ایشان مهیا نموده اند حضرت ابی
عبدالله علیه السلام فرمودند نفس المومنین لظلمنا السیح کیک نفس

و محزون است بجهت ظلمی که بر رسیده هر نفسی که میزند تسبیح در نامه علم او تسبیح
می شود و هَمَّةُ كُنْ عِبَادَةً و اندوه آن کس بجهت ما عبادت حقیقی است
و كَيْفَانُ سِرِّهَا جَهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و پنهان داشتن سر ما جهاد در راه خداست
بعد از آن حضرت ابی عبد الله فرمودند که این حدیث را باید بطلا نوشت
پس ای شیعیان در مصیبت امام حسین است ایستاد بیاورید و خود را مغرور و محزون
بیاورید که دل های ملائکه عظام و بیابا و کرام اذان مفرح است و وَدَّ اللَّهُ
حق افسران مجروح فریاد از دمی که سپهر سبز کار با اهل بیت کند
نهان کرد آشکارا آن شب که روز شش این روش انچرخ تا و کاشن تار و
خضر و زنبی شد بر و کاد آن سر و دی که بود قرار زمین از او در جسد
که رفت و نرفت از زمین قرار از تیغ کین آگنا گشته شد و رفع شهر
که زال عبا بود یاد کاد کلهای نو بهاد و لایت بیاد رفت از خاک کل
دکی ندمد کاش نو بهاد بی باد جوهر رفت چه کذا از قاطعه ملک کل نمده
بود و آن بوستان بیاد از کین آسمان جفا جوهر الحذر و ز جوهر و کاد
الفرار آه از دمی که آن علی روند باز خواست در استقام پای نمایند
استوار از کوشش آنکه بدیر شرف کوشش عمر شده آمد با نوره عرش چه کند
کوششوار فریاد اذان که ده دعوی دین کننده و آنکه بشاه دین ستمی
چنین کند فصل در آمدن ادم صبیح بنی مینی کوبلا و همچنین مخفی ماند که
هر یک از پیران الواعزم را حقیقی از واقعه کربلا مطلع ساختند

نوح بنی

آدم صلی علیہ چون بن زمین فرود آمد حوالا ندید بطلب او سر روی زمین
میکردید تا بن زمین که بدلا رسید چون داخل صحرائی گردید که دریل افواج خوف
مانده و با و روداد بلی خاک کو بدلا اثری نگذاشته و آن زمین را مژگانه
و غنا است. کل خزانین دلا ز کلینش تا و امن خضره خاک کو بدلا دینند
او طرح گلستانه چون آدم بقیلکها امام حسین رسید پای او بنیکی آمد
و خون از قدمهای او جاری شد آدم سر بسوی آسمان بلند کرد گفت پروردگار
آیا از من کنهه دیگر حادث شده که مرا بن سبب عقوبت کوری زیرا که من
در جمیع زمین گردیدم و ندیده و ای که درین زمین بن رسید در هیچ زمین
بن نرسید حقیقتی با و وحی کرد که ای آدم از تو کنایه حادث نشده
ولکن کشته میشود درین زمین فرزند تو حسین بطلم و منم خواستم تو در ندیده
با و شریک یا شری و خون تو نیز ریخته شود چنانچه خون او ریخته خواهد شد
ای کاش ما زنده شیعیان کنهه کار در کباب ان شهید اثر را می بینیم
و در وقت بی باوری او حظوری داشتیم و خون خود را مانند خون
او بر زمین که بدلا می ریختیم در ریغ در ده که در وقت ابتدای حسین فتنه
نضیب که سازیم جان فدای حسین خوشا سری که در آن روز سرفراز
یافت و زچشم سائی درگاه عرش سای حسین آدم گفت پروردگار
ایا حسین یغیری تو است حقیقتا و وحی کرد که او پیغمبر من نیست ولیکن
فرزند زاده پیغمبر من است آدم گفت پروردگار آکنده او کیست

حق تعالی و می کرد که کشته او زمین داشت که اهل آسمان و زمین آن را لعنت ^{لغت میکنند پس آدم}
 کرد و از آن زمین گذشت و مردیت که حضرت نوح چون کشتی سوار شد
 و جمیع دنیا را کشت چون کشتی او زمین که جدا رسید موی هر سید و کشتی
 نن دیگ بود که عرق شود و نوح بسیار خائف و ترسان شد پروردگار خود را
 دعا کرد و گفت الهی جمیع دنیا اطواف کردم و در هیچ زمینی بن نرسید آنچه درین
 زمین رسید حبس یل نازل شد و گفت ای نوح کشتی میشود درین موضع
 حسین سبط محمد خاتم النبیا و فرزند خاتم اوصیا و نوح گفت پروردگار
 کشته او که خواهد بود و می رسید که نرسد ملعون است در آسمانها و زمین
 پس حضرت نوح مکرر او را لعنت کرد تا کشتی او از عرق شدن نجات یافت
 و بر کوه جودی قرار گرفت پس هرگاه دینی مکرر آدم و نوح از شین
 و مقبره کو بلا مفرح شوند بر شیعیان و مجتبان ایشان لازم است که
 در مصیبت آنحضرت خون از دیدن ببارند و لیسب رکوب بر کشتی عذاب
 آنحضرت ملعون بر قاتلان او خود را از کتاب عذاب نجات دهند ۲
 و احمر راه جسم این نبی محمد فوق الصقید من الملائس عامریگا
 و احمر راه که بدن نازنین فرزند دختر محمد مصطفی بر وی زمین کی بلا
 برهند و مسافرانی از لباس افتاده بود و حرارت آفتاب بر بدن او رسید
 ای ارض طاف هل لرایت سیوی الطریق مکی احوال جمات الحسین
 یواکیگا ای زمین که جدا یا بغیر از مرغان هوا کسی را دیدی که بر

که بر در نقش امام حسین که حیدر کند و عزای او بدارد آیا امری کف
قَدْ طَوَّيْتُ بِحُسَيْنٍ وَدَاوَيْتُهَا مَا زِلْتُ كُنْتُ مُدَاوِيَهَا ای زمین کی جدا
 جبر امام حسین را تو در بر گرفتی و آن را محافظت نمودی و جراحات
 و زخماهای او را مداوا کردی و تو همیشه درمان درد هائی مَدَّيْنَةُ حَبِيبِ
الْخَلْقِ مَا رَأَيْتُ مَحْزَنًا وَارْضُوكِ مِنَ الْإِلَهِ السَّوْلَ مَعْتَرًا مدینه یمن
 خلق خدا محمد مصطفی را خواب شد که امام حسین را باهل بیت خود از اینجا
 هجرت کردند و زمین تو آباد کردید که در قوما را نمودند از دمی که آنحضرت
 از مدینه بیرون رفت آمد و طفلان و زنان و پسران و فرزندان در خدمت
 آنحضرت بودند فَلَمْ مد چه تنگ عرضه یثرب بشاه دین را بر شو غریب بجا
 نهادن کن مرد و زن سر شد نشان الیها شمشیر و اوصی چه طفل اشک
 گرفتند و آستین هر یک ز آه رخته در افکند در سپهر هر یک ز چشم چشم
 برهان کرده بر زمین ها ان بر کشیده در ده او صحر و خروش وین گرفته
 از پی او ناله و این کای نمک و غمره کان درد کای خویش ما را نگر ملول
 دل آزرده و غمین وی دلنواز خسته دلان در قفای خویش يَا ره باو
 خشم دلهای ما بین شَهْ كَفَشْنَا بخاطر غمگین که من بخویش هَلْ ده
 نیر و م که قصاص نهاده این چنین پس با و صل رساند روان شد بسوی حجاز
تا آید ش چه پیش از درگاه پی نیاز فصل در معجزات سر آنحضرت بسلامت آت
 مخفی نماند که معجزات پیاوار آنحضرت امام حسین را در حالت حیات و بعد از

امامت و اوارث انا را پیغمبر و خازن علوم اولین و آخرین خواهد
بود پس بنزد فاطمه فرستاد که خدا بشارت میدهد تو را فرزندی که
که امت من بعد از من او را سفید خواهند کرد فاطمه گفت ای پدر
مرا چنین فرزندی حیات می نیست تا آنکه سر بر تنم این مخاطبم واقع
شد و در هر سه مرتبه حضرت فاطمه چنین جواب میگفت پس فرستاد
که او فرزندان او پیشوایان دین و داران من و خازن علم من خواهد
بود فاطمه گفت دایمی شدم از خداوند عالمیان مرویت که جوف
انحضرت متولد شد حقیقتا کی جبرئیل را امر فرمود که با تو و بی از ملک
بن مین فرود آیند و محمد صلی الله علیه و آله را تعزیت و مبارک باد گوید
پس جبرئیل فرود آمد و بخیر و کفایت در آنجا ملکی بود که او را فطرس
می گفتند خدا او را امری کرده بود ویر بجعل آورد بال او را شکست و او را
در آن جزیره انداخت پس هفتصد سال در آن جزیره عبادت خدا کرد
فطرس چون جبرئیل را دید گفت کجا میروی گفت میروم بیوی
محمد صلی الله علیه و آله فطرس گفت مرا با خود بردار و بخدایت انحضرت
ببر شاید انحضرت از برای من دعا کند چون جبرئیل خدمت حضرت
سول رسید حال فطرس را عرض رسانید حضرت فرمود با تو که
خود را پان معلود بال فطرس خود را بکوهی که در آنجا
انحضرت خدا بال او را فی الحال باور کرد و با جبرئیل با آسمان بالا رفت

و بر مایه چو با آسمان بالا رفت میگفت کیست مثل من که آواره حین
و جل و ما در اویم کسی را که قدر و منزلت او این باشد کجا راست
که مانند کوسفند او را فرج کنند و بدین او را بوهنه بر خاک اندازند
فِيَا عَيْنُ الْيَتِيمِ مِنَ الْيَقْفِ وَالْحَمْدُ الْمَطْرُوحِ فِي طِفْ كَيْدِ اِي يده
کریده کن بر کسی که سر او را از قفا بریدند و کریده کن بر جندی که در زمین
کریدل افتاده بود. ای دیده کریده کن تو بجایی که سر داشت در پر زجر
اهل سم فوج کریدل داشت. ایدیده کریده کن با ما می که نعرا و فیروز و حوش
حلو و ایس و کن داشت قتل بلا حرم عطاش مر مکه و باذل نفس لثغافه
آمدن ای دیده کریده کن بر کشته بی تقصیر و کشته در خون غلطه که
بجه شفاعت عاصیان جان خود را یز ل غود فیا لیتنی یا لیتنی
مدرگا لحد منه حتی جعلت کفرنا و ای کاش در کربلا در کاب
انجناب می بودم و در ک خدمت انحضرت مینمودم و جان خود را فدا
انجناب میکردم و او بدلا از زمانی که انجناب شهید گردید و مرگید
او بد رختها آمده نعره می کشید. بر زمین افتاد چون نوران شر
کن و انجناب مانند همچون دیده پی مر مکه خالی رکاب را الهایت
چه حال بودند در وقتی که در انجناب را دیدن آمده و انحضرت
بر سوار نیست. دیده پوشیدن چون دیدند حالی صدر دزن
مانده مسند پی جم و افتاده از خاتم نیکو. ابرا تهم حنر و بر کشتن

آلهه آشکارا شد رخسارش کز ده طوفان در فرمینه عرصه شد بر عالم ایجاد
تنگ از موج خرف شد سواد رود نیل از پیرش چشم آسین **ه** هجر حجر
دخنه صد جاد واد بر خور آسمانه تا نبرد از هم ارکانش زاه آتشین **ه**
چون نباشد آدم از روی مدایک شرسا و کن پنی آدم بدید آمد خطه
از چنین **ه** حله بر تن چاک زد زهر یسم حران **ه** دشت ماتم شد برید
کوبلا خلد برین **ه** طوبی "باز بر پیشمید مؤلر بنجور **ه** تا درین
تواند ز سرخورد بر مینی **مطلب در خروج العفرا از مکه معظمه و محافضت**
الحقیقه و این عباس و کیفیت **ه** چون عرصه مدینه بران امام یقرینه
تنگ کردید و از خوف اعدا توانست در اینجا بماند روانه مکه معظمه
کردید و در سیم ماه شعبان در سال شصتم از هجرت مکه دابنور مردم
محنت نردم خرد منور که مایند و دران مکان شریف عبادت
خدا و طواف بیت الله مشغول بود **ه** حره و طوف شده کسب لب خود
بالیده چاکم از کوه خالک تا بعرض رسید **ه** حره و دیدن فرزند بر
کزیله خویش **ه** فرود و فوج بدیدی بنور درله خویش **ه** اکی چه کت
بد و حره امام شهید **ه** حره هم از پی تعظیم کرد او که دید **ه** و چون
ماه ذالحجه در آمد انجباب احام حج تمت و چون بنید بیلید جمعی
بها نه حج فرستاده بود که الحضر **ه** در مکه کن قسم یا نذر او برید
و یا بقتل رسانند الحضر از خوف و بیم احام حج و بعمو بدید

بحال حج طواف نهم قتل نبود از آن بهضربه عمره الکفا فرمود و چون
مسلم بن عقیل میل و رغبت اهل کوفه را با حضرت فو^سس^م بود انقباب
عز میزد و رفتن از مکه نمود و سید بن طاووس روایت کرده
که چون انحضرت عازم رفتن بسوی عراق گردید خطبه را نمود
و فرمود الحمد لله و ماشاء الله و لا قوة الا بالله و صلى الله على رسوله
بمحقق که مراد ما مانند قداده بر کوفه جمیع فرستادن آدم لازم است
که دایره اندوچه بسیار خواهان و مشتاق لقای اسلاف کرام خود گردیده
ام مانند اشتیاق یعقوب بسوی یوسف و برای دفع من خضعا
بقعر شریفی انقباض نموده است که نرود ی با منکاح خواهد رسید
و کو یا می بینم که درین نرودی که مقدّر گردیده و ما اهل بیت یقیناً
خدا رضای داده ایم و بیداری او صدمه نیما ییم تا عطا کند ما را بهترین
جناحان و نرودی از اعضای پاره پاره در خیره قدس نرود
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مجتمع خواهد شد و خضعا
دیده اعمال روشن خواهد گردانید و وعده های خود را بعمل خواهد
آورد و هر که را آرزوی شهادت باشد و خواهد که در راه ماجده
در باز و بسعادت ابدی فائز گردد یا مایوس شود که فراموشانند
نظم هر دل که در شوق شهادت باشد با ما بگو وقت رفاقت یابد
هر کس که بر راه ما سرخورد باز در هر دو جهان ز اهل سعادت باشد

هر کس که براه ما سرخود بازده در هر دو جهان نخل سعادت باشد.
و سدره ز قبل از هم توجه ان یکانه آفاق بسمت عراق ذراوه
بن صالح بخدمت انحضرت آمد و عرض کرد که مردم کوفه در لهای
اینان با شماست اما شمشیرهای ایشان باینیامیه است انحضرت
بدست مبارک بجانب آسمان اشاره کرد و فرمود که کوفه دیدید
در لهای آسمان کشاده شد و انقدر از افواج ملتکم فرود
آمدند که عدد ایشانرا کسی غیر از خدا احصا نتواند کرد لی انحضرت
فرمود ای پسر صالح لا تقاربوا اشیا و هیوط الا بقول الله
بھی لا و او شوق آذری و سیدن بسعادت شهادت و شوق مداقت
حضرت رسالت و رضا بقضای حیا با حدیث نبوی هر انیم بایر لشک
بایشان جنگ میکردم ولیکن میدانم که من و اهلیت و اصحاب من
در نجاشه شهید خواهیم شد و از فرزندان من غیر از امام زین العابدین
کسی نجات از قتل نخواهد یافت و در انشب که صبح انحضرت از مکه بیرون
رفت محمد خفیه بخدمت انحضرت آمد و در کتاب منتخب از بعضی از
ناقلان اخبار روایت شد که چون جنو محمد خفیه رسید که
برادرش امام حسین را دیده و از مکه بجانب عراق رود و غایب
ایش روی ان گفت آبی بود که شو میگوشت از شنیدن این خبر گریه
کردید و بیعت کریمت تا الله صدای گویم او شنیده شد و اشکها

او مانند باران در میان طشت میریخت چون نماز مضرب را گذارد
خدمت برادر خود مروان شد چون خدمت اجتناب و سید و گفت
ای برادر منی چهله کو قیاس نسبت بیدرین رکوع و برادر را لایق
خود دانست میترسم چون بان دیدار روی همان ظلم و ستم کنند
که بایستان کردند **کو قیاس** است پیمان از وفا پیکان زنده روی
دل از آشنایی این دو زبان **یتاب** **اگر** در مکه که حرم خداست
بایستی عزیر مکتوم خالی بود و کسی در مکه متعرض تو نخواهد شد حضرت
امام حسین **م** فرمودند ای برادر من ترسم برید بیلید در مکه معظمه
مراسمید کنند و نمی‌فاهم که حرمت بعمر لبیب می ضایع شود محمد
حنیفه گفت اگر ازین میترسی پس بجانب یمن شو رجاء بجانب بادیه
روی که کسی دست بر تو نیاید حضرت فرمود درین باب فکری کنم
وای برادران نظر کنید در احوال اجتناب که از خوف و بیم در مکه
طبیعت نتوانست قرار گیرد و پناه بجرم خدا آورد و مفارقت جد
و مادر و برادر بر خود قرار داد و از جفای دشمنان در مکه بتر
قرار نتوانست **صلو** **کی** گرفت و ایلا که عرصه عالم بر او لاد رسول
شد گردیده و حال آنکه خدا عالم را بوجود امیثان آفریده **وای**
بر قوی که با امید عفو کرد **گاه** قصد قتل شافعان روز **خمس** **آورد**
عربان محفل قدس اشک بر زبان **چشم** **بار** **سوزان** ازین نحو خاک

بر سر کرده آن چون وقت سحر شد آنحضرت فرمود که باب بر شتران بندند چون
خبر بمحل حقیقه رسید پشیمان آمد و مهار نام برادر خود را گرفت و گفت
ای برادر یاقین و عدو دای که درین امر اندیشم نایکی و کلوی کن چو باین زودی
متوجه سفر گردیدی حضرت فرمود چون تو رفتی حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله بنزد من آمد یا حسین اُخْرَجَ فَإِنَّ اللَّهَ مَدَّ شَأْنَهُ لَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْبُثَ
بِدَمَائِكَ ای حسین پسر من و روانه نشو که خدا میخواهد تو را در راه خود گستر
و بخون خود آغشته بر بیند محمد حنیف کریم سخن شنید بگریه درآمد و گفت
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و گفت ای برادر هرگاه باین قصد میروی که کسم
شوی زنان و احوال همراه میروی حضرت فرمود اِنَّ اللَّهَ مَدَّ شَأْنَهُ لَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْبُثَ
خدا میخواهد که ایشان را میسر بر بیند و دستگیر مشاهده نماید پس محمد حنیف
بادل بریان و دیده گریان آن امام عالم را و داع کرده بر گردید و بعد از آن
اطم عالم را و طمع و بعد از آن عبدالله ابن عباس بخدمت آن زبده
ناس آمد و مبالغه در ترکه آن سفر محنت آن نمود الجناح فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امری کرده و من هرگز مخالفت
امرا حضرت نخواهم کرد پس ابن عباس پیون آمد و میگریست و میگفت
و احسبنا ان ابن عباس نقل کرده که پیش از آنکه آنحضرت متوجه عراق
شود او را دیدم بر در کعبه ایستاده و دست چپ میل در دست او بود و
میکرد که بشناسد پس بیعت خدای عز و جل که بیعت امام حیدر است

بجای آن حضرت قانع حرم و اهل حرم خود و از مکه مخط بر وایتی در هفتم
در الحجة و بر وایتی در سیم کرد و آن روز مسلم بن عقیل بدرجه شهادت
شهادت و سیده بود بیرون آمده چون بعضی مکوف شد سلطان دین بادر
گشت از خود رکابش تیره چشم آفتاب کردیم حضرت که شد ملوی شاه دین
چون نزدیکان حرم و ساخت منظور خطاب گفت یاران هیتی کی جور کرد
میر و حاکم من سوی شهر کوفه یا چند براب تا جال شاه مقصود
دارم در نظر تاکلم رخساره حضرت بخون دل خضاب و شوق شهادت
و ملاقات حضرت و سالت و رسیدن بر لب سعادت و خوف از گنم
شدن در مکه و ضایع شدن حرمت کعبه آنحضرت را از حرم خدا بیرون
کرد و داع کرد حرم را چنان بناله و آه که آب گشت بزهرم پخته بیت
بر آمد از حرم آن نور دیده اجداد شد از برای شهادت بدو و الخراج سوار روان
گشت بعد شوق سید الشهدی ز کعبه رویش هفت فرای کوب بدو چون
بر سر آب عذیب نزول نمود و در اینجا قید اولم فرمود و بخواب رفت
گویان از خواب پیدار شد حضرت علی اکبر گفت ای پدر بسبب کریمه شما
چه چیز است حضرت فرمود ای فرزند کواچی این ساعتی است که خواب
درین ساعت دروغ نمی باشد درینوقت در خواب دیدم که هاتقی مرا اندا
دار که شما سرعت مینمایند و مرا خدا و سرعت بسوی بهشت میبرد علی
اکبر عرض کرد ای پدر مرا یا مای حرم نیستیم گفت ایای فرزند بخواب و اندی

که بازگشت بندگان بسوی او است قسم یاد میکنم که ما بر حقیق و شهنش
ما برالهند علی اکبر گفت اگر ما بر حقیق از مردن و کشته شدن چه پروا داریم
حضرت فرمود خدا اجزای خیر دهد تو را ای فرزند کوی جانان اجماع کرده
و در وصیتیه نزل کردند در انجا مردی از اهل کوفه که او را ابوهریره میگویند
بخدمت حضرت آمد و سلام کرد و گفت یا این رسول الله چرا از حرم خدا
و حرم جد خود رسول خدا مثل الله علیه بیرون آمدی حضرت فرمود ای
ابوهریره نیامده ام و اگر قصد صبر کردم و هتک عرض نمودند صبر کردم و چرا
خواستند خونم را بریزند که نجاتم و بخدا سوگند که این کوفه یا غی طایع من
شهید خواهند بود و خداوند حق را لباس مذلت و خواری بریشان خواهد
پوشید و شمشیر انتقام بریشان مسلط خواهد کرد ایند کیر که ایشانرا
دلیل ترک داندان قوم سیاه که زنی فرمانفرمای ایشان بود و در مضایق
مذکور است که چون آنحضرت منزل خویمیه رسید یکشب و روز در آنجا
ماند چون صبح شد زینب بنور آنحضرت آمد و گفت ای برادر منی دهد
تو را چیزی که در شب گذشتم شنیدم حضرت امام حسین فرمود
چه شنیدی گفت در بعضی از شب بجهت قضای حاجت بیرون
رفتم صدای ها یقیناً شنیدم که میگفت الایاعنی فاحطی محمد
ومن یکنی علی السهل بعدی ای بنده سعی کن در پیختن اشک و که
و که خواهد که دیت بر شهداء بعد از من علی قوم تسوقهم المناویا

مقدار را با ایجاب و غیره ای چنانکه که کن بر روی که مرید ابنا را میخواند و
بنزدیکی بوعده گاه شهادت خود میرساند حضرت فرمود ای خواهر این
مقدار شده خواهد شد و در منتخب منقولست که چون آنحضرت بخیرلی
لکاسم اهرسرقم بود رسید شخصی از کوفه بحاجت حضرت بکنا و عیفت
اندر رسید از کوفه چه خبر داری آن شخص گفت پدر اقم که از کوفه
بیرون برآمد تا دیدم که مسلم بن عقیل و هانی را کشتند و سرهای
ایشان بر روی نیز بپایید فرستادند و بر این حال میگفت چه کافران
چنینها که کردند عداوت بندگان در شان مسلم درین کوفه را دریای
خون ساخت سرشک دیده گریان مسلم حضرت امام حسین که ان کلام
جگر سوز و آن واقعه محنت اند و نشنید و فرمود انا لله وانا الیه
راجعون و انمرد رفت و کسی از اصحاب آنحضرت ازین جناب مطلع نکرده
راوی گوید که مسلم دختری داشت یازده ساله که با حضرت امام حسین
بود چون آنحضرت از جای خود برخاست پنجم آمد و آن دختر را برد
و مراعات کرد نزدیک خود نشاند آن دختر را شکلی در دل بهم رسید
زیرا که دید امام حسین دست بر سر و صورت او میمالید همچنانکه
بایتهان می کنند آن دختر گفت یا عمو ما را آتشک قبل هذا اليوم
تفعل لی ذالک ای عمو منی بر کوه افکندید بودم پسترا زین روزی
که با من چنین سلوا کینی و مانند یتیمان با من مهریانی نمائی و

از اسماع این اجزاء متصرف گردیدند اری هر کسی لایق شهادت و هر کسی
قابل دریافت فیض سعادت نیست. تیر باران قصا نازل میرد
میتواند در نیتان سیر و ارامگاه متکا است کف ز پیغمبری سراسر
میرود در روی بجز که هو شوار از کام صدق در تنگنا است و جمعی
که آخر روی ایمان و یقین اختیار ملافت اخضر غوده بودند
ملاندند پس حضرت رها نه شد تا در بطن عقبم نزل فرمود در اینجا
مردی پیری از بنی عکرم خدمت اخضر آمد و گفت یا بنی رسول الله
نزل بخدا قسم میدهم که بو کردی و بخدا سوگند که نمیروی مکرر
نبوک سنان و دم شمیر جانندان حضرت فرمود الشیخ ایچم جنی
میدهی بر من پوشیده نیست ولیکن اطاعت امر الهی واجبست و تقدیر
ربانی واقع شد نیست **نظم** یا قضای آسمان سودی ندارد احیاء
پیشرفتد بچه هر کس درین راه پی عطا است و بخدا سر کند که دست
از من بر نخواهند داشت تا دل پر خوف مرا از اندرون من پس و ن آید
و چون مرا شهید کنند حقیقاً بر ایشان مسلط گرداند کسی که ایستادن
ذلیلترین امتها کی داند پس از اینجا باد کردند و شراف و آله اسم منعی
مضطرب خیم معدلت انتصاف کو بایندند و از اینجا رفتند تا
بقصر بنی مقاتل نزل فرمودند و چون از قصر بنی مقاتل باز کردند
و قدیری راه رفتند حضرت سید الشهدای را بروی اسب خوابیده

و پیدار شد و سه مرتبه گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ الحمد لله رب

العالمین حضرت علی اکبر چون این حالت را مشاهده نمود از پدر بزرگوار
کیفیت حال سوال کرد آنحضرت فرمود درین وقت هر دو بی سب
خاب برود در خواب دیدم که مردی سوار است و میگوید که این گروه
میروند و مرا بر بابیان می آید دانستم که ما را میگویند آن شیطان
عالم بقدراد چون این سخن را شنید گفت ای پدر بزرگوار چون ما بریم
از مرده چه بر ما داریم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
چون آنحضرت از بطن عقبه بالا رفت با اصحاب خود گفت که البته
من درین سفر کشته می شوم گفتند باین رسول الله از کجا دانستی
فرمود که خواب دیدم که سگی چند بر من حمله آوردند و مرا میزدند
و در میان آنها سگ ابلقی بود که پیشتر بر من حمل میکرد و لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم مصباح دوم از مشکو ششم در ملاقات حق
با جناب سید الشهدا و زین سرباه بر آنحضرت و نزول آنجناب

که بگوید و خدای آن بسم الله الرحمن الرحیم زمین مبارک را
الحمد لله الذي اعظم در دیننا بمصیبتهم من بکث الارض والسماء
والروحوس فی القلاء والطقور فی الهواء والحیات فی الماء
الحسب الصابر والمطلوب بغيره ساکن التربة الزکیة و صاحب
القبة الثانیة وتحمل لعلوم السائفة الذي طهر الجسد و

وَأَتَقَرَّبَهُ حَبِيبُهُ وَتَأَفَاهُ فِي الْمَهْدِ فَيُكَائِلُهُ نَوْرُ النَّبِيِّ بْنِ وَدُرِ الْجَبِينِ
 سَيِّدِنَا أَيْ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَتَفَضَّلَ إِلَيْكَ يَا مَنْ أَقْبَلَ بِلَيْسَنَا بِجَبِيلِهِ
 مَنْ تَكُنْتَ ذِمَّتُهُ هُوَ ذِمَّتُهُ حَرَمُهُ وَأَنْتَهَكْتَ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ فِي رَأْيِهِ
 دِيهِ الْمُغَسَّلِ بَدَمِ الْجَوَاحِ الْمَجْمُوعِ بِكَاسَاتِ مَرَاتِ الرِّمَاحِ وَالْمُسْتَطَافِ
 الْمُسْتَبَاحِ الْمَجْمُوعِ فِي الْوَرَى الْمَتَّقِ بِالْعَوَا **وَالَّذِي تَوَلَّى ذَمُّهُ**
 أَهْلُ الْقُرَى مَوْلَانَا وَتَوَلَّى الْكُوفَيْنِ السَّهِيدَ الْمَطْلُوعَ أَيْ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ
 آهَ وَاحْتِرَاءَ وَوَاعُونَاهُ لَقَدْ اسْتَحْلَ دَمَ الْعُرَّةِ النَّبَوِيِّ وَهَشَكَ اسْتِثَاءُ
 بَنَاتِ الْكُوفِيِّينَ يَوْمَ الْحُسَيْنِ بِدَبْلَاهُ أَخْرَجَ جُفُونَنَا وَاسْبَلَقِينَنَا
 وَأَذَلَّ غُرَبَانَا أَلَسَّ عَلَى عِلِّيِّ الْكَبِيرِ السَّلَامُ عَلَى أَرْضَيْعِ الصَّغِيرِ السَّلَامُ
 عَلَى لَا يَذَنُ السَّيِّمِ السَّلَامُ عَلَى لَعْنَةِ الْقَرِيبَةِ السَّلَامُ عَلَى الْأَمَّةِ السَّادَةِ
 السَّلَامُ عَلَى الْمُجْدَلَيْنِ فِي الْقُلُوبِ السَّلَامُ عَلَى الشَّارِحَيْنِ مِنَ الْأَوْطَانِ
 السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِ بِلَا أَكْفَانِ السَّلَامُ عَلَى أَرْوَاحِ الْمَفْرَقَةِ مِنَ الْأَبْدَانِ

مقدمه در آن چند فصل است **فصل اول در تواب کی بتوبه**
 که ذیاب خواوان خواهر امام حسین م انسانم در جنبی که داخل دمشق
 می شدند **بعضی آنها بجای که راستی قتل الحسین و الحسین طمان من طمان**
 الحسین و کل و غیر نااهل ای آنکه ساکن ارام داری ایا خبرت می کند
 تو را شهید شدن امام حسن و امام حسین که در کربلا غریب و تشنه بودند
 و هر فردی از اب فدا شد سیراب بود **یقول یا قوم ائب علی**

النَّبِيُّ الرَّسُولُ وَفَاطَةُ أُمِّي النَّبِيِّ لَهَا النَّبِيُّ وَلَهَا النَّبِيُّ وَلَهَا النَّبِيُّ وَلَهَا النَّبِيُّ
پدرم علی بن ابی طالب است و عیسی رسول پروردگار است و فاطمه مادر مولات
که بر هیزگار و بلند مقدار بود مَتَوَاتِرًا عَلَى ابْنِ الْمُصْطَفَى بِشَرِّ بَنِي عَمِي
بَلَاءِ أَطْفَالِكُمَا مِنَ الظَّالِمِينَ حَيْثُ الْفَرَاتِ سَائِلٌ انحضرت میفرمود
منت گذارید ای قوم بفرزند مصطفی بشرتی آید که زنده شود
بان طفلان ما و از تنگی خلاص شوند و آب فرات مانند سیل جاریست
و بابت که طفلان ما بسبب تنگی میروند تا قَالَ لَوْلَا مَا لَوْلَا إِلَّا السَّيُوفُ
وَالْقَنَاقِرُ فَأَنْزَلَ لِي بِحُكْمِ الْأَدْبَاءِ فَقَالَ بَلْ نَاضِلٌ مُسْقِيًا در جواب گفتند
از برای تو اینست که آب شمشیر و نیزه با این زیاد و زیاد پیوستن
و حکم او را از شما در ای تابوتاب دلجم انحضرت فرمود به تنگی و کشت
دانشی وَحُكْمُ الْإِنْسَانِ مِنْهُ يَبْدُو حَتَّى آتَاهُ مُسْقِيًا دَمَاهُ وَعَدَ
أَبْرَصُهُ مِنْ سَقَرِ الْخَلَصِ وَحَيْثُ دَخِلَ وَحَيْثُ دَخِلَ تا آنکه تیر جفای آید
بر انحضرت تا که بر می که از آنکه جهنم خلاص نخواهد شد و نجس
ولد از نای شراب خوار بود هَلَكُوا بِحُكْمِهِ وَأَعْصَمُوا بِقِتْلِهِ وَمَوَّ
تُهُ فِي نَفْسِهِ قَدْ انْحَمَّ الْمَنَازِلُ إِنْ انْقِيَا بسبب جلد مکرر
که بان حضرت کردند قتل میخواستند و بجهت قتل انحضرت جمع شدند
و از پس که تیرهای بدن انحضرت فرو رفتند بود جان از بدن انحضرت
پرو رفت سبحان الله مصیبت شهید که بلا اطرافه مصیبتی است و اقم

و واقعۀ افدشت بلاعجب مختصات او لاد رسوا ز جفای امت جهول
چم ز حتما و مستحقا کیند ند چه غلغلهای نور سراز ریاض بنوت که
که یکنه جفا از یاد امد و چه کلغلهای نور کفیه که بر خزان ستم
دوان بر خالۀ ریخت کویا هر نفسی که در عالم بود سانی ایام از برای
اینان آورده بوده در بباط دهر کویا هر قنای غم که بود **روز اول** قف
اولاد پیر کوده اند **در** مها و ایلا اطفال اهل بیت **و** دهر حریت
در کلو چون شیو مادر کرده اند و همچنین کویا رقم جود و جفا و بنام
طاهر بنی امیه علیهم السلام نوشته اند و بنای ستم با ایشان ریخته اند
هر جایکی از اولاد مصطفی دیدند با و کینه و رزیدند و هر جا معصوم
مظلومی ملاحظه نمودند دهر جفا با و خود آیندند و یتیم جفا سزاوار
بیدند **بنی امیه** بهر جا رسید جلا داشته درین قبیله مکی ظلم و قف
اولاد داشته معاویه حمله فن با امیر مومنان و امام حق کویا آنچه
پیان توان کرد و یتیم پدید با حسین شهید کویا آنچه نتوان شنید
اگر همیشه دوستان خدا و دشمنان خدا از رده می داشتند و بجم
عدوات ایشان در سینه میکاشتند و همیشه روز را شتی و نور
تکلمتی در مقابل بود **بین** روزه با ذی سبهر دون دون پرو **و**
که سک در عرصه افساد غالب بر هر پادشاه پس ذی سعادت
شیعیانی که در مصایب موالی خود اشک از دیده جاری کنند

و ناله حسرت از دل بر او رزید ای عماره منشد گفت که هیچ روزی
 نبود که حضرت امام حسین ۴ فرزند علی علیه السلام نزد حضرت ابی عبد الله
 مذکور گردد پس کسی از حضرت یاد داشت روز شام خدایت به بیند
 بلکه آن روز را بخور و و اندو هناك می بود و حضرت ابی عبد الله
 میفرمود که الحسین عوف کل مؤمن حضرت امام حسین باعث گردید
 و حضرت اسمعیل با آن فصل در زمین کربلا و مدین ابی هاشم جلیل مخفی
 نماید که زمین کربلا زمین است با قدر و منزلت و شرافت و آب
 فرات که امام تشنه لب مظلوم را آفاق منع نمودند آیدست بهیمنون
 آبها در کتاب مجاد الا نوار مسطو است که صفوان حمال گفت
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود خداوند
 تبارک و تعالی بعضی از زمینها را با بعضی فیضت داده پس
 بعضی از آنها را قحط گرداند و بعضی از آنها سر کشی نمودند و هیچ آبی نوز
 مینی نیست مگر آنکه عذاب کرده شده است بجهت ترک تواضع
 از برای خدا حتی الله حقیقی مسلط ساخت بر کعبه مشرکان
 را و فرستاد بسوی آب زمزم آب شور و آنکه طعم او را نرسد
 کند و در سیکم زمین کربلا و آب فرات اول زمین و اول ایالت
 که تقدیس کردند خدای تبارک و تعالی را و خدا برکت داد بر
 ایشان پس حقیقی بر زمین کربلا گفت تکلم کن با پنجه فیضت

داد تو را خدا مبارک و تعالی و خدا برکت دارد بر ایشان پس گفت چون
مغایرت کردند زمینها و آبها بعضی بر بعضی گفت آنا ارض الله بالمقدس
المبارکة الشفاة فی تربتی و ما حی من زمین خدا که مقدس و مبارک است
و شفا در تربت من و آب من است و فخر میکنم بلکه خاضع و ذلیل
بجهت کسیکه این فضیلت را بمن داده و فخر میکنم بر آنکه از من است
تراست بلکه شکر خدا میکنم پس حقیقتی که او را داشته و او را مرید
او را زیاده که بجهت تواضع او و شکر او بجهت خدا و عین و عذاب
حین و ایضا در مجاد از حضرت صادق علیه السلام نقل است که
انحضرت فرمود زمین کعبه گفت کبست مثل من و حال آنکه خانه خدا
بر پشت من نباشد و مردمان از راههای دور بنیارت من می آیند
و حرم خدا و مکان امن خدا گردیده ام بخوابی گفت که من قبله امام
شدم و مطاف جبل عالم و خاص عام شدم و طواف را از اول وعده میکنند
من تمام خلق جهان سجده میکنند مرا و گاهی که خلق بخلاق خود سخن دارند
سخن بجای آن و بی سخن می دارند پس حقیقتی بر زمین کعبه
و حی که اینک را با نیت و اقام کعبه نیست فضیلتی که تو داری
در جنب فضیلتی که بکعبه داده شده مگر عین امر سودی که فرو
گفته شود در آب دریا پس از آب دریا عین بی دریا در خطاب شد
ببوی کعبه انجذاب غفور که ای عبت شده در شان خود

مغرمه تراز کجا چنین شود و همان کجا عقوبات تو بستان کوبد ز کجاه
و هرگاه خانه کوبد ای بود تو را فضیلت میدادم و هرگاه نمی بود
کسی که زمین کوبد او را در بر گرفته و در مدفون است نه تو را می
آفریدم و نه خانه کعبه و آنکه تو بان فخر میکنی ه آن بنود عرض ارض کوبد
منظومه تو را برای چه میدادم این شرافت نور ه آن چه روی تو فرشته ایم
طاعت ه پیرو ایم با و شافع قیامت ه پس قرار و استقرار یکی
و بوده باش تو قیامت و خود را معیوب بدان و متواضع و ذلیل و خوار
باش و از اینکم زمین کوبد از تو بتر است عارفانک ملا و تکبر
مکن بر زمین کوبد و الاسایحه تو دار میسازم و تو را در جهنم
می اندازم مجلد زمین کوبد و شرافت پیاپی باشد و فیض ایل ایم
اختصاص دارد و آن زمین و اثر اندک و محنت و کوب و بد است
و هر یک از اینها و کربان زمین و از می شدند و کوب و اندوه
با بیان روی میداد مرویت که رو ذی حضرت ابی ابراهیم علیه السلام
سواره بعضی ای کوبد گذشت و اسب حضرت میر آمد و از اسب
در کردید و سربار کش بکشی بد و خون جاری شد پس شروع به
استغفار کرد و گفت خداوند چه گناه از من سر زده که مستوجب
این عقوبت و تادیب شدم حیدر نیل او شد و گفت ای ابراهیم
کنایه از تو صادر نشده است لیکن اینجا وضعی است که کشته میشود

و در سبط خاتم انبیاء محمد مصطفی و فرزند خاتم الاولیاء
علی مرتضی یحیی و جعفر و خواست که تو درین پلید با او موافقت
نمایی و خوف تو نیز درین زمین ریخته شود ابراهیم گفت را جبرئیل
قاتل او که خواهد بود جبرئیل گفت تو را پلید که اهل آسمانها و زمین
و روح و قلم او را لعنت می کنند پس ابراهیم دست برداشت و انشأ
لعن پیاد کن و اسب او بزبان فصیح امین میگفت ایان اسب خطاب
کرد که تو چو امین میگوئی بر لعن آن پلید گفت و ایان لکن نبوی
ای لعین تو را بر زمین زدم و از تو خجالت کشیدم و مرویت
که کوفتند این حضرت اسمعیل در کنار سبط فرات میریدند
بشان انحضرت با و گفت که چندین روز است که کوفتند آن در
موضعی چو میکنند و هر چند ایشان را کلبه و آب می آید و آب
نمی آید مانند پس حضرت اسمعیل با حق تعالی مناجات کرد و سبب
این حالت را از پروردگار خود سؤال نمود جبرئیل نازل شد و گفت
ای اسمعیل سبب این حالت را از پروردگار خود سؤال نمود جبرئیل
نازل شد و گفت ای اسمعیل سبب این حالت را از کوفتند آن
خود سؤال کن چون از کوفتند آن سؤال کرد بزبان فصیح گفتند
که جنی بار سید که فرزند تو حیدر و کعبه کوثر نبی و اخوان یاران
در این زمین بالرب کشیده خواهد شد پس سبب عز و انوار

بدر حضرت از این آب بخوریم و خواستیم که در تنگی باو موافقت
نمائیم اسمعیل از ایشان پرسید که قاتل او که خواهد بود گفتند
پرسید پدید که اسمانها و زمینها و جمیع خدایق او را لعنت میکنند
حضرت اسمعیل گفت خداوند لعنت کن کننده حینی را **در فصل**

نخوابیده بخیزه سر امام حسین و عظم او با وضو صغیره و قتی که آنحضرت را در شام
محفی نمایند که مصیبت حضرت امام حینی ۲ از اعظم مصایب و فواید
لعنت خدا بر اوستی که ستم بر فرزند پیغمبر خود کردند و مانند حینی
بدر کواری را مانند کوه سفند سر بریدند و بر آنرا را که پیش
از یحیی بن یزید را نام نشن از خانه بستر کرده اند تا که از خانه جانی
برو خلقی کاچو اب در کاشی روان از خون خجر کرده اند اهل
دل را بر دل جان هر سه نوشتی است تا بخون اغشته آن می
معین کرده اند پس ای برادران در مصیبت آنحضرت اشکهای خویش
از دیده جاری کنید و فوج و زاری بفرمایید که آسمان در مصیبت
خون از دیده جاری کرد و ملک و ملتک بآتم انجذاب را در فوق آسمانها
بپایان نمودند و چو کسی تواند نکرد و خود را از کشتن باز دارد
و حال آنکه در کتابی فی نظر رسید که امام حینی ۲ را وضوی بود
صغیره و در شام غم انجام پس نهتم و هر روز پدر خود را می طلبید
و میگفت این والدی و الهامی غنی کجا است پدر من و حاجی من

و اهل بیت پدر خود را طلبید و می گفت و آبتاه و اقوة عیناه اهل بیت
گفتند ای صغیره چو آن بر می کنی و بچه سبب ناله منی گفتی
پدر لایق قمر عینی پدر مرا پیاورد و قمره العین و سر مدیده مرا
حاضی کند تا او را به بنم زیرا که من در خواب دیدم که سر او در نزد
نزد بود و او خوب بر سر پدر میزد اهل بیت ~~چند~~ که این شنیدند
و گویید و ناله انطعل را دیدند فغان بر او زدند و چون همام نرسید
الهابدین خاهرتم خود را با غان دید او را در بر کشید و تسکین میداد
و از جنم و بیانی میکرد و ناله می نمود تا آنکه نفس کوفت و نفس قطع
شد اهل بیت که این را دیدند صدای بکریه بلند کردند و بجدید ما تم
نمودند و خاک بر سر خود ریختند و دست بر صورت خود زدند و گریه
دریدند و ناله و فریاد برآوردند صدای آن پیکان بگوشش نرسید
پس ایام رسید از سببان پرسید گفتند حقیق و اختری است
صغیره پدر خود را در خواب دیده و پیدا شده پدر خود را نمی اهد
و گویید میکنند انما حق گفت سر پدرش را بیرون و در پیش او بگذارد
تا تسکینی یابد پس مندی بلی بران سر انداختند و آن را میزد و او کوفت
یتیم گذاشتند آن طفل مندی را در کف سر بریده دید گفت این چیست
گفتند این سر پدر تو است ان طفل خود را بر روی آن سر انداخت
و گویید می کرد و می میزد و آن را جبر سید و نقد بر سر صورت

خود نزد که دهان او پر از خون شد پس سری ان سر صاده بود
و میگفت یا اَرَّاسِ قَدْ هَيَّجَتْ اَحْزَانِي . یا اَجَلَكْ ایا دُخِی وَ جَمَالِي
ای سرای سرانند و همای مرا هیجان آوردی بجمعه آنچه بتو مانع
شده ای روح من و ای جسم من . ایا دُخَا فِی الدِّنِّ وَ کُلَّ سَبَبِهِ
وَ ایا قَطِيعًا وَ قَبِيعًا فَوْقَ خُصَابِ ای سری که تو را بی نصیر و سبب
ذبح کردند و جدا نمودند و بر سر نیزه جفا کردند یا اوالدِی کَهِدْ لَکَی
وَ اسْفَا . عَلَيْکَ اَزِکُنْتُ دُونَ النَّاسِ تَّ عَانِي ای پدر برادر
جبرائی تو از کان مرادرم شکست و اسفا بر تو ای پدر تو مرا از ایت
مردم محافظت میکردی . یا اوالدِی لَیْسَی کُنْتُ الْفَسَادَ وَ لَا اَرْکَ
وَ اَلْاَسْ سَهْوَرٌ یَبْکُدُ اِلَیَّ ای کاش من فدای تو می شدم و بی مراد
و سر تو را نمیدیدم که بر نیزه کرده بسفرهایی گردانند و جانها قتل
و اطفالنا دُخُولَ نِسَاءٍ نَاسِلُکُمْ وَ اطْوَالِ اَحْزَانِي مردان ما در خانه
و طفلان ما در زنجیر کردند و زنان ما برهنه نمودند ای وای از طول
حزن و اندوه من پیران طفل که بد میکند تا انکه بریده کلاه او را گرفت
و طرف راست و چپ پدر را بی بوسید و محاسن بخون خضاب اینجا
را بوسه میداد و هر زمان که خوشتر از محاسن پدر رخو پاک میکرد با دانه
محاسن مباد که مثل آن بخون سرخی شد پیران سر بریده را بیند
خون چسبایند و حلقوم بریده او را می بوسید و میگفت یا ایتاه

مِنَ الَّذِي قَطَعَ وَرَدَيْدَكَ اِي پدريزركوار كه دكهاي حلقوم تو را بويد
يَا اَيُّهَا مَنْ لِلْاَمَلِ الْمُسَيَّاتِ اِي پدركه ياور و فريادر س زيان پيش
اسير خواهد بود يا اَيُّهَا مَنْ لِلشَّعْوِ الْمُسْكِرَاتِ اِي پدركه پناه ديان مويين
خواهد بود اِي پدركاش من فداي تو ميشدم و كاش قبل از اين كور ميگرديد
و مرگ مرا در جلايت و سرتور بر نيزه اعدا شاهد نميگرم پس ان طفل صغير بعد از
نوحه و نراي دلمان خود را بر دلمان شريف پدري نهاد و كرده بيا در
كرد و كسيه او را گرفت ناكاه از ان سر و آري بر آمد كه يا بَيْتِي اَلَيْسَ لِي
هَلْ كُنْتُ اِي دختر من بسوي من بيا پس ان دختر صغيره غش كرد و از هوش
رفت چون او را حركت دادند ديدند كه روح از بدن او مفارقت
كرده و پيدريزركوار ملحوظ شده صدا بگويد و نراي بلند كردند و اشك از ريله

باريدند و جوش و خروش بظاكر رسانيدند **فصل در تقيت حقتعالى و قبول**

هو راجع لادف امام حسين و آمدن موافق طه مخفي نمايند كه منزلت
و تقرب مصلحا
امام حسين م در نزد حقتعالى كسيار و پليمار و قدرا محضرت و شرافت
انحضرت بر احاديث مخفي نيت و مصيبي كه باحضرت مروي طاد با حادي نداد
و مكود رسول خدا را از شهادت اجتناب مطلق ساخته بودند و داغ ان را
بر دل انحضرت نهاده بودند و در كتاب مجمع البحرين في احوال الحسين مذكور
كه در كتاب منتخب در ولادت حسين م از ابني عباس روايت شده كه گفت
چون اراده كرد حقتعالى كه عطا كند نها طم ذهرا عليم السلام امام حسين م

مولد امام حسین در ماه جمادی بود و دوازده شب از آن گذشته بود چون
 فاطمه در نایب آن گفت حق تعالی وحی کرد بسوی علیا و علیا حوریه
 بود از حوریان بهشت و اهل جنان هر وقت بنحوا مستند بخیزی نیکو
 نظر کنند و تفقن نمایند بعلیا نظر میکردند این عباس گفت که از برای
 علیا هفتاد هزار دختر متکبر بود و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار بقصر
 و هفتاد هزار غنیمت مملکت با انواع جواهر و مرجان و قمر علیا
 از هزاران قصیها و از هر قصری که در بهشت هست بلندتر است و هرگاه
 از قصر خود مشرف میشود به بهشت جمیع بهشت ~~بلندتر است~~ ^{بلند}
 و از آنرا و خضار و جبین او بهشت روشن میشود پس خدا با وحی
 کرد که یزداد دنیا بسوی دختر حبیب من محمد صلی الله علیه و آله
 و انیس و یاس و وحی کرد بسوی رضوان خازن جنان که بهشت
 با او است کن و بنیت ده بجهت کرامت مولودی که در مادر دنیا متولد
 میشود و وحی کرد بسوی ملائکه که صف در صف بایستند و به قیام
 و تقدیس و ثناء و رضای عز و جل مشغول شوید پس وحی کرد بسوی
 حبرئیل و میکائیل و اسرافیل اینکه فرو روید بسوی زمین در قنبدی
 این عباس گفت قنبدی عبادت از هزار و هزار ملاک است گفت در پین اینک
 فرویدی آمدند از آسمان با سانی چون آسمان چهارم رسیدند در آنجا
 ملکی دادیدند که او را صراطی می گفتند و از برای او هفتاد هزار

بال بود که آن را پهن کرده بود و از مشرق تا مغرب را کوفته بود و آن ملاک
و آنچه جانب عرض کشاده بود زیرا که در خاطر او گذشته بود و با خود
گفته بود که کمان را رنجی تو که خدا بداند و عالم باشد آنچه را در قریب
این دریاست و آنچه سیر میکند در ظلمت شب و روشنی روز پس
خدا آنچه را در خاطر او گذشت پس وحی کرد خدا بسوی او که بایست
در مکان خود نه رکوع کن و نه سجود که عقوبتی باشد از برای تو بجهت
آنچه فکر کردی در نفس خود و بخاطر گذر نیدی این عباس کوید پس لعیا
فرو آمد بر زمین و بخدمت فاطمه رسید و گفت از برای فاطمه که
مرجیا بتو ای دختر محمد چگونه است حال تو حضرت فاطمه فرمود حال
بخیر است و حضرت فاطمه از لعیا شرمسار گردید و نمیدانست که چه
چیز از **صاحب** برای او فرستاده اند و نمیدانست که آنحضرت متفکّر بود ناگاه حور
از حورایان بهشت فرو آمد و با او بساطی بود در پیش او از بساطها
بهشت افتاد و در منزل فاطمه پهن کرد پس لعیا بران نشست بعد از آن
حضرت فاطمه امام حسین را وقت صبحی زایل لعیا متوجه فاطمه گردید و قال
او شد و ناف امام حسین را بمیدیلی انصددیلهای بهشت خشک نمود
و هر دو چشم او را بوسید و آب دهان در دهان او انداخت و گفت
خدا برکت دهد خدا تو را و برکت دهد در ما در تو و ملائکه چوئیل
مبارکباد گفتند و تعنیت گفت جبرئیل محمد را هفت سال از تو

چون روز هفتم شد جبرئیل گفت یا محمد فرزندان خود را نزد ما بیاور تا اول
به یلیم این عباس کوید پس آنحضرت بر فاطمه داخل شد و امام حسین ۳
را گرفت و او را در چه یلیم زد و پیچیده بود پس او را نزد جبرئیل آورد
جبرئیل او را گرفت و میان دو چشم او را یوسید و آب دهان در دهان
او انداخت و گفت برکت دهد خدا در تو ای مودود و برکت دهد در والد
تو ای شهید که بلا و نظر کرد با امام حسین ۳ و کربیت و رسول خدا بگویم
در آمد و ملاکلم کردند جبرئیل بحضرت رسول گفت فاطمه دختر
خود را سلام برسان و با و بگو و از حسین نام کند پس تحقیق که خدا
عزت و جل او را باین اسم نامید و بجهت آن آنحضرت را حسین نامیدند
که در زمان آنحضرت نیکو و تر از آنحضرت کسی نبود پس رسول خدا
فرمود ای جبرئیل مرا تهنیت میگوئی و کوید میبینی گفت بلی یا محمد خدا
تو را در مصیبت این مودود تو را جو کیامت کند پس آنحضرت فرمود
ای حبیب من جبرئیل که او را میکشد گفت بد تو بن امتی از است
اما که امتی شفاعت تو دارند خدا شفاعت تو را بایشان بخواهد رساند
پس رسول خدا فرمود بی بھر خائب باد امتی که فرزندان دختر پیغمبر خود را
بکشند جبرئیل گفت خائب ^و تم خائب ^و من رحمة الله بی بھر باشند
ان امت پس بی بھر باشند از رحمت خدا و فرزند و در عذاب خدا
و رسول خدا بنزد فاطمه رفت و از جانب خدا سلام باور ساینده و

گفت یا ابراهیم که می کشد ای دختر ابراهیم نام کن که خدا ابراهیم
نامیده پس فاطمه گفت از مولای من است سلام و لبوی او بر میگرد
سلام و سلام بر چپ پل باد و حضرت رسول فاطمه را مبارک باد گفت
فاطمه گفت ای پدر تهنیت می گوئی و میگوئی گفت بلی ای دختر خدا
تو را در مصیبت این فرزندان جو کم امت کند پس فاطمه ناله کشید و
شروع در گریه کرد و عیال و کنیزان یاری آنحضرت نمودند فاطمه گفت
یا آیه الله که می کشد فرزندان و قرع العین مرا و میوه در مرا حضرت
فرمودیدترین امتی از امت من که امید شفاعت من دارند و خدا
شفاعت مرا یا ایشان نخواهد رسانند فاطمه گفت خابت امته
قَتَلَتْ اِنْ بَلَّتْ بِلَيْتِهَا بی بهر باد امتی که فرزندان دختر پیغمبر خود را
می کشد لعینا گفت بی بهر باد پس بی بهر باد ان امت از رحمت خدا
و فرور و دجین امتی در عذاب خدا فاطمه گفت ای پدر حبیب
را از جانب من سلام برسان و بگو در کدام موضع حسین کشته شود
گفت در موضعی که او را کی بگویند که هر چند امام حسین را بکشند
احدی از ایشان جواب او ندهند پس بر یکیک تقاعد میزدند از یاد
او و نصرت او کنند لعنت خدا و ملتکم و جمیع مردم با جد اکبر باش
که او کشته می شود تا آنکه پس و پاید از صلب او نزن نقران ائم
بعد از آن هر یک از ائم اسم برد تا آنکه حضرت قائم علیه السلام بآمد

و است که خروج کند در اخوانان با عیسی بن مریم پس ایشانند
 مصایح و حان و عرقه الاسلام دوست ایشان داخل بهشت میشود
 و دشمن ایشان داخل جهنم و اوی کوی حبیبیل عروج کرد و ملائکه
 بالا رفتند و اعیان عروج کرد پس صلیب ایسان را ملاقات نمود
 گفت ای حبیب من آیا قیامت اند برای اهل زمین برپا شده است
 گفت نه و لکن ما بزمن رفته بودیم و محمل ما را بفرزند او حسین
 تهنیت کفیم صلیب ای گفت ای حبیب من حبیبیل ما بزمنی بد و بختی
 بگو یا محمل تو در پرده در خود شفاعت کن که از من خوشنود شود زیرا
 که تو صاحب شفاعتی و اوی کوی که پیغمبر خدا است و حسین را طلبید
 و او را ببرد و دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند این
 مولود من بر تو که را فی شوی این ملک ناکاه ندائی از جانب عرض آمد
 که یا محمد قل فعلت ای محمد آنچه طلب کردی بفعل آوردم و از او را فی
 و قدر که کبری عظیم و قدر و منزلت تو بزرگ و عظیم است این عیسی
 کوی قدس حق کسی که محمد را برستی و نبوت مبعوث گردانید که صلیب
 نقر میکند بر ملائکه که او ازاد کرده حسین است و اعیان فر میکند بر صد
 امین که او قابل حسین است **مطلب در ملاقات حق با امام حسین**
و سر راه بر آنحضرت کوفتن در منزل آنحضرت بن زمین کی کیفیت اری واقع
هایلم بر پیل اجمال و اختصار آن است که چون عند لب کلشن بنوی
 انصر

از حره مکه بد ورافتا دست و روز قطع منازل و طی منازل میفرمود
و قضا عیان آن غریبان بجانب پشت کو بلای کبید در حدیثی است
مذکور است که چون بمنزل شراف نزل کردند شب در آنجا استراحت
نمودند و چون سحر شد آن حضرت حکم فرمود که غذا مان و ملازمان
و اصحاب آب پیار بردارند و ببلدان روانه شدند و میفرستند تا
آنکه مرز نصف شد ناگاه مردی از اصحاب آنحضرت گفت الله اکبر
حضرت امام حسین فرمود که چرا تکبیر گفتی گفت سردرختان خرمادا
دیدم جمع گفتند ما هرگز درین موضع درخت خرمادیده ایم شاید
سرینطا و کوشهای بسیار باشد که میناید حضرت چون معلوم کرد
که علامت لشکری است که پیش شده بجانب کوهی که در آن حواری بود
میل فرمود که اگر بر قتال حاجت افتد پشت بکوه داده مقابله نمایند
چون نزدیک بکوه رسیدند حواریان نیز با هزاران سوار و پیاده ایشان
رسید در عین شدت که ما در برابر لشکریست لشکرا صف کشیدند
حضرت فرمودند که سر پرده حیلالت و مکرمت را برپا کردند و اصحاب
آن امام کرام در برابر آن کوه شقاوت انجام صف برکشیدند و چون
آن منبع کرم و سخاوت در آن لشکری خدات اثار کثیری مشاهده نمود
اصحاب خود را حکم کرد که ایشان و چاه پیاوان ایشان را آب دهید
و خود بنیض نفیس متوجه کوه دیده ایشان را با اسبان سیلاب کو طاری

آمدن تشکان شیوه ایشان بود اگر در دنیا دشمنان خود را آید دهند
 البتة آخرت شیعیان خود را از آب کو شیراب خواهند کرد. مرحمت بین
 که در آن وادی بود و محسن اب سید حبیبی این علی بدشمن. آنکه شمشیر
 کیندی بر حسی آبش داد. و آنکه کوید ز غمش کی دهد او را از یاد لغت
 خدا بر توحی که بان حضرت مکافات اجلاد او نمودند آن حضرت
 بابیان آب داد و ایشان ندانند. دیو بد سیراب و سبط مصطفی با
 از عطش صبحان بلب دل در تعب در عرصه کاه کوید. و در حلی که
 از حضرت امام ذین العابدین ع مقولست مذکور است که چون قرب
 وصول آن امام مظلوم باین زیاده رسید حوین یزید را با هزار سوار
 بر سر راه آنحضرت فرستاد حو گفت چون از خانه بیرون آمد صدای
 ضادی را شنیدم که سه نوبت مرا صدا کرد که یا حرا یا حرا یا حرا ای حو
 ثبات باد تو را بهشت پس ملتفت شدم کسی را ندیدم پس اجود گفتم
 تکللت الحق امده مادر حو بخای او نیتند چندان فرزند رسول خدا صلی
 علیه و آله میرود و بشارت بهشت میشوند پس حو وقت نماز با حضرت
 رسید حضرت فرزند بزرگوار خود را فرمود که اذان و اقامت برای
 نماز گفت و حضرت پیش ایستادند و با هر دو گروه نماز کرد سبحان الله
 عجبت از آن قوم که آن حضرت را مقتدرای خود می دانستند و در عقب
 او نماز میکرد و با وجود این تیغ بر روی مبارکش می کردند و لب

و لب تشنه اش سیر می کردند . با امام شریف چهره بر خواهر حسین می شد پیکناه .
کشته تیغ جفا حسین لعنت بر امتی که کینه در تیغ کین بر وی نهاده
حیر النساء حسین چون آنحضرت نمود و سلام داد خود را بر آنحضرت
آمد و گفت السَّلامُ عَلَیْكَ یا ابنِ رسولِ الله و رحمة الله وبرکاته حضرت
جواب سلام او داد و فرمود تو کیستی ای نیکو خدا گفت حسین بن یزید
ان امام غریب فرمود یا حسین اُمّ کُنْ ای محبت ما آمده یا ایلا
ری ما و گفت سوگند بخدا ای فرزند رسول خدا که مرا بچند
تو فرستاده اند و من پناه می برم بخدا ازان که محسور شوم از قهر خود
و موی پیشانی مرا بر یای من بسته باشند و دستم را در کوفه نم غل
کرده باشند و مرا بر سر در حلقه اندازند یا ابنِ رسولِ الله اِنَّ نَدَّی
اُرْجِعْ اِلَیَّ حَمْرَ حَبْلِكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ ای فرزند رسول خدا بکجا
میروی به گرد بسوی حرم جد خود که کشته می شوی حضرت فرمود
که از کشته شدن پروا ندارم و شهادت که سر ما به سعادت ابدی است
منتهای امان دستان خداست . هست اکوا یشتی در زیر
تیغ و خنجر است . دیده حیران قرآنی باین معنی گواست . در ده دین
هر که جان خویش را سازد در کوی تشنه او آب تیغ آب بقا است .
و در وایتی که اول ذکر شد مذکور است که آنحضرت بعد از نماز
خطبه خواند و گفتگوی چند با آن قوم نمود و از بخله فرمود که شما

مهایی بمن نوشتید من الملم و حاله که دای شما از پنجم نوشتید
 بر کتبی من بر میگردد حق گفت من از آن نامه ها در سواد خندانم
 حضرت فرمودند خود چینی که نامه های کوفیان پیو فاران بود
 طلبد و آوردند مکتوب از نامه کوفیان پیو بود حق گفت من این
 نامه ها اطلاعی ندارم و از جانب این زیاد ما مور شده ام که چون
 ه تو را ملاقات نمایم از تو جدا نشوم تا تو را بنزد این زیاد بر
 حضرت فرمود تا زنده ام تا زنده ام باین ملت و خواری رضا حق
 شد پس احکام خود را فرمود که سوار شدند و چون هودجه های
 ه حصص محترم را بر شران بستند حضرت پای سعادت در دست
 ه نهاد و سوار شدند و چون خواستند بر کوفند لشکر خائف بر سر راه
 آمدند و مانع شدند حضرت خطاب بچو کرد که لکلتک امک
ماتی یک مادرک بغرای تو به نشیند از ما چه میخواهی حق گفت
 آن دیکی نام مادر مرا میبرد البته متعرض مادر او می شوم
 و اما در حق مادر تو نیز از عظیم و تکویم سخنی بفرمایم نمی توانم آورد
 حضرت امام حسین فرمود که مطلب تو چیست حق گفت میخواهم تو را
 بنزد پسر زیاد برم حضرت فرمود که من اطاعت تو را نمیکنم حق گفت
 من نیز بفرستادم چون سخن میان ایشان بطول انجامید حرکت
 من ما مور شده ام که باقی جنگ کنم اکنون که باسدن کوفه را می بینم

چوب شیب شود براه دیو غیره از راه مدینه و کوفه برو تا من
 حقیقت حال را به پسر زیاد بنویسم شاید صورتی رود که من
 بخار بر چون تو نباشی مبتلا نشوم حضرت بفرمودت از راه
 قاصیه میل بدست چپ کرد و روانه شد و آن لشکر شقاوت از
 نیزه راه شدند و حوزیدک امام نیز که وارد آمد گفت یا حسین تو را
 سوگند میدهم که با این گروه مقاتله نکنی که کشته میشوی حضرت
 فرمود مرا از مرگ میتسانی کشته شدن در راه دین و در رضوی
 خداوند آسمان و زمین منتهای آرزوی ما است و چون من
 یا مرخص باین مناقات مقاتله می کنم از کشته شدن پروا ندارم
 چون خود است که سخت فایده ندارد و حضرت درخافت و بخت
 ایشان مصمم است بالشکر خود ملحق گردید و با حضرت همراه بودند
 حضرت متوجه اصحاب خود شد که میان شما کسی هست که راه غیره
 حیده را بداند طرمح گفت بلی یا بنی رسول الله من میدانم
 امام حسین هم فرمود پس پیش روی ما برو طرمح پیشا پیش میرفت
 و رجی میخواند و امام حسین با یاران از عقب او می رفتند
محمد مقبل گوید عرض روایت است که چون مرکب امام شهید
 تعرض ده نیزه یک شهر کوفه رسید. هوای ظلمت شب گشت
 آن چنان تاریک که راه خلد باین عرض طول شد باریک

چنان سیاه سب از غم بچشم مردم شد • که از سیاهی سب راه روند کم شد
غبار تیره شب چشم صبح صادق را • چنان گرفت که کوه را راه مشرق را
شیخیان که آبی وصف آن نداشتند • قلم نهند نوید بر صده محشر
سبی که تیره کیش در کمال ظلمت بود • با اهل بیت صبح صف قیامت بود
که لشکر شه لب تشنه رام کم کردند • نه ظلمت شب و چو در ماه کم کردند
موکلان چه بچشم قضا عمل کردند • رهش و راه لخت برین بدل کردند
قضا کشید عنان را ز سید الشهدا • و کوه راه چو کم شود براه نما
با اهل بیت خبر شد که راه کم شد است • ز دیده شاه شهادت پناه کم شد
شدند جمله بر میان مظرب احوا • تمام سربیم افکند با هزار خیال
شنید ز نبی پیر سید از سر داران • که آفتاب قیامت کجا است ^{ایستاد}
جواب گفت بنزدیک کسی که پیداست • ضیا و چشم رسالت پناه اینجا است
چه این شنید سر اسیر ماند از دنیا • بهر طرف نتوان گشت مظرب ^{احوا}
ز فرقت شه لب تشنه بیدار کرد • بگریه روی خواهران خوبان
که یارب این چه مکان است ای چه جا • برادرم خلف مرتضی کجا باشد
بجوش جوار و روی نمی آید • در انتظار بجای پانک ^{نمید} مرید
چه میشود که بهر سودی روان شود • بی تفحص آنکو هر کجا نه شود
چه آفتاب سب از دیده که چرخ است • بوقت است بجائی برین بیانیست
در آن کماله بودند عتق اعداد • بجوشی سر تشنه بر زبان ستار
که کم از

که ناکر از عقب او از جناح آمد. **ه** نطالت شب در چورشان صیاح آمد
در بیت شافع روز بخوابیدند. **ه** بعین ظلمت شب آفتاب پیدا شد
رسید اهل حره را ستاده بپایید. **ه** در راه کم شدن الخلق را پیریشان را
چون صبح شد انحضرت فرود آمد و نماز صبح را بجای آورد و بیچند
سوار شد و با اصحاب خود میرفت و سخاوست از لشکر جدا شود
و بجانب دیگر میروند ^{لشکر} و محافطت میکردند خود را و اصحاب او ایشان را
بجانب گرفته بر میکرد اینند و شدت می کردند ایشان امتناع نمیدادند
آنکه رفتند و میدادند و سواره دیدند که بر اسب نجیبی سوار است
و از کوفه می آمد مسلح و هکل خود را بر منکب خود انداخته بود ایشان
ایستادند و بان سواره نظر میکردند چون بایشان رسید بر سر سلام
و بر امام حسین ^ع سلام نکرد و کتابتی بچراغ کرد این زیاد در آن نوشته
بود اما بعد چون کتابتی را خوانی و رسول من نزد تو آید که در حسین
تنگ بگیر و او را ناله دارد در زمین پی آب و گیاه فرود آید و بیک
خود را امر کرده که باقی باشد تا از برای من خنجر آورد که این خنجر را امر
کرده ام بجلال آورده چون حسان را خوانند لشکر امام حسین را از آن
مطلع ساخت ابو مخنف گوید چون بکوفه رسیدند در آنجا چنانچه
بود اسپ که امام حسین ^ع بر آن سوار بود ایستاد و هر چند سعی میکرد
که حرکت نکند حرکت نمیکرد و بجانب راست و چپ نمیرفت انحضرت ایستاد

ویکو سوا شد ان تیر از جای خود نه چنید و بسو ستم اسب و دیگر می آفرند
 و آنحضرت سوار می شد تا شش اسب و هیچیک کام بر نمیداشت چون
 امام حال را چنان دید گفت ای قوم این چه زمین است گفتند بله
 این زمین غاصی است فرمود ای قوم ای این زمین اسم دیگر غیر از
این دارد گفتند بله و اینوی پیر می گویند فرمود ای این زمین دو
 اسم دیگر دارد گفتند بله ساحل الفرات یعنی میگویند حضرت فرمود ای این
 ازین نامی است با شد گفتند بله این را زمین کجلا نیز می گویند چون
 ان بن بر بظلم نام کرد بلا را شنید و سو فداک کشد و کیست
 که لیکن سخت و بعد از ان فرمود ههنا والله لیفک و ما ناسم
نجد که در اینجا خولهای ما دخیتم خواهد شد و ههنا والله قتل رجلا
نجا قسم نجد که در اینجا مردان ما را خواهند کشت و ههنا والله محک
قبورنا قسم نجد که مکان قبرهای ما اینجا است و در اینجا مدفون
خواهیم شد و لله تبارنا نما قسم نجد که زنان ما اینجا اسیر خواهند
کرد و ههنا والله محزننا و منسنا و اینجا قسم نجد که محل حزن ما است
 و ههنا والله ارمک نبي جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و لا
 خلف لقولهم و همین جا است قسم نجد که وعده داد است مر بجلال
 رسول خدا و حق خلاف نیست و کواری کرد بلا است این دشت
کلکست مراد ما است این دشت و کو بید و ما شهیدان بکرمه

مبتلا است از دشت. کونام این زمین پیشتن کربلا بود. اینجا نصبها
همه کربلا بود. اینجا بود که شیخ برال بنی کشند. اینجا بود که ما
العبا بود. کاس خندان از اینجا بنه شود. پشت مبارزان
مرا بخاد و ناسود. ریزند و مضرب عزاب دیده ها. هر مرغ
و ماهی که در آب و هوا بود. در کتاب روضه الشهداء استوار
که علی اکبر پیش آمد که ای پدر بزرگوار این چه فالست که می رفت
و چه کلام است که می فرمائی گفت ای فرزند با جدت مرخصی
علی علیه السلام در وقت غزمت صفین باین زمین رسیدیم
الخصرت فرود آمده سر مبارک در کنار برادر امام حسن
نهاد و بخوابید و بر سر بالین او نشست و بدم ناکاه گویان
از خواب بیدار شد بیدارم گفت با ای شاه نواجه شد گوید میکنی
فرمود در خواب بیدارم که در پای آن خون در این خطا بود و این
من در آن دود با افتاده دست و پامینند و باد می کرد و هیچ
کس نمی باد او نمی رسید پس آنحضرت روی بمن کرد و گفت بابا
عبد الله ترا در این صحنه ها بیدار روی خواهد داد و تو خواهی
کرد گفتن صبر خواهم کرد و بغیر از صبر و شکیبائی چه بدارم مضرب نو

که همچنین کن که نزد صاحبزاده است یثما است بر حضرت امام حسین ۳ فرمود
که ستران را بخوابانید و بارها را بکشانید و خیمه برپا کنید و ای ناقر کشتان
و جا بچینید سر منزل او یا است این دشت ای اهل خرم سپاده کردید
کا و امکه شما است این دشت هو بنیانی حال میفرمود بیا کنید سر راهی
ما تم کنید فرشتی الم این زمین پیر فرود که این پیش استوب جا و منزل است
غم غریبی این خاک مرهم دل ما است هو بنی دیارین مسکن وطن کرده
سر من فخر اعدا زتن کرده جدا کنند سر را ز تیغ کین اعدا بفکند تن
پیر و درین هو پیش حضرت پای سیارک از مرکاب سعادت گردانید
و کاجا فرود آمد چون قدم ان مظلوم غریب بر زمین کی بداند سید
خاک کی بداند زرد شد و عبادی از ان برخواست و بر کیسوی سیارک
انحضرت پران کرد و عباد کردید شد زرد و خاک سپا بان کی بداند
ان بخلت رسیدن مهمان کی بداند ام کلثوم خواهر انحضرت گفت ای
برادر عجب جای شاهن می کنم و هوای عظیم ازین بامر سرور دل من جا
کرده انحضرت خواهر خود را تسلی داد و شهر با نوا طلبید ای بار
دنوا من وای عکسار کا و ساز من چون مراد درین مکان پیش
که انام به زنده ام و سروروی من در غم شکست و اعضای من از
دخم تیغ و تیغ و تیغ جروح کشته زنجار که سروروی اوسینه و در
فجری استی که شهادت اعدا از همه مصیبتها عظیمتر است اما چون اهل بیت
ازین

بوهن

این سخن شنیدند نریغان و خروش در آمدند و گفتند ای سید
و سرور این چه خبر و سوز جانکدا است که سید می و این چه
داغ اندوه و ملالت که بر سینه پیمان و غریبان می نمی انحضرت
فرمود که چو چنین خواهد بود و این مقدمات رخ خواهد داد
چاره چیست بغیر از آنکه صبر کنید و پناه بخدا بید پس اینجا
فرود آمدند و امر فرمود که یاران انحضرت خیمه زدند در حدیثی
مرویت که انحضرت بعد از نزول بکر بلا اصحاب خود را جمع کرد
و خطبه ادا نمود و فرمود که کار ما با اینجا رسید که می بینید و پناه
از ما رو گویا نیده و چه علم زندگانی با آخر سیده و مردم دست از حق
برداشته اند و میرا جل جمع شده اند و هر که ایمان بخدا در روزگار دارد
باید که از دنیا روی بتابد و مشتاق لقای پروردگار خود گردد
دینا که شهادت در راه خرمورث سعادت ابدی است و زندگانی
با ستمکادان و استیلای ایشان برای موفان بجز محنت و عنائمه
ندارد بعضی از اصحاب با وفا که این کلمات از انحضرت شنیدند سخن
در آمدند و اظهار رضا و طاعت و انقیاد و تن در دادن بسفاهت
و کسر شدن در راه انحضرت نمودند سخنان چند گفتند پس انحضرت
ایشان را دعا کرد و بسوی اهل بیت و فرزندان و برادران خود و بجز
و ندامت نظر کرد و دست بدعا برداشت و گفت خداوند ما عتق بنهر

توایم ما را را نند و آواره کوفند از حرم جد خود و بنی امیه و ما توایم
می نمانند خوار و فدا حق ما را از ایشان بکند و یاری ده ما را بر کوه
ستمکاران پس فرمود که مردم هر چند کان و بنایند و دین را بزیان
خود جادایی می کنند و چون استخوانی بمیان آید دین داران و خدا
طلبان بسیار کند و غرض بود که ~~کرم~~ تجویر آید عیادت ^{تالیف}
روی شود هر که دروغش باشد و در روایتی واقع شده که بعد از
آنکه الجناب با اصحاب دران زمین قرار گرفتند حضرت اهل
قادیسیه و سایر اعدای که دران حوالی بودند طلب فرمود و گفت
ای قوم من ویرانان و فرزندان و یارانم درین زمین شهید
خواهیم شد و قبور ما درینجا خواهد بود و بعد ازین شیعویان
ما را از اطراف و جوانب روی باین زمین مبارک خواهند آورد
و در جوار من ساکن خواهند شد میخواهم این زمین را بمن بفرستند
تا من بر ایشان وقف کنم حضرت زبیر کربلا را بمبلغ خیرند و
بر شیعیان وقف نمودند و روز و روز و دران امام شهید دران
زمین بقول جمعی روز چهارشنبه یا پنجشنبه دویم ماه محرم
سال شصت یکم از هجرت بود و بقول بعضی روز هشتم ماه مذکور
بود و لاحول و لا قوة الا بالله العلی اعظم مصباح ^{سیتم} ان شکو
ششم در اجتماع لشکر شقاوت با این سعد لعین در کربلا و منع کنی

آب اذا ملا در رسول خدا و الحجوم آوردن بر گوشت الشهدی و

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اعظم دِينَنَا بِمُصِيبَتِهِ مَنَعَ الدِّمْعَةَ الْعَرِيَّ وَهَدَّ بِهَا
الْبَدَنَ الْخَرِيَّ عَصَمَ الْمُتَّقِينَ مَوْعِلَ الْمُتَّقِدِينَ حِجَّةَ اللَّهِ الْكَبْرَى لَا مَلَمَ
لِمَفْطُومٍ مِنَ الزَّلِيلِ طَلَبِيَّيَ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ وَحَطَّ سَيْدُ السَّادَاتِ
وَقَائِدُ الْقَادَاتِ لِمَنْعِهِ مِنْ بَاءِ الْفَرَاتِ السَّهْمِ الْهَقَائِرِ وَأَنَا
عَلَى لَعْنَتَانِ مَوْلَانَا وَعَلَى لَعْنَتَيْنِ الْأَوَامِ الْمَطْلُومِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهَا الْأَخَوَانُ تَذَكَّرُوا مَا أَحْدَثَهُ أَهْلُ الشَّقَاةِ
وَالْعَدْوَانِ فِي سَائِفِ الزَّمَانِ طَلَبُوا الْحُسَيْنَ إِلَى بِلَادِهِمْ وَدَيَارِهِمْ
وَعَرَوْهُ بِالْمُحَاطَبِ وَدَخَوْا لُؤْلُؤَ الْأَكَادِيهِ وَقَالُوا أَتَدْرِكُنَا
عَلَى السَّعَةِ وَالْتَرَجِيبِ فَلَمَّا آتَانَا بِأَحْرَقِهِمْ وَحَطَّ دَحْلَهُ بِحُلَّتِهِمْ
سَادَّوْا إِلَيْهِ بِالسُّيُوفِ وَالرِّمَاحِ وَصَادَوْهُ فِي مِيدَانِ الْكَفَّاجِ
اجْتَمَعُوا فُسَاؤُ الْكُفَّةِ وَالسَّامِ وَأَحْدَدُوا أَفْئِدَةَ السُّيُوفِ وَاسْتَهْمُوا
أَنْزَلُوهُ بِأَرْضِ الْأَمَاءِ وَلَا خَضَاءَ وَطَالُوا بِدَنَّهُ وَبَنَى الْمَاءِ قَتَلُوا
أَنْصَارَهُ الْإِتْقَاءَ وَدَجَّوْا أَخْيَانَهُ وَأَبْنَأُوا الْعَبَاءَ أَرْقَادِاءَ
هُمْ عَلَى الرِّمَاضِ وَتَقَطَّعُوا أَسْنَانَهُمُ الْأَعْضَاءَ السَّكَمَ عَلَى السَّيْبِ الْحَضْبِ
السَّكَمَ عَلَى الْحَدِّ التَّرْتِيبِ السَّكَمَ عَلَى الْبَدَنِ السَّكَمَ عَلَى
لُغَرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ السَّكَمَ عَلَى الْوَدَّحِ الْمَقْطُوعِ السَّكَمَ عَلَى الْوَدَّحِ

الْمَرْغُومِ السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدِ الْمَوْضُوعِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ **مقدمه**

در آن چند فصلست **فصل اول در ثواب کوفتن بر آنحضرت** مرثیه
که ذنب خرافون از آنش کرده اند قدری از آن مجلس سابق مذکور
شد و قدری از آن در این مجلس مذکور میشود **فوق مرتبه عفو و احببتم**
وَحَبَّبُوا عَفْوَهُنَّ بِاللَّهِ يَا مَعْشَرَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ غَافِلٌ و چون مبارک
امام حسین را بخاک مالیدند و محاسن مبارک او را بخون خصاب
کردند ای شهادت فواز مصیبتی که بان حضرت رسید غافل و هتک
حرمه بود بجو اطمینان و اسرار ملکوتی و سیقت الحلالین هتک
حرمت حرمان حضرت کردند و طفلان او را دبح کردند و ام کلثوم
او را اسیر کردند و زنان او را بشهرها بردند **لَيْسَ قَىٰ بِالْإِثْنَانِ**
بِقِيَّةِ الْمَوَاتِفِ وَأَدْمَعَ ذَوَاتِهَا عَقُولُهَا وَأَوَّلُ زنان آنحضرت
را بر دیوارها بستند و با سیبی میزدند و بریتان میخ میزدند و آن
چار مکان اسکاها از دیده روان میکردند و عقولها را ایشان نایل نمده
بود **يَقُولُ يَا أَحْمَدُ يَا أَحْمَدُ تَدَّ سَنَانُكَ لَا عَبْدُ وَكَلْنَا قَوْلَ كَلَّةٍ**
آن پیکران را سیر میکردند یا محمداه ای جل ما احل انما که نیکان بودند
ما را اسیر کردند و ما تمام در مصیبت و کوه میباشیم **لَهْدَىٰ سَبَا يَا كَوَّلَا**
إِلَى السَّخَامِ مَوَالِبُهَا قَدْ تَبَعْنَ يَا إِلَهَ مَا عَمَّ لَيْسَ لَهَا نَاعِلُهُ ایوان
کی بلار اهدیده بجانب شام محنت و بلا می بودند و پاهای ایشان

پرخوشه بود و پاره‌هایش بودند و کشتی پای ایشان نبود الی نرید
الطایفه معدن کل دهنه من تحواب الجایت فجاءه
 اسیران که بلاد اسیری نرید طایفه معدن هر ظلم و بی‌بند و از جانب
 باب جای که یکی از در و ازهای دست بود ایشان را داخل کردند
 بعضی از مردمان اظهار عداوت می نمودند و بعضی بران یکسان
 گریه می کردند حتی و نابدو الدجی و اس الایام المبحی پنی
شر الوری فالك اللعین القایل تا انکم سر مبارک انحضرت و که
 چو ماه شب چهارده بود ملعونی که انحضرت و انکم بود در پیش
رو ی نرید بدترین خلایق نها و یفل فی بنایه فصیب خیز دین
نکلت فی سائره قطعت الا نامل نرید پچا چوب خیز رای
 در دست داشت و بر نهادهای انحضرت میزد پریده بار انگشتان این
 ملعون ای برادران چون رسول خدا مبعوث گردید خلایق در
 عبادت لات و عنزی مشغول بودند و عبادت بت می نمودند
 و طایفه اعراب از ادراک و شعور عادی بودند و ایشان تا حیوانات
 فرق پیدا نمود انحضرت ایشان را از ضلالت و گمراهی پیرون آورد
 و از کساد کوهال جفتم نجات داد و هم صاحب فهم و ادب گردیدند
 و بتراف اسلام مشرف شدند و انحضرت پیوسته با ایشان در جیم و میزبان
 بود و انواع احسان بایشان نمود و این قوم کینه جو و خون طلب جزا و الا

الاحسان الاخيار را برطاق نسيان نهادند و بنيان باقر زندان معلوم
گذاشتند و امام حسين نور دين و ریحانه را بگو و حيله بد بار گرفت
آفرودند و آب بر روی انجناب بستند و خاطران غريب و مظلوم
را خستند و انواع ستمها با حضرت نمودند و شيعيان داد و در مصيبت
انحضرت تا قيامت گذاشتند و بايد شيعيان بدانند که در عزاي
شهيدان که بسلام وجودي گويان و هر خلی في الله دين است
مي باشند ناله قدسيان در آسمان حکم متوکلان عالم را کتاب ساخته
و افعال ما قيان زمین شود و در لها انداخته آسمان جامه سپاه
کرده و زمین دوران نهاد برآورده تا ز پي آبي نهال باغ دين
از پافتاد و بستان دارد ز کلماتی حسرت بجان تا که بر کوی
کف خاکی و فشانند پس خم ازان سوي زمین مانده است قد آسمان
چگونه کسی تواند در مصيبت انحضرت اشک از دیده بنارد و ما
انکه کوشت و پوست انحضرت از کوشت و پوست رسول خداست
و سر و رايض علي مرتضی است و پير و دريه آغوش فاطمه زهراست
روح الامين كهواره او را حبائنده و ملائکه عظام خونستگاري
آئوده پس چو بايد شيعيان ناله و فغان نمایند و اشک خویش
از دیده بنهند **نظم** ي دل پيايهاك شهيدان گذار كنيم در ماتم حزين
علي نوحه كنيم چو غندينب از ترول ناهاي داره **بهر كل**

بهر کل حدیقه خیر البشر کنیم. از ذکر سرگذشت چنانچه دل بتول. مانند شمع
خاله که درت بسر کنیم. هر سوراخ زودید نمایم سیل شک. رخ
واحصاب جلمه ز خون جگر کنیم. و از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام
منقولست که فرمود رحمه الله شیعیان ما هم او فدا میمانیم که تو در میمانی
خدا رحمت کند شیعیان ما را که بسبب ما دوستی ما را از
میکنند و ایشان را از تب می کنند و ما از تب کرده نمی شویم بسبب
ایشان و مخلوط کرده اند و اینی شده اند ایشان با که اما اما ما را ایشان
باشیم و راضی شده ایم با ایشان که شیعیان ما باشند یعیانم ۲
دُعا بنا و یکنیم اوصایا در مصیبت می اندازد شیعیان ما را
مصیبت ما و ناخوش می سازد ایشان را در دین و در بخوری
ما و بخور می سازد ایشان را خون ما و سر و مصیبت ما
ایشان را ایشان را سر و ما و ما هم یتر متالم می شویم بجهت نا آلم ایشان
و طاعتیم بر احوال ایشان پس ایشان با ما آیند و از ما مفارقت
نمیکنند و ما این از ایشان مفارقت نمیکنیم بجهت آنکه یاد داشت
بنده بوی قای و است و محل اقامت و مولای و است فهم صحیح
من عاونا و یجهر و یکنج من و الا نا و یلا عد و من انما
پس شیعیان ما دوری میکنند از یکدیگر و طاعت می کنند خدا ۲
با ما عداوت دارد و علائم طایع میکنند کسر که ما را دوست می دارد

و در پی می کنند از کسی که مادر ازیت می کند خداوند زنده کرد
 شیعیان مادر در دلت مادر باقی بماند ایشان را در ملاء مادر و مادر
 مادر خدا یا شیعیان مادر از مایند و منسوب باینند ممن فکوه صابنا
 و بگو لا جلینا او بباکی استی الله ان یعد به بالینا و بگو کیکم
 بخاطر او در مصیبت های مادر و بگوید بجهت مادر خود را بگوید مادر
 شرم دارد حق تعالی که عذاب کند او را با آتش **فصل در فضیلت**
کریمه و آمل حضرت موسی و سلمان علمه السلام بان مخفی نماند
 که اجزاء و ائمه بسیار در فضیلت زمین کرمه وارد کرده محل حکم
 حق تعالی است و مکان تو آن حضرت علی است و بقعه مبارک است
 که خدا در قرآن یاد نموده خاله او را در دست و پیرایه اوست
 عتقاد چهار بان خاله پاک می نمایند و از آن بسمه ساخته تسبیح خالق
 اندک می نمایند و سجده که از آن خاله پاک سازند خود بخود و خدا
 می کند و ذکر کردن بان ثواب بسیار دارد چنانچه منقول است
 که چون توبت آن حضرت را تسبیح کنند هر یک را نه که کسی بگوید
 چهل حسنه بر او نوشته می شود و اگر کسی آن را درست و استقامت
 و ذکر کند و فراموش نکند هر یک را نه که بگوید بیست حسنه بر او
 او می نویسند و سجده خاله پاک که بلا سامان دهند بی نکر
 در زبان داشته اش ذکر خداست و چند روزی بود که مهر سلمان

معتبره تا قیامت سجده کاه خلق خاک کو بد است ه خوشا بحال کینه
که در آن خاک مدفون و بر حجت الهی مقرر است منقول است که کسی که
در آن خاک مدفون شود از حساب مرد قیامت برداشتند
بدرست فارغ است و بچساب برداشتم داخل هیئت مینایند و در
حدیثی دیگران زمین را با هر که در آن زمین مدفون شود در روز
قیامت برداشتم بر هیئت میبرند زیر سقف آسمان خالی گذارند
نیاز می توان مردی برایش خاک پالک کو بد است زمین کو بد است
با این شرافت محل کوب و بد است و از لوازم آن خاک محنت و مسأ
هر یک از آنها که بان زمین رسیدند بخرو و مقام کو دیدند خنجر
مرویت کردند و حضرت موسی علیه السلام و باو می خودیو شعیب
فون بعضی ای کو بد رسیدند و چون داخلان صحی شدند پند
نوعین موسی کشیده شد و بای مبارکتر بخار و خار و خاشاک مجروح
گردید گفت خداوند سبب این حالت چیست حقیقتی باو وحی
کرد که هر بن زمین ریخته خواهد شد خون بر کنیزه ما حسین علیه السلام
که خون تو در بن زمین ریخته شود موسی گفت خداوند احیر گشت
خدا وحی کرد باو که فرزندان زاده محله مصطفی و فرزندان لبند علی علیه السلام
گفت پروردگار کشته او کیست حقیقتی وحی کرد که کشته او
کیست حقیقتی وحی کرد که کشته او کسی است که ماهیان در بار و حیوان

صحی و مرغان هوا او را لعنت می کنند پس حضرت موسی دست بد ما
 برداشته و قاتلان انحضرت را بسیار لعنت کرد و یوشع امین گفت و حضرت
 سلیمان روزی برباط طخوف نشسته بود باد بباط او را بر روی
 هوا میبرد تا گاه بباط او بخیای که بدار سیل چون محادی ان
 نفی است باد سه مرتبه بباط را کوبیدند و نزد یک شد سر نگویند
 شود پس با ساکنین و بباط بنزین آمد سلیمان باد را عتاب
 کرد که چرا سراییده شده و سبب اضطراب تو چیست گفت سببش ان بود
 که در این موضع شهید خواهند شد نو مریدان محمد مختار و فرزند کواهی
 علی که از سلیمان گفت قاتل او کیست باد گفت نرید که اهل آسمانها
 و زمینی او را لعنت می کنند حضرت سلیمان دست بد ما برداشت
 و بر قاتلان انحضرت لعنت و نفرین سپرد کرد و آدمیان و حیوانات
 و مرغان که همراه بودند همه آمین گفتند پس ان باری و زید و ان
 بساطان ان صحابی وین بر یا اَکْبَرُ اَنْتَ اَرْضُ فِیْکَ غَاوِبَةٌ
سَمْسُ الْهَدْمِ وَجُحُومُ الْحِجْدِ وَالْعِیَّ وَالْتَقَى اِیْ زَمِیْنِ کَرِجَلَتِ
ذَمِیْنِیْ جِی بَاسِیْیَ کَ اَقْتَابِ اِمَامَتِ وَ سَادَیْهِ اَسْمَانِ مَجْدِ وَ تَقَوِی
وَعَزَّتْ دَر تَوْعِزِیْ کَرِیْمِ جَاوُ اِلَیْکَ وَ لَمْ یَذَوْ قُوا مَا وَکَرِیْمِ
 من او را حیران شدم سُبْحَانَ اللَّهِ مَا ای زمینی که بدار اهل بیت رسالت
 لبوی تو آمدند و مهمان تو شدند و از آب تو قطره نخشیدند و تو

از خون رگهای ایشان سیراب شدی **ه** وَأَيُّتُ حَسْبَابُ رَيْبِهِ السُّوْلُ بِمَنْكِه
 ضَمِنَتْ نَوْرًا تَغْنَمُهُ صَيِّكُهُ مَصْطَفَى **ه** ای زمین کرم بد در بر کن بختی
 جسمی را که رسول خدا آن را برد و بشی خود ترتیب کرد و در بر کن
 نوری را که دختر پیغمبر خدا آن را در بر داشت **فصل در خواب دیدن**
سکینه در شام **جیل** **وجده خرمیلر** و چنانچه از اخبار و آثار مستفاد
 میشود اندک و الا لم رسول خدا و فاطمه زهرا عا در محبت سید الشهداء و
 رضایت است چنانچه بعضی از محدثین علما رضوات الله علیه روایت کرده اند
 که در وقتیکه اهل بیت در شام بودند روزی سکینه دختر امام
 با یزید بلبد گفت که در شب خواب دیدم ام اکبر رخصت میدهی بچخته قور ^{نقل}
 کنم گفت بگو سکینه گفت دیشب چون از غازها فارغ شدم بر حال کبیرا اختلاف
 خود و سایر اهل بیت کبیر بسیار کردم و چون خوابیدم در واقع دیدم که
 درهای آسمان کشاده شده و نوری مابین آسمان و زمین شاطع گردید
 و حوینان بسیار از بهشت بریزا آمدند ناگاه باغی دیدم در رضایت ^{سبز}
 و خرمی با انواع قصری مشاهده کردم در رضایت زینت و رفعت **ه** **جیل** **وجده**
 باغ که چشمی ندیده بود خواب **ه** **ناگاه** چشم جگر تشنگا گلش سیراب **ه** **ناگاه**
 پنج مرد نورانی دیدم که داخل آن قصر شدند از یکی از حوریان پرسیدم
 این قصر از کجاست گفت این قصر از پدر تو امام حسین است گفتم این بهر آن که
 رفتند کیستند گفت اول آدم و دوم نوح و سیم ابراهیم و چهارم موسی گفت

گفتم بنحی که بود که از خضایت اند و دست بر پیش خود گرفته بود و ازین
 ایشان او کبریا و محزون بود گفت ای سکنه او را تشناختی گفتم نه گفت
 هذا جَدُّكَ رسول الله این جد بن رسول تو رسول خداست گفتم ایشان
 بکجا میروند گفت نزد پدرت امام حسین ۲ گفتم و الله نزد جد خود میروم
 و از حال خود و ستمهای زمان با و شکایت میکنم و مری اندیشم و میروم
 که ناکاه مری خوش رویی منور می دیدم که با غایت اندوه و غم
 ایستاده و ششدری در دست دارد و ده لکلی حزن از هر طرف
 چه شرکان بلان مردم عین صف قندی چهره سر و رخسار ماه یابی
 تیغ همچو هلال شریف زان خورید پی رسیدم که این جوان نو و زین
 کبیت گفت جد تو علی بن ابی طالب است سکنی کردی من خود را
 من خود را عدلت حرم خود محمد مصطفی و ساینده و برب شکایت
 کنووم و گفتم يَا جَدَّاهُ قَتَلْتُكَ وَاللَّهِ رَجَا لَنَا ای جد بر کوار مرمان
 ما را کُشتند و کُشتند و الله و ما سنا و خونهای ما را ریختند و
هَيْكَلُكَ وَاللَّهِ حَيُّ مَنَا ای جد بر کوار حرمت ما را ضایع کردند و حمله
 الی الاقناب من غیر و طایر ساقی الی یومید ای جد بر کوار
 ما را بر شران برهنده سوار کردند و نبرد و نبرد و نبرد شیخ در مکتی
 از زبان سکنی کردید يَا جَدَّاهُ لَوْ عَايَنْتَ عَيْنَاكَ مَا مَنَعُوا بَنِي
أُمِّيهِ بَعْدَ الْعَقْرِ وَالشَّرَفِ ای جد بر کوار کاش دیده تو می دید
 که بنی امیه

که نبی آمده چه شما ناکردند و بعد از عزت و شرافت چه مذلت و خواری که
بها و سبقتند و لَوَاتِبَ آفٍ فِي التَّوْبِ مُحَمَّدًا و وَالْثَّمَرُ فِي بَيْتِهِ قَهْرًا بِلَادًا
ای جد بزرگوار چه بودی که بر سر ما میدیدی که با اعضا و مجروح و جراحت
اقتداره بود و شمن قهر و غضب سر میادید و اولاد را میگرد و بر و رحم نمیکرد و وَلَوْ
تَوَانَا خَوْفُهُ الْإِلَهُ عَلَى قُلُوبِ الْحَسَنِينَ فَلَمْ يَخْشَ وَلَمْ يَخَفْ چگونگی بودی ای
رسول خدا هرگاه میدیدی ما اهل بیت را که بشهر التماس میکنیم و او را میقتیم
که از خدا بترسی و پدر حسین را مکتب و از خدا ترسید و سر آنحضرت را
ببید و وَلَوْ تَوَانَا عَلَى الْأَجَا فِي عَنَقِ بِلَادٍ طَائِرٍ وَلَا سَيِّ وَلَا خَفٍ لَوْ
بزرگوار هرگاه ما میدیدی که اسیر کرده بودند و برهنه و عریان بذلت
و خواری بر شران برهنه سوار نموده حضرت رسول خدا سکینه
بسی است سکینه واد بر گرفت و گفت ای عزیزان خدا برینید که امت مری
با فرزند من چه راه اند پس آن حودی گفت ای سکینه نکایت بسی است
جدت را بگیرد و راوردید سکینه گوید پس آن حودی دست مرا گرفت
و داخل آن قصه شد و در آن قصه پنج زن دیدیم و زن نهمیت عظمت
و حسن و صفا و نعل و لبها کشوده چرخه کیس و شکین دریده جامه پیر
فکنده چاک بدل جمله باد و دیده تی چه بهیلان چن جمله خم صلبا هم
به بوستان حیات جمله نوابا هم تمام در دیده بر خود تمام صحنه فنان
تمام را بهر بلایان تمام داغ بجان و در میان ایشان فانی بود از همه عظمت

۲
 جو بگو که در جدّه است بخورنها
 که در روز همه افزون غم خورن
 و در جمیع نظر افزونی بخورن
 بگو که آنکه آمدیم به دیدن
 بر آن غم خورن تا غم گرفت ز سر
 به چشم زار ز سر گرفت بر

و نواری تو و جامه های سیاه پوشیده بود و موهای سر خود را بر لیثان
 نموده بود و جامه خود آلوده در دست داشت و هرگاه او برخواست
 همه زنان بر میخواستند و هرگاه او می نشست همه می نشستند و در هر
 باب حرمت او را رعایت میکردند و گاهی ستاده مشغول در نماز میشدند
 گاهی نشست قیامت ازان میامیشتند و گفته جامه های پاره بر کف
 کرده بوده مخالف بجای ضده صدق ازان خودی می میدم که این
 خوابین معطر گشتند گفت ای سکنیه یکی خواست و دیگری میامیشت
 و دیگری خود پیچ کبری و دیگری ساره و دیگر ابراهیم خلیل و آن که پیل
 پیر الهی بر خون در دست دارد و همه او را تعظیم می کنند چون تو فاطمه
 زهر است پس من نزد چه بزرگوار خود رفتم و گفتم یا جَدَّاهُ قُتِلَ وَاللهُ
ای و او قُتِلَ عَلَیْهِ صَفَرٌ سَنَیْ ای جدّه مهربان پدر مرا کشتند و مرا
 در کوچه ای کشتیدم کردند در مکه مَلَأُوا عَلَیْهِمُ الْوَحْشَ کَرِیْماً قَالَتْ فَمَا خَالِکُمْ
بَعْدَ الْقَتْلِ وَمَنْ أَحْسَنَ عَلَیْکُمْ بَلَقَ الْجَوْ وَاللَّطِیفُ فاطمه زهرا می فرمود
 ای سکنیه بعد از قتل پدر بزرگوار من حال شما چگونه بود و کرد و است
 لطف و شفقت بر برتیمان و یتیمان و بیگمان کنید نَقَلْتُ لِإِسْمَاعِیْلَ
عَنْ حَاضِنَا وَسَمِعْتُ عَنْ الدَّيْجِ الَّذِیْ بَارِضَا تَطْفُوفُ و فی سکنیه
 گوید گفتم ای جدّه و احوال ما می بین و سوال کن از احوال کنه که
 در مکه کردید و گفت کرد نَوَّارَةُ الْوَحْشِ وَالْأَمْلَکُ سَلَبُ

وَجِئْتُمْ لِيَسْأَلُوا بِأَنْفُسِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ^{وَاللَّهُ} بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
صَاحِبِ بَيْتِ اَوْ مِيرُو نَد و ملائکه بیرو گوید میکنند و بارها بر این
میروند و حال بران میریزند قَالَتْ حَرِّقَتْ قُرَادِي يَا سَكِينَةُ جَوِّي
الْوَرْدِيْنَ لَمْ يَخْشَوْا لَمْ يَخَفْ قَاطِرُ زَهْرَانِ مَرْدِ اِي سَكِينِه جگر مرا سوخت
و آتش در دل من برافروختی بگو به دینم که دلگهای حلقوم حنیم را برید
و از خدا نترسید فَقُلْتُ رَسْمُهُ قَالَتْ اِهْ وَالِدَتِي زَاغَ الْغُرْبُورُ وَ خَفِيَ الْحَرُّ
مَنْ تَلَفَ سَكِينَةُ كَوَيْدِ كَفْتَمِ شَمْرُ بَلَوِي اَوْرَابِيْدَ قَاطِرُ كِه اِي بُشِيد اِه و اِلاه
فرزند عی بن و خدی اود در دل من ضد لم لَا قَدِ تَوْنُهُ طَوَّارًا بِأَنْفُسِكُمْ
اَنْتُمْ اَحَقُّ وَاَوْلَى مِنْهُ بِالْتَلَفِ اِي سَكِينِه شما اهل بیت چرا جانهای
خود را ندای نکردید و در عوض او کشته شدید که شما سزاوار و اولی تر
بودید از او بکشته شدن فَقُلْتُ لَوْ قَبِلَ الْاَعْدَاءُ كَرْبًا لَا كُنَّا
فِرَارًا لَكُلَّا بَلَدٍ خَلَفَ سَكِينَةُ كَوَيْدِ كَفْتَمِ اَر دَشْمَنان بدل ازید
قبول میکردند ما هم جانهای در عوض او می دادیم و کشته می شدیم
قَالَتْ اَلَا وَاجِبَتِي وَ اَصْنَا حَبْدِي لَا قَدَسَ اِلَهُ اَهْلُ الْبَيْتِ وَ التَّرَفِ
فاطمه گفت ای حبیب من حسین و ای اکر جسم مرا مصیبت تو ضعیف کرد
خدا و دشمنان تو را خیر ندهند رَبِّتُهُ وَ هَجَرَتِ الْعُغْصُ فِيْهِ وَ لَهُ
اَرَبَاتِنِ زَمَانِي فِيْهِ لَيْسَ رَيْغِي حَسْبِيْ خُودِ را تربیت کردم و شبها
بجهت پرستاری او بخوابیدم و نداشتم که رو نکار بام و وفا میکند

واورا از من بیکرد و می کشد مَنْ كَانَ غَامِضُهُ مِنْ كَانَ غَامِضُهُ من
 کَانَ دَارِجُهُ فِي الْقَطَنِ وَالْقَفِ ایا دیدهای حسنی مراد ز حال مرید
 که برهم نهاد و او را که غل داد و کرد او را در کفن پیچید وَمَنْ تَقَدَّمَ فِي وَقْتِ
الْقَدْرِ وَمَنْ سَعَى اِلَيْهِ فَيَتَوَلَّى النَّبَايَ مِنَ الْجَفِ ایا که پیش آید و
برحسبی می نامد کرد و که هر یکی جانزه او کرد تا سر قبر او که از جف دور افتاد
لَا يَكْنِيكَ حَوْلُ الْعَمَى اَوْ لَدَيْ مَوَاطِعُ الدَّهْرِ بِالْبَلَدِ كَادِ وَالْأَسَفِ
 ای فرزندان در طول عمر خود بر تو گوید مَكْنَمَ و رو نکاد خود را بگریه
 و اندوه می گذارم هَفَنْتَ جِسْمًا بِالْأَسِ وَلَا لَقْنَ وَلَا خُطَّ
وَلَا غُلَّ بَعُوتَ فِ ای فرزندان جسد پیر تو هر خاف مد فون مد پی
غُلَّ وَكَفَنَ وَخُطَّ و من تری کفل آیتام التبی و من بامرهم نام
مِثْلُ الْوَالِدِ الْعَظِيمِ ایا یتیمان پیغمبر را متوجه شد و مانند پدر و مادران
 با و را یتیمان قیام نمود سکس کوی که جده ام مرئیس چایند و بیاد
 کتیت و اب خواستین مغر کوی بیاد کردند و گفتند ای فاطمه خدا حکم
 کند میان تو و برید در روز قیامت نگاه دیدم در پی از آسمان نشو
 شد و افواج ملئک می آمدند و سر پدر را زیارت میکردند و بان
 می رفتند چون برید پدید این خواب را شنید چنانچه خبر بد و بی خود زد
 و گریست و گفت مرا باقتل حسینی چکار بود و بر او اثری اعتناست لایان
 خواب نکرد و بر خلوت فصل در خبر دادن حق تعالی رسول خود را از

شهادت انحضرت و اطلاع علی و فاطمه مخفی نماند که پیروان که در
کربلا حادثه شهادت نمودند و داغ آن را بر دل اینها و اولاد آنها ده بودند حضرت
رسالت را از آن واقعه هایدم خبر داده بودند منقولست که چون آن
کوهر بکینا از صد غیب قلم بعالم شهود نهاد چه آفتاب رختی سایم
بر جهان انداخت جهان کلاه زشادی با آسمان انداخت جبرئیل نازل گردید
و حضرت امام حسین ۲ در راه خود رسید تفریق قرار داشت و انحضرت
بوسه بر حلق مبارک فرزند خود می داد جبرئیل او سید جلیل را مبارک
گفت بعد از آن انحضرت را تعزیت گفت رسول خدا سبب تعزیت پرسید
جبرئیل گفت یا رسول الله این موضع از حلق این پسر که توان را بوسه
میدی بعد از وفات مادر و شهادت پدر و برادر بنیغ خفا مجروح
خواهد گردانید انحضرت گریان شد امیر مؤمنان حاضر بود گفت یا پسر
الهم ملین سبب گریه و التماس چیست انحضرت خبر جبرئیل را و گفت حضرت
امیر مسیلاب خون از فواره دین ریخت و بادیده گریان در رخ گریان
بجهره فاطمه ۴ در آمد فاطمه نگاه کرد انحضرت را گریان دید گفت ای پسر عم
وای این دل پر غم امروز رویشادی و بهجت نمرود اندوه و محنت
که حینی من متولد شد است آن کویم شادیت بفرما و اگر از اندوه
و غم است پیاں نما حضرت امیر فرمود ای فاطمه گریه من از غم حیوان
که پیر من بزرگوار و توان زریان جبرئیل خبر قتل او میدهد فاطمه خروغ

و فغان بر آورد و صدای ناله با آسمان رسانید ای برادران فاطمه
نمی توانست خبر قتل فرزندش بشنود کجا بود در کجلا که او را بن خالک
طیبله و سر بریده مشاهده کند آن زن که بود در برادرش فاطمه
افتاده بود زار و بگریه ای کوجلا آن سر که بود در پیش بیکه گاه
سوز زینت سنان سنان داد ازین جفا جملا چون فاطمه خبر قتل
شنید بی طاقت گردید از جابر خواست و چادر رحمت بر سر افکند
و بگریه پدر در آمد و فریاد بر کشید که ای علی مرا خبر داد که شما از دنیا
حسین را فرموده اید که جفا کاران است و بی جان و زن همت خلق فرمود
حسین را که بوسه گاه ما است بیتیغ جفا مجروح گردانند حضرت فرمود آن
حسین چنین فرمود فاطمه بیداد کریم کرد و از نهاد بر آورد که حسین
من چه کنایه دارد که در طفولیت چنین ظلمی بر او رود حضرت فرمود
ای فاطمه این در سن کودکی نخواهد بود این مصیبت وقتی واقع شود
که نه توانایی و نه پدرش علی و نه برادرش ^{حسین} فاطمه که این شنید
خروش و فغان بر کشید و گفت ای بظلم مادر و ای شهید مادر و ای غریب
سیکس چون در آن زمان پدر و مادر و برادر ندانسته بایستی که مصیبت
توقیه نمایند و که غنای تو برپایی کند ای کاش من زنده بودم تا غنای
تو را می داشتم و بر تو کریم می کردم ای کاش بودی من در حشر و در جاف
تا که می شاد دل دیده در مزارت مرا و ی گوید در آن وقت ها یعنی

و بعد از شهادت فطهور رسید در اجنادین رسید که چون سران سرود را در
کوفه برینوه کرده بودند هر که داناظر بر سر امام حسین می افتاد از هیبت ان
پنهو می شد و سران سرود در میان باقی سرها مانند خورشید و ماه در میان
ستارگان می درخشید و فو را او در دیوار کوفه را روشن نموده بود از نزدیکان
منقولست که چون ان سرباز را در کوفه های کوفه میگویند ندان در عرفه
خانه خود بودم ناگاه صدای هجوع عالم و خروش عوام را گو شدم رسید چون از غم
سر پیرون کردم دیدم که سرهای برینوه کرده اند و یک سر پسند که می دیدم که
سرها در میان آنها مانند آفتاب میدرخشید و نور از ان ساطع بود چون
نیک نگاه کردم دیدم سر امام حسین است چون نزدیک غریف من رسید ان
شعاع نور از غریف من روشن شد دیدم لپه های ان سر و حرکت می کند
چون گوش داشتم سوره کف تلاوت می نمود و باین آیه رسید که اَمْ حَسِبْتَ
اَنْ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالْوَاقِمِينَ اَرْأَوْا نَارَ الْاَحْجَابِ از هیبت ان حال
موی از اعضای من برخاست و گفتم باین رسول الله امر تو از احباب
کف غریب تو و محب تراست و شخصی نقل کرده است که چون ان سر نور
در کوفه بر رخ آویختند من نزدیک ایستاده بودم لب مبارکش حرکت
میکرد چون گوش دادم این آیه تلاوت می کرد که وَالْحَسْبُ لِلّٰهِ غَالِغَا
يَعْلَمُ الْغُيُوبَ و يعلم الذین ظلموا آیه غلب یغلبون و جمعی نقل کرده اند
که چون سر حضرت را در بازار کوفه پیاده کردند شروع کرد باواز بلند سوره

كهف را خواندن آیه خوانند كه اَنْهَمُ فِتْنَةً اَمْنُو بِرَبِّهْمُ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى قَبْلَ
 راوندی از منظار این عمر روایت کرده كه گفت بچهار گوشه در مشوید و سر مبارک
 حضرت امام حسین را كه بر سر نیزه كرده بودند در پیش روی حضرت شخصی
 سوره كهف را بخواند چون باین آیه رسید كه ام حسین اصحاب كهف
 و رفیق كا فوامی آینه عجبی كه بقدرت الهی رسید الشهدا بخیر درآمد
 و نیز بان فصیح گفت امر من از قصه اصحاب كهف عجیب تر است
 و در روایت دیگر منقولست كه در شام از سر مبارک حضرت پیشینند
 كه مكرر میگفت لا حول و لا قوة الا بالله پس بر چنین بزرگوار
 عالم تقدیری كه میتن از لوازم است و كجا داغ مصیبت حضرت از دنیا
جانی پیران می رود و كجا این واقعه سوزناك از خاطر ها محو میشود
 این مقدمه تا دامن جفا آلود در دلهای یقین و انس خواهد افزود و سخت و شگفتا
 عجبان را خواهد سوخت زیرا كه این محنت مرهم بر زینت و در این
 مصیبت درمان خواهد شد تا انتقام آن كشته شود. خیال ما تمس
 در خاطر حق و یثرب مظهر غبار غصه اش در سینه پیرو جواد مدغم
 عجب در دیت یقول لیسط یغمی بجان دل بجان عجب داغی است بی مرهم و فاطمه
 فلا النسی بجانها. تقول لقد درینا فی اینا فراموش نمیکم كریه
 فاطمه دختر امام حسین كه میگفت ما بمصیبت پدر زور كوار خیزد
 كن فدا شدیم الا بائعنا قتلوا حینا و قد همتوا الا صالغ و التوا.

فاطمه بعد خود میگفت ای عمر حسین را کشتند و استخوانهای پست و پهلوی
او را در زیر سم اسبان خورد کردند تعالی یا سَکِنَه وَ عِیْه ^{را} فی
النَّارِ مَلَقَ طَعِنًا اِیْکِنَه پیاوید رخسار او را و اعم کن خواهی دید او را که
با اعضای باره محراب بن خاله افتاده و قوی نلیم الخد بن خون ^{گاه}
علی المقتول فی الرِّمَاءِ دِهِنًا اِیْکِنَه بر چیز تا چنانچه غم بر ^{هاله}
خود زنیم از جهت اندوه بر کشته که بر روی دیگها گذاشتند و پخت
بیت مولا علی شادی جد لها طه الامینا و ذنب غدیده
ختر مولا ی ما امیر المومنان جل خود را ناله میکرد و میگفت الا
یا جَدنا ضیفا اُساری حیار ی بین قوم الظالمینا ^{اچند}
بن بر کوار ما اسیر شدیم و در میان ظالمان حیران و سرگردانیم
فَلَيْتَکَ حَاضِرًا بِاللَّطِیفِ یَوْمًا وَ تَنْظُرُ نَا وَ نَحْنُ مُهْتَكِنًا ^{اچند} بن بر کوار
کاش در محرابی که بلا حاضر می بودی و می دیدی که هند و حرمت
ما مینایند اِذَا لَوْ حُجَّتْ بَيْنَ الْأَعَادِي وَ نَحْنُ بِأَسْرِ قَوْمٍ جَاهِلِيَّيْنَا
هزاریم در آنوقت بر ما ترحم می نمودی چون ما را در میان دشمنان
عذاب و اسیر قوم کفار می دیدی وَ نَحْنُ لَصَائِعَاتُ بِلَا حِجَامٍ
و بَيْنَ الْقَوْمِ مَا تَلَقَى مُعِينًا ما یکنم ضایع شده کانی حامی و معین
در دست قوم ظالمان اَبَا حُرَّاسِیْنِکَ مِنْ عَرَجِمْ وَ قَدْ حَقَّ الْحِیَامُ
و سَلَبُونَا مباح ما فستند اسیر کردن ما را پی تقصیر و کنه و خجما

بودی تا غایب تو را پیدا شتم و بر تنی که بر من میزد **ای کاش بودی صحرای خشم**
در حیات **منا** که دینی شاد و دل ریزه و نهفت **از دی** گوید در آن وقت
ها تقي آواز داد که ای فاطمه غم نخور که مصیبت زوکان اخوانی مان
و شیعیان امیر مومنان هر ساله چون موسم غم او را بد و ایامی که
او را شهید ساختند در رسد تغزیر او را بر پا کنند و مخصوص تو
است مصیبت از دیده بر نیند واده سوزناک از جگر بر کنند **نظم**
هر ساله تازه خون شهیدان کو ببلاده چون لاله می مد ز بیابان
کو ببلاده **این** تازه است که میرو از دیدها برون و خانی که خورده اند
پیمان کو ببلاده **ان** باغبان که بود که ناده آب چیده چندین گل شکفته
ز بستان کو ببلاده **اه** از دمی که یکسویی را چغشتن و نهها ببرد و ستم
و ستان کو ببلاده **مطلب در آمدن این سعد بالشکوی ای کو ببلاده و بس**
آب بر روی پیدائش و مهلت خواستن بنوعی که کیفیت این واقعه ها را
جائز بر پیل جمال و انحصار چنین است که چون گلکند و جنبین
حضرت امام حسین ۲ عرصه کی ببلاده و بنور قدم خود منور گردانید و
دشت را از رشک خلد برین ساخت و با اصحاب و اقارب در آن
محنت آباد و جل اقامت انداخت و ز دیگر عمر بعد اتر با چادر هزار
منا فوق عنید بکو ببلاده رسیدند و در برابر لشکر امام ضرب فرود آمدند
شد که ببلاده منور عمل گشتان غم **افقاده و هرج فلك از ناله بر زمین**

لهر قاتل نور له مصطفی حسین کستند جمع امت پی محبت حسین و آل کربلا
از ان اشقیاء آنها بودند که نامها بان حضرت نوشته بودند و آنحضرت
با براق طلسمه بودند که با او بیعت نمایند و او را یاری کنند و اخلاص و محبت
ذخاوت و نبوی که قتل عترت نبوی بر میان بستند و آنحضرت
آمدند از پی چنم جهان خون حسین و بختند لعنت حق بر آن سگان
سد کنند چنین جهل آنکه حسین میکشد دعوی دین چه می کند
کافریت پرست چنین کی کند انچه بنی خطا و بعد از آنکه عمر سعد
بگوید این زیاده متواتر و پی رپی لشکری فرستاد تا آنکه موافق بعضی
روایات در ششم محرم سی هزار سوار نزد عمر سعد نابکار جمع کردید
کستند جمع لشکر افروغ و فخور و خام صفت بکردار سلمان و بعل
و این زیاده نهاد فرمانی برای عمر سعد نوشت که هر لشکر اطاعت
ان لعین کنند و این پیمان نوشت که کار بر حسین تنگ گیر و سنان
او و آب حایل شوین چنانچه حایل شدند میان عثمان و آب در
دو روی که او را مخصوص کردند و عمر سعد لعین بطاع اربالت دی
خود را استحق غذا با ابی کرد ایند و مصمم قتل او را در رسول کردید
و حیدرین مظاهر چون وفود لشکر کفار و املا حظم نمودند و بخت
آن شاه کم سپاه آمد و عرض کرد این رسول الله قبله نبی است
بماند یکند آن رخصتی کنی بروم و ایشان را بساری شما بخوانند

شاید بنصرت ایشان خدا این لشکری پایان را از شما دفع کند
چون مرضی شد در میان بسوی قبله وقت چون بنزد ایشان
رسید او را شناختند که از نبی است گفتند چه حاجت داری
او کیفیت را نقل کرد بمواعظ شایسته ایشان را بسوی حضرت مایل
گردیدند و نود نفر از ایشان را برداشت که با خود بخدمت حضرت
پیام آورد منافق این خبر بمرسد رسانید و آن ملعون چهارصد
نفر را بر کردی از ققشایی بر سر راه انجاعت فرستاد با ایشان
مخون بمحاذیه شدند چون مردم قیدم تاب و مقامت ایشان
نیارند اندر منظر مکه دیدند و حبيب بن حرمات ان امام غریب آمد و کیفیت
دایض کرد حضرت فرمود لا حول ولا قوه الا بالله و عمر سعد بجای
عمر و بنی هاشم را با پا فصد نفر بر سر آب فرات تعیین کرد که امهات
حضرت را از برداشتن آب مانعت کنند و نگذارند که آب بردارند
مچون شد کذا و ال پیر بدست یکن از کمر کوف سپاه متم گشت و
شهر از خدا نکرده در او کرب و دشتان دستند آب و از ره ظلم مکرکین
چون انجذاب را کوفیان بان دیار طبله بودند این رسم صیافت
بود که بجای می آوردند و آب را از او مضایقه می کردند از آب
هم مضایقه کردند کوفیان خو شربت شربت حرمت مهمان کربلا و حجاز
الافوار از حضرت صادق مرویست که حضرت فرمود که قطعاً

ربع را بدینا و مهر فاطمه گردانید پس ربع دنیا از او است و مهر فاطمه هشت
و دو وزح است و دوستان خود را داخل هشت می کنند و شهادت خود را
داخل جهم و اینها در چهار مذکور است و شهادت خود را که خدا در
وقتی که میخواست فاطمه را بیع نماید فرمود که پنج کند خمس دنیا و ثلث هشت
را با و داد و در روی زمین چهار نفر را با و عطا کرد نفرات وین
مصوره نفران و نفر بلخ یساری برادران ربع زمین در مهر فاطمه بود
و عرصه زمین را بر فرزند خداوند کوفتند و از ملک و دینید
فرار کرد و چون بکربلا رسید هر چند خواست در زمینی که آب
و گیاه داشته باشد فرود آید اینجناب را نکند داشتند و در زمین
که آب و گیاه نداشت او را فرود آوردند و آب فراوان که در مهر
مادر او حضرت فاطمه زهرا بود از وضع کردند و قطره یلب تشنه
او نرسایند و تیغ بر حق تشنه او نهادند و سر مبارک او را بریدند فم آبی
که بود در جهان سی میخورند الی پیر از دم شمشیر میخورند و اریلا
که امثال پیمان اب با جنای ندادند و آب تیغ خطا او چسبایند
خود خود تیغ بتی که تا یکفس رسانده آبی جلق تشنه سلطان کربلا عین
نفرات بود که در جنگ صفین حضرت امام حسین از لشکر معاویه
گرفت از عبد الله بن قیس روایت کرده اند که گفت چون در خدمت
حضرت امیر المؤمنان علیه السلام بفرموده صفین رفتم ابو الاعوار را

اسلامی آمد و آب فرات را مانع شد که اصحاب آنحضرت بر سر آن
آب نتوانند آمد پس حضرت امیر جمعی را فرستاد که ایشان را دور
کنند نتوانستند و فخرم و شکست خود بر کوفتند حضرت امام
حسین گفت ای پدر خشم کن که بروم حضرت فرمود برو ای فرزند
کواچی کپران سید شهیدان باجمعی از سوادان متوجه آن مناقع
گردید و بصیرت شمشیر را بر دامن کوفه اشکباران از پیش آب برداشت
و پیادگی از ایشان را از لب آب فرات بجنگ فرستاد و آب فرات
را از آن اشقیلا گرفت چون خبر فتح و کوفت آب بسمع امیر نمودند
رسید نهرهای آب از دین مبارک روان نمودند دراز دار
گرفت اصحاب گفتند یا امیر المومنین چنین نتیجی برکت امام حسین
اتفاق افتاد باید شما شاد باشید سبب کرم چیست فرمود نجاهل
آوردم که او را در صحرائی کوهی از آب فرات منع کند و او را
و او را تشنگی لب شهید نمایند و بعد از شهادت امیرش دم کند و
لبوی اهل بیت رسالت برود و فریاد کند و گوید دادان امیر
که فرزندان پیغمبر خود را شهید کردند اب از محرومی پادشاهان شرابدار
با کف خود میزند از موج سیلی حسین شاه دین لب تشنگ و تیغ خائف
آبداسی پهلوی درون پس و رجه پادشاه است از عجل چون
عجل آب را از آنجناب و اصحاب او منع نمود گشتی بر اصحاب

الجناب غصه کرد و از شدت عطش آتش در دهانها افتاد خدمت آن
حضرت آمدند و از وفود تشنگی خدمت آن امام مظلوم شکایت کی دند
و براین حال می گفتند چاره کن ایتم و الجناب مرغ دهانند کباب
از قوط آب نور چشم ساقی کوثر نک از عطش دهان در اطراف
الخصرت چون شکایت تسکین شنید برخواست و کلنگی برداشت
و ~~چشم~~ چشم حرم محرم درآمد و از پشت خیم بجانب قبله نرگام
برداشت و در آنجا کلنگ را بر زمین زد و با عجز آنحضرت چشم از آب
سیرین پیدا شد و آن حضرت با صحاب از آن آب اسامیدند و
مشکها و مرا و پها را پس کردند پس آن چشم را پدید شد و دیگر کسی از آن
اثر ندید چون این خبر به پسر فریاد ید نهاد در رسید بعمر نامه نوشت
که شنیده ام که حسنی چاه می کند و آب پرور می ~~آورد~~ چون نامه
من رسید کار را برایشان تنگ کن و مقدار قطره از آب بچشد تا کشته
شوند چنانچه عثمان و کثرت لب کنند عمر بعد از رسیدن نامه کار
براهل پیت رسانت تنگ گرفت و تشنگی برایشان غالب گردید حضرت
امام حسین هم برادر خود عباس را طلبید و سی سواد و بیست سیاه
با و همراه کرد و بیست مشک با ایشان داد که از فرات بپس کنند و ایشان
برسانند چون بکناد فرات رسیدند عمر و بن حجاج پرسید که شما
کسیستد حلاین نافع از اصحاب امام حسین گفت من پسر عم تو ام
امام

آمده ام اب پاشا هم عمر گفت اشراف هینا پاشا هم که بر تو کوار
بار هلال گفت و بچک وای بر تو چگونم ما امر میکنی که اب پاشا
و امام حسین و وایان او از تشنگی هلاک میشوند عمر ملعون گفت
دامت میگوئی ولیکن ما امری کرده اند اطاعت می باید کرد پس هلال
اصحاب خود را صلوات که نزد اب بد دارید و داخل فرات شدند
و این حجاج اصحاب خود را صلوات که مکرارید و اشراف حرب متعل
کردید و بنزدی اصحاب اینجانب شکهای را بر کردند و معاودت نمودند
و ضوری با ایشان نزدیک و این سبب عباس را سقایی نامند پس حضرت
امام حسین در میان شب عمر سعد را طلبید که بیاید میدان دو لشکر سخنی
چند با تو بگویم و حضرت بابت نفر از لشکر خود جدا شد و ملعون بابت
نفر جدا شد و چون یکدیگر را ملاقات کردند حضرت با اصحاب خود را گفت
که دور شوید و عباس و علی کبری را یا خود نگاه داشت و آن لعین نیز
اصحاب خود را گفت دور شوید و حفصه نیز خود را و یکه غلام خود را باز کرد
پس حضرت برای تمام حجت فرمود وَلَيْكَ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا نَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي
إِلَيْهِ مَعَادُكَ وای بر تو ای بن سعد ای امانت بی از خدا ای که بازگشت
تو بسوی او است أَتَأْتَانِي وَأَنَا أَنِ مِنْ عِلَّتِ أَيْبَا بَا مِنْ مقالت و محبت
میکنی و حال آنکه من فرزند کسی ام که تو را را بدانی و میسناسی بپایت
از این جفا برادر و بنزد من آئی و سعادت ابدی برای خود تحصیل کن

و خود را از عذاب الهی آخرت نجات ده آن پی سعادت گفت
بی ترسم من رعد من بلیکند حضرت فرمود من مرغم نیکو قازان از
خود در جواز تو میدهم گفت بر عیال خود میدهم چون امام غریب
دید که مو عظمه در آن سکه دل اثر نمیکند روی مبارک از و گردید
و گفت خدا تو را در میان رخت خواب بکشد و در آخرت تو را پیامزد
و امید و ارم که تمعنی از دنیا نبری و بعد از من از کندی عراق
نخوری تا کشته شوی آن ملعون از روی استهزا گفت ای کندی
نباشد ناں جو نیز خوب است پس پند داد نامه دیگر بدهد و تا یکد
زیاد بجز سعد بد نهاد نوشت که شنید ه ام با حسین مدارای کبی
و شما یا و اصحیت می داری چون نامه من بتو رسید باید که بشان
بتادی و ایشان را مهلت ندی و بعد از کشتن امیر بر بدنهای ایشان
ایشان بتادی اگر چنین خواهی کرد نزد ما گرامی خواهی بود و تو را
جای نیکو خواهیم داد اگر از تو بر نیاید دست از امارت لست
بزار و امارت و سپاه را بشمر گذار و چون این زیاده پوره نهاد این
تقدیر نوشت و آن پیمای روی سپاه از مضمون آن اطلاع یافت
شمر عیال را سردار سپاه دکان کرد و لشکر نامعد و و جنود را سعاد
خود را امر کرد که هم روی با اصحاب آن امام مظلوم را بردند و آن
روز نهضت محرم بود ایا غریبان عرصه کربلا و اهل بیت سید الشهدا

و زنان و طفلان چون محیی مخالفان را دیدند بچهار حال بودند اول آن
دی که لشکر افزون زیاده بود که در دین و دنیا که آن شافع نشود
از جو دان کو و ستمگر شکسته شده آئینه خانه دل طفلان ناصبور
در حال شمر این نیز دیکه لشکرگاه سید الشهدی آمد گفت این بنو
احسنا گمانند فرزندان خواهر پس جعفر و عثمان و حضرت عباس از
اولاد امیر مومنان پس این لعین حق نشناس پیون آمدند
و گفتند چه بجای از ما گفت چون مادرشان پسیده من است من شمار
امان دارم گفتند خدا تو را و ما را تو را لعنت کند اقویضا و ابن سعود
لا اله الا الله ای بچها ما را امان میدی و فرزندان رسول خدا را و نو برود
محمد مصطفی را امان میدی و چون خروش لشکر مخالف بلند شد زینب خانم
خواهر امظلوم نیز د آنحضرت آمد دید که پدر بن کوفتی سر بر داشت
گذاشته و جواب د فتم نیز دیکه برادر کای خود آمد و گفت ای مائمه
هذه الأصوات ای برادر ارجان بیا بر این صلاهای اهل جود و جفا
می شنوی ان امام غریب سر بر داشت و فرمود ای خواهر در این وقت جده
محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی
جواب دیدم که نیز من آمدم و گفتند که ایچینی درین رویه بنو ماحی
آمد چون زینب این سخن شنید چنانچه بر روی خود زد و فریاد و ویلا
بلند کرد حضرت فرمود که اینچوهر کما می ویل عذاب برای تو نیست برای

دشمنان تو است پس صبر کن و نرویدی دشمنان را بریاساد مکر است
پس عباس خدمت بلادر بزرگوار خود آمد و عرض کرد که لشکر مخالف روی
بما می آیند حضرت فرمودند که ای پادشاه تو بر رو و از ایشان سئوال کن
که مطلب ایشان چیست پس عباس با نیت سوار پیرو ایشان رفت گفت
عرض شما از این حرکت و شورش چیست گفتند حکم امیر رسید است
که بر شما عرض کنیم که اطاعت امیر میکنید شما و این دو پسر و الا با شما
جنگ کنیم عباس گفت درنگ نمایم تا پیام شما و انحرافت امام خود برسانم
چون عباس پیام حریت انجام انقومول بخیرست امام علیه السلام
عرض کرد حضرت فرمود ای پادشاه که بتوانی ایشان را راضی گردان که عباد
بفرما قدر دهند که اشیاء و اعیان عبادت پروردگار خود را بجا آورده و زین
که پیوسته خواها و مشتاق نماز و تلاوت و استغفار و دعا و عبادت
بوده ام و یکسب برای مناجات و نصیحت بدرگاه قاضی الحاجات غنیتم می
شمارم چون عباس نوزده منافقات آمد و استدعای مهلت یکسب نمود
مضايق کردند تا آنکه از لشکران کافران خروشی برآمد که کافر می از شما
مهلت طلبند مهلت میدهند و چون حضرت رسول از شما یکسب مهلت
می طلبند امتناع می نمایند پس عمر در میان لشکر تفاوت انداخت که
حسین و صحابه را امتیاز مهلت داریم لنصر الله على القوم الظالمين و الا
حد ولا قوة الا بالله العلي العظيم مصلح چهارم از مشکوه ششم کیفیت
بیر

شب عاشورا وانجم در اثب روي دارين سيد احيا ل

بسم الله الرحمن الرحيم

تجردك اللهم يا من اعظم حرانا على حبيب حبيبك واين صفيك
 الذي اكرمته بالسماحة وشرفته بطيب الاولاد بين خيرا لا حياء
 واين عنصر الابار وبيع الايتام وعصاة الانام وعز الاسلام ووعظ
 الاحكام السالك في طريقة جده وابنه المشير في الوصية لايحيم
 وفي الدم ورفق الشيم مجتهد في العبادته في حذر الظلم الخافض
 للعهد والميثاق التائب عن سبيل الفساق التائب عن سبيل الفساق
 شهيد جنود الكفارة ومقتل جيوش الاشرار مولانا ابي عبد الله الحسين
 آه من ذرية من قتلوه الكفارة بغوايل مكرهم وحاديوه الاشرار
 يكيدهم وشرهم نازحوه القتال وعاجلوه النزل وسقوه بالسهام
 ولبطوا اليه الاكف للاصطلام احدقوا به من كل الجهاب وحاولوا
 بينه وبين ماء الفرات حتى هوى على الارض طويحا ظمان جريحا
 تطاه الخبثي بجوافرها وتعدوه الطغاة بيوتها المجاهد في
 سبيل الله سيدنا ابي عبد الله الحسين واجراها من مصيبه من سكنت
 حوائط وحدت انفسهم سبي اهلها كالعييد وصفوا في الحديد
 فوق افتاب المطبات تلغ وجوههم حرر داهجات يباقت
 في الصلوة ايد يهم مغنوتها الى الاعناق يطاف بهم في الاسواق

قاليد للعصاة الفساق **مقدمه** در آن چند فصلست **فصل در ثواب کوبه**

بدنام حینی و غیره بعضی از تابعین در مصیبت انحضرت کوبید **نوحه عربیه**

یا حسین ابن علی یا قاتل بن زیاد یا حسین بن علی یا صریحا فی البوادی

یا حسین فرزند علی بن ابیطالب وای کشته این زیاد وای شهید عسکری کربلا

لی ذات فاطمه بکت بد موع کالعقاد لوارات فاطمه ناحت نوح و عادی

بوادی هرگاه فاطمه زهرا حسین خود را کشته می دید می گریست و مانند

باران بهار امد می لرید و مانند کبوتر بناله و نوحه می اید و تقاضا

و می موله و تنگی و تنادی و ندی بیطه نبی قد بالشر السداز هرگاه

فاطمه حسین خود را کشته می دید ایستاد حیران و سرگردان و گریه می نمود و ندا

میگذاشت که وایلا فرزند من سبط مصطفی بنیغ شمر بچا کشته شد ااه من شمر

بچی کافر و بن زیاد لعن الله یریکه و این حرب لعن عادی ااه از

نهای شمر و الدنای کافر و این زیاد بد بجاد لعنت کند خدا یرید و بر حرب

دامند لعن قوم هم عادی رسول الله و انباء الا عادی و لهم

عاجل حزی و عذاب التنا و میا و فی الحیم و انفا شرمها

این قوم که حسین را کشتند دشمنان و سوار خدا و اولاد دشمنان انحضرت

و در قیامت زبان کاری و عذاب از برای ایشان مهیا است و از انکا

ایشان در جهنم است و بد آد بکا می است جهنم ای با دران از قعات

عرصه کربلا و محتوای سید الشهدی مندی می شود و تنگی و تنگی

ان امام مظلوم یاد آورید و پیکری و سرگشایی آن شهید غریب را بخاطر
آوردید و متذکر بنویسید از شی که در محرابی که بلا آنحضرت و باغ اهل بیت
عصمت می نمود و او بدلا که در آن شب دیده می بینان امت بحواب
استراحت مشغول بود و اهل بیت عصمت و انوار و رخساره آسمان
بنویسید در آن شب پیدار و بیقرار و از کویده و ناله می آسودند
سکان با و بیخداالت سیراب و شکوفه های ریاض و لایب پرموده و
بی آب بودند پس درین اوقات محنت ایات پر زمره شیعیان
لا ادرم است که در ریختن اشک خوین در مصیبت فرزند امیرالمومنین
مضایق می کنند و ناله های آتشناز از دل برآورند که کویده بر آنحضرت
منیشود و در کتاب تظلم آن که از آن وقت شیخ طریح نقل کرده که حکایت
شد که در مدینه طایفه ذبی بود مشهور بفسق و فجور و آن زن
همسایه بود که همیشه بخدای سید الشهدا بر پا می نمود و با هم اما حین
مداومت میکرد تا آنکه مرد ذبی مشغول بتغزیه بطبری آنحضرت
بود و مردان پیاد و در خانه او جمع شده مراشی امام حسین می خواندند
و بر آنحضرت می کوبیدند و آن شخص امر کرده بود طعایمی از برای اهل
عذاب بر پانها می آوردند آن ضعیفه فاحشه بجهت آوردن آن گنج خانه
همسایه رفت دید که آن زن بر طعام خواهر می نشاند و آن غافل می شد
و فرو نشستم ~~چشم~~ آن ضعیفه فاحشه ساعتی طولانی مشغول شد

کرد و آن آتش شد و بر آب دید تا آنکه دست او چکین شد و اشک از چشمها
اورخت چون آتش بر شعله شد قدیمی آتش بود است از بی مشاغل
خود رفت و چون وقت ظهر شد و آن زمان تابستان بود و آن ضعیفه
را خایب قیلوله عادت بود ساعتی خوابید ناگاه در خواب دید که قیامت
بر پا شده و مالکان و ورثه او را بر بندهای آتشین کرده بسوی جهنم
میکنند و میگویند خدا بر تو غضب کرده و ما امر کرده است که تو را
در قعر جهنم بیندازیم و آن ضعیفه استغاثه می کرد و کسی نپایان
او نمی رسید و پناه می طلبید کسی او را پناه نمیداد آن ضعیفه
گوید قسم بخدا که چون بکنار جهنم رسیدم جوانی را دیدم که می
آید و این مالکان و ورثه میخیزند که دست از او بردارید
ایشان گفتند یا بن رسول الله بچه سبب دست از او بردارید
فرمود که این ضعیفه را داخل شد بر قومی که غلای مرا میداشتند و آتش
طعام ایشان را روشن کرده آن ملائکه گفتند که مَلَكُكَ يَا بَنِي
السَّائِفِ وَالسَّائِفِي ما مطیع و متقاد توایم ای فرزند شافع محشر
و سائقی کوثر آن ضعیفه گوید من عرفم کرم که ایچوان تو کسی
که خدا منت گذاشت بر من بسبب تو و بوسیله تو نجات یافتم
گفت أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ منم حسین فرزند علی علیه السلام پس من
میدهموش نه از خواب پیدا شدم و این مجلس غم ز فتم و هنوز
اهل ان مجلس

اهل مجلس منفرد نشدند بودند پس خواب خود را از برای ایشان نقل کردم
از استماع آن خواب گویم و الله در آن مجمع افتادین بروست ایشان
از فعلهای قبیحه تو بگویم پس ای عزیزان هرگاه فی مشهوره یفسق
و مجبور آتشی طایمی بجهت اهل عزای حسین روشن کند و دست او چرخ
شود و اشک از دیده او جاری شود باین سبب امام حسین با او انقید
لطف و رزد پس خوشا بحال آنها که سیدهای شد در مصیبت که انصرت
میریزند و از یاد غریبی و مظلومی او گریان و نالان میشوند **پس سر شد**
مصیبت که روز باران است بهار ما تم سر کرده شهیدانست **کیک که کیم**
کند بر حسین تنم حکوهر و زحمت غلطی در و سیدانست **فضل در سید**
عیسی و حضرت ایلموینی از زمین کربلا ای برادران زمین کربلا را اثر
کرب و بدا است و ثمره الله و غنا است چه سروهای نو رس که در آن زمین
برخالد افتاد و چم داغهای که واقعات آن زمین بود لها نهاد **چهار**
پای که صفی آن خاله از آن دیکین کوید وجه و خجما که در آن زمین
بر بنهای بر کزید کان دین رسید نما **چهار** ای غریبان در آن پیا بان
با و ج آسمان میرفت و صدای اعطش کوکان بسع قدسیان
می رسید و اشکهای خونین در آن زمین جاری کی دید آن زمین
بجای آب خوب بر کنید کان دین نوشیده و گیاه آن صحرای آن آب
دیده و خون دل را باب یقین و **دو** شده از خوب لب تشنگان سیر

شده و از اشک غریبان شاداب کویده • ز خون تشنه لبان خاله
 کویده کل • ندیده دیده کسی وادی چنین خونخوار • هنر کویا
 صدایه العطش از آن زمین می آید و آن وادی غم خیز حکایت حال
 شهیدان مینماید بجا است کویده از خاک کویده تا حشر زبان
 سکوه لب تشنه آن بجای گیاه منقولست که حضرت عیسی • با
 حواریین در صحراها سیاحت مینمود و بصحرائی کویده عبود کویده
 چون داخل آن صحرا شدند و خواستند که از آن صحرا پیروان روند
 شیرین بر سر راه ایشان آمد عیسی • م فرمود ای شیر سر راه بر ما
 گرفته شیر با مر خداوند قدر بسخن در آمد و بزبان فصیح گفت
 نمیکذارم که ازین صحرا پیروان روی تا لعن نکنی قتل صبی را
 عیسی گفت حسین کیست گفت فرزند زاده نبی اجمی و فرزند
 علی و لی گفت کشته او کیست گفت یزید است که و جیشک و زین
 هر دو را لعنت میکنند خصوصاً در ایام عاشورا پس حضرت عیسی
 دست بدمال برداشت و یزید را لعنت کرد و حواریین امین گفتند
 و میزد و میزد و ایشان از آن دین پیروان رفتند و در • و در •
 الانوار از حضرت امی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود
 حضرت امیر مومنان با کویده از اصحاب خود بر زمین کویده
 چون داخل آن صحرا شدند کویده کویده طالب از دیده و ریخت

و بعد از آن فرمود هَذَا مَسَاحُ وَ كَابِرُهُم این محل خوا بایندن شدن ایستاد
و هَذَا مَلَقِي رِجَالِهِمْ این محل فرود آوردن بارهای ایشان است و هَذَا أَهْلُ
فِرْمَانِهِمْ و در اینجا ریخته میشود خونهای ایشان طوایف لَا فِرْمَانِهِ
عَلَيْكَ لَهَوَاتُ وَ مَاؤُ الْأَجْبَةِ خوشحال توای تربت که خونهای دستان
بر تو ریخته میشود ای بادران خوشحال ان شیعیان که در خاک
کوبلاد جوار سید الشهداء ای ای باشند و پیوسته بایان رحمت
الهی برانهای باد يَا أَرْضُ طِفِّ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَةً فَمِنْ رَحْمَةِ
حَبِيبٍ وَ هُوَ عَصَاكَ ای زمین کوبلاد خفتعالی تو را از رحمت خود
سیراب کرد اند که حَبِيبٍ بادر بر کوفتی و آنحضرت تشنه بود
أَتَاكَ لِرَحْمَةٍ وَ ابْنِ وَ اخُوهُ و أَهْلُ وَ رَجُلٌ وَ أَنْصَارٌ وَ أَعْوَانٌ
ای زمین کوبلاد چون حسین وارد تو شد فرزندان و بادران
و اهل بیت و یایان و یاوران با آنحضرت بودند لَقَدْ شَتَّتُوا أَيْدِيَهُ
الْأَعْدَاءُ وَ شَتَّتُوا مَا بَقِيَ مِنْهُ أَيْدَاؤُهُ وَ أَخْوَانُ دُشْمَانَاتِ
جمیعت اد را بفرقه میدل ساختند نرا بولی الجناح بفرزند
ماند و نه بادران و همه کشته شدند حَتَّى نَمَوْهُمْ فِي مَقَابِلِهِ
وَ حَتَّى عَنْ سَرِّهِ فِي التُّبْطَانِ تا آنکه تیری بر حق و مطهران
سرمه زدند و از روی زمین برف زمین بالرب تشنه افتاد قمار
يُخْنِتُهُ غَيْرُ الرِّجَالِ مُكَلِّفًا و كَانَ الْقِنَا لِلرَّاسِ مِنْهُ مَكَانٌ

کسی جم میاوی انحضرت را گفت نکرد بغیر از بادها که میوزید و خاک
بر آن می بایستد و سر مطهر او بر سر نیزه مکان گرفته آن زن که بود
بال ملک تکلم گاه او در خاک و خوب طپید مکرر هزار حیف آن
سرکه بالمشور و بر جبریل بویه اخ یفرق نیزه شد افسر هزار حیف
فصل در لغت حقیقی پیغمبر خود را بتولد امام حسین و تشریف در طریک بیاض طاهر
خجفی نادر که حضرت امام حسین در زن و خدا و رسول بسیار گرامی و مکرم
بود و آن حضرت را دوست میداشتند عبدالله عباس رعایت کرده آ
و که حضرت رسالت م فرمود که حقیقی که ملک است که او را در ایمل
ه میگویند و او شانزده هزار و پانصد و امانت و از میان هزارانی تا بال
ه دیگر مانند مایه آسمان و زمین بود پس روزی در خاطر او چیزی
گذشت که نمایب عظمت و جلال پروردگار نبود باین سبب حقیقی
بالهای او را مضاعف گردانید و می کرد بسوی او که پیر و ارکن
و او پانصد سال پیر و از کرد سرش سرش بیک قائم از توایم عرش نرسید
چون حقیقی راست که او تبع امتاده و می کرد بسوی او که ای
ملک بر کرد بکمان خود قانا عظیم فوق کل عظیم منم خداوند عظیم و از
هر عظیمی عظیمتر و از من بلندتر چیزی نیست و مکانی ندارم پس حقیقی
پس های او را کند و او را از صفوف ملک برین کرد و چون در رتب جم
امام حسین متولد شد **و** طلوع کرد بتایید حق در برج کمال ده مجتبه

رخ اختی هایدن فاله از آن نهال شرف تافه کشت کلتن **دین** چنانکه
تازه شود بر دکل ز باد **سوال** حق تعالی وحی کرد بآلک خاندن جهنم که آ
نشدن نشان از اهلش برای کرامت مولودی که متولد شده است
برای محمد صلی الله و وحی کرد لبی رضوان خاندن لهیت را بیای
و آن را بیوهای نیکو خوشبو و معطر گردان بجهت کرامت مولودی
که از برای محمد صلی الله علیه و آله متولد شده و وحی نمود لبی خود
العین که خود را زینت کنند و بنیادت یکدیگر بروید برای کرامت
مولودی که در دنیا برای محمد متولد شده و وحی کرد لبی ملائکه
که صفها بر کشید به تسبیح و تحمید و تکیب برای کرامت مولودی که
که از برای محمد که دارد دنیا برای محمد ص متولد شده است و وحی کرد
لبی جبرئیل علیه السلام که نازل شود لبی پیغمبر ص با هزار
فیل از ملائکه که هر فیل هزار هزار ملک باشد و هر پاسبان ابلیزین و لحام کرده
سوار شوید و بر آنها قیترها از در و ایاقوت تعبیر کنید و با خود
ببرید ملائکه روحایان را که حوایا از نور دست داشته باشند
و باین تعبیر و زینت بروید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و او را نهیت
و مبارک باد بکسی بیاید برای مولود و خنوده او را ای جبرئیل که
او را حسین نامیده ام و غرضت او بگویند و بگو یا محمد ا
بدترین است تو و بدترین چهار را ا

بر کسی که او را بکشد و وای بر کسی که اسبان ایشان را بزند و وای بر کسی
 که ایشان را بکشد بسوی قتال و من آن کشنده حسین پیرا ام و اولاد من
 پیرا است زیرا که بحری بحری بخشنه نخواهد مگر آنکه قاتل حسین جزو شایسته
 نیست است قاتل حسین را با مشرکان که با خدا خدای دیگر قرار داده اند داخل
 جهنم خواهند کرد و آخرت جهنم مشافیه است بقاتل حسین از مطیعان
 خدا بسوی جهنم پس رفتی که حسین را از آسمان بر زمین آمد بدو ایمل
 رسید دروایمل گفت ای حسین این چه واقعت که من امشب در آسمان
 مشاهده میکنم مگر قیامت پر پا شده حسین گفت و لیکن فرزندی بجهنم
 محمد صلی الله علیه و آله متولد شده حقتعالی ما را برای هفتاد و هفتاد
نظم امشب درین فجاجه در ظاهر داده اند نور یکی که چشم و چراغ و عالم است
 حق بریند طلعتی بپیش آمد که آفتاب از دولتش نشسته درین سیر طار
 ان ملائکه گفت ای حسین قسم میدهم قورای خدائی که قورای مرا خلق کرده که
 چون بخداست ان حضرت برسی سلام مرا با و برسان و بگو که بحق این نور
 بنور کوار از تو سوال میکنم که از پروردگار خود سوال کنی که از من خنود
 د و بالهای مرا بن بر گرداند و مرا در مقام خود در صفای ملائکه
 در جبرئیل نازل کند و با من حقتعالی انحضرت را هفتاد و هفتاد
 صلوات الله علیه و آله تعالی امین ^{و او را} اسان من او را
 انما امت من نیستند و من از ایشان

پنا دم و خدایت پنا داشت انا ایشان پیر جبرئیل گفت من پنا دم از ایشان
ای محمد پس حضرت رسول م تنو فاطمه زهرا و ابراهیم و قمریت
گفت حضرت فاطمه بگریه و راند گفت يَا لَيْتَنِي لَمْ أَلِدْهُ اَي كَاشٍ مِنْ اَوْرَا
نِي لَعَمْرِي قَالَتْ حِينَ ذَاكَ كُنْتُ امْت حضرت فرمود من گواهی میدهم که او در
آتش است ای فاطمه و لیکن کسم نخواهد شد تا آن او امای بوجود
اید که انوار ائمه هادی و بعد از او جعفر و بعد از آن حضرت فرمود
که امام بعد از من علی است که هادی است و بعد از آن حسن است که مصطفی
و هر یک از ائمه را با صفاتی از صفات شریفه تا حضرت قائم هر یک از بعد
از دیگری شرف فاطمه از کویه ساکت شد پیر جبرئیل پیغام درواییل بخبر
رسانید و بیان کرد بلائی داکه مبتلای با و است حضرت رسول م امام
حسین را بر روی دست گرفت و آنحضرت در جامه یشمینیه بپوشیده
بود او را سوی آسمان بلند کرد و گفت اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا مُوَلَّوْنِي
عَلَيْكَ لَا يَلُوحِي إِلَيْكَ عَيْنٌ وَ عَلَى مُحَمَّدٍ طِبِّ مُحَمَّدٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ
وَ اِسْحَاقَ خداوند این موی بر قوی فرمود نه بلکه بخو تو برین
مور و بر دو جلد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق خداوند و یقین
که اگر حسین را نزد تو قدری هست دانی شواذ درواییل پس
حضرت حق تعالی دعای آنحضرت را مستجاب گردانید و آن ملک را امر نمود
و باطلای او را با و برگزید و او در مقام خود و صفای ملک

جای داد و آن ملاک داد آسمان باین نشانند که میگویند از آن کرد

حسین است **در کویت** **رسول خدا** **با اینها** **بر امام حسین** **و خواب** **سکینه**
و چنانچه از آثار و اجا و مستفاد میشود خون و اندوه و رسول خدا
در مصیبت جگر کی تراش حسین بی نهایت میباشد و در مواضع چند
اینشای عظام بموافقت آن سید الانام در مصیبت آنحضرت کبر و ناری
نموده اند و در خوابی آن غریب مظلوم عکین و اندوه کین بوده اند و منت
که چون نریل بیل در شام سر امام شهید داد و چون بیا بر حجره عیش خود
نصب کرد چهل نفر بر آن سر مولا بودند یکی از آن چهل نفر نقل میکند که چون
سبب درآمد و رفیقان من همه خواب رفتند و من آن لبکم مشاهده
محررات از آن سر مبارک کوه بودم و هفت عظیم عین روی داد و خواب
غیرم چون پاسی از شب گذشت حدیثهای بسیار از آسمان بگوشت
و رسید شنیدم که شخصی میگفت یا اادم اهبط ای آدم صبی فرود آی
پس حضرت آدم از آسمان برآمد و ملنگ بسیار با او بودند پس ندای
دیگر شنیدم که شخصی میگوید یا ابراهیم اهبط ای ابراهیم حنبل فرود
آئی و آنحضرت با جمعی کثیر از ملنگ برآمدند و همچنین حضرت موسی
و عیسی روح الله با ملائکه بسیار فرود آمدند و ناکاه صدای عظیمی
شنیدم و ندائی بگوشت رسید که یا یحیی اهبط ای حیدر خردمطوع
فرود آی ناکاه دیدم مسافر سفر معراج با افواج بسیار از ملائکه آسمانها

بیز آمدند و ملائکه بر دوزان قبه که سران حضرت در آن بود احاطه
کردند و حضرت رسالت مکرمان و ائمه دست غم بر سر زنان داخل
ان قبه شد و خطوش بر آن سر مظهر افتاد از مشاهده سر بریده
نمودید خود تاب و توان از کنگار کن نتوانست بایستد بر زمین نشست
ناگاه ننه که سر آنحضرت بر آن بود خم شد و آن سر بریده بدامن حضرت
رسالت م افتاد و زید و حال چه جای در بریمیر داشت. هوای
دامن جدش هنوز بر سر داشت. نداشت چیز دیگر جز سری در راه بیا
بیز مجدداً گفتد بهر پا اندازد. در راه حرمت تعظیم سید و نواد. سر بریده
ان تشنه لب بجای افتاد. نداشت دست که تا آورد بدامن او
سر بریده او دست زد بدامن او. رسول خدا ان سر بریده را از دامن
گرفته بر سینه خود چسباند و زار زار گریست و آن سر بریده حضرت
آدم آورد و گفت یا ای آدم ما ترا فعلت امی جودی من بعدی
ای پدر می آدم نظر کن که امت من با فرزند من بعد از من چه کردند
ان شخص کوید من در آن وقت بر خود نوزیدیم ناگاه خبر یل بند رسول
خدا آمد و گفت یا رسول الله انا صاحب التران الو من موکل برنزل زمین
مخصوص کن که زمین را حرکت دهم و ملائکه بر امینک دغم که همه هلاک
شوند حضرت دستوری نداد گفت رخصت ده که این چهل نفر را هلاک
کنم حضرت رخصت داد خبر یل همه را هلاک کرد چون نوبت بمن رسید

استغاثه کردم گفت بگذار او را بخدا او را بیاورد و در جوار الاقواء از این نماند و ایست
شده که در وقتیکه اهل بیت در شوق بودند پی سبکیم دختر ائم حین
در خواب دید که پنج ناقه از نور پیداشد و بر هر ناقه شخصی سوار و ملائکه
با اطراف ایشان احاطه کرده بودند نشستند بود بر هر ناقه و الفی روی
شهنشاکان اولوا الغرر عینین موی و با ایشان کین خوش روی میرفت
چنان ناقه گذشتند ان کین نزدیک من آمد و گفت یا سبکیم ای
جد لایسکم علیک ای سبکیم جد تو رسول خدا تو را سلام می رساند گفتم
بر رسول خدا باد سلام تو کیستی گفت کجی از حوران هستم گفتم ان پیران
سوار کیا اند گفت او لا ادم صفوه الله و یوم ابراهیم خلیل الله
و یوم موسی کلیم الله و یوم عیسی روح الله گفتم ان مردی که بود که دست
بر این خود گرفته بود و از ضعف می افتاد و بیخواب است که بود که
بودی زیاده پی تابی ندا مت عارض از آب دیده سر پی بلف
محاسن خود را گرفته بود از درده فغان تا که از ان جمله بیشتر میکرد
گفت اون جد تو رسول خداست گفتم ایشان کجا میروند گفت
نزد پد رتو امام حسین پس دیدم که خود را بخد متجد خود می رساند
و از ستمی که ظالمان با کرده اند شکایت کنم در انحال دیدم که ناگاه
پنج هودج از نور پیداشد و بر میان هر هودج ذبی نشسته بود
ان خودی پرسیدم که این زنان که می آیند کیستند گفت اول

حواء ام البشر و بسم اسیده دختر مراحیم و دختر عمران و چهاریم
 خدیجه و دختر خلیل گفتیم ان ذن پنجم کیت که از اندوه دست بر سر گذاشت
 کاه می افتد و کاه بر می خیزد که بود کن هر دل در بر کباب تراست
 ذکر یزدید غم دیده اش بر آب تراست نهاده از غم و اندوه دست خود
 بر سر ب نه اهل عزاداشت داغها بچهره خودی گفت ان جبهه تو
 قاطله دختر محل مادر پدر تراست من گفتم قسم بخورم و جده
 خود را از سستی که بر ما و قسم خبر میدهم پس بخت جبهه خود دیدم
 و در پیش روی او ایستادم گریه میکردم و گفتم یا امشاه مجد و الله خشنا
 ایچله بر کن یزد حق ما قسم بخور که انکار کنی ندهد یا امشاه بد و الله شمشا
 ای جده مهر با نه متفرق کنی بخور قسم جعیت ما یا امشاه استباحرا
 والله حرمنا ای جبهه مهر با نه میباح و باید قسم بخوریم ما یا امشاه
 قتلوا الله الحینی ابانا ای جبهه کشتند بخور قسم حینی پدر ما احضرت
 قاطله فرمود ای سکنه بیاست و من با تو ^{باز} و جگر ما بخور و
 نمودی اینک بین اهل حق است که با خود برداشتم و از من بخور
 بخور اهد شد تا خدا را ملاقات کنم و طلب خود او نمایم سکنه گوید
 بعد از ان از خواب بیدار شدم و خواستم این خواب را بپنهان دارم
 اهل بیت خود را از ان خبر دادم پس میان مردم شکیب شد و در امثال
 این قلیع تعجبی نیست **فصل در غیب بر گویم و زیارت امام حنیف در شب عاشورا**

مخفی نماند که حسین فدای پدر و رسول خداست و فرزندان قاطعاً حاضر است و
مقیای امت سستی با حضرت نمودند که داغ آن تا دامن قیامت از دلهای
پس و در تنخواهد رفت او را بگو و حیدر بر زمین عراق آید و در دین
در دین حق او اتفاق کردند و آب بر روی او بپاشند و بر او حجه
آورند و عرصه زمین را با قند کوفتند تا آنکه شیطان ایشان بملت
طلبید اول مضایقه کردند و آخر انجذاب شد و شب ظلمت دادند فحینئذ
وَجِی الْمَلِیْلُ الْبَهِیمُ وَقَدْ اَمْسَى عَلٰی وَجْهِهِ وَالْطَّرْفُ مَسْهُوٌّ وَ
چون شب عاشورا درآمد و آن حضرت آن روز را بخوف و بیم بنام
کرد و در آن شب دیده او بخواب رفت دعا با صحابه جمعه و آخر
وَقَالَ يَا قَوْمِ مَا لِيَ الْاَمْرَ تَاخِرٌ چون شب شد انجذاب اصحاب را خورد
و هم حاضر کرد و گفت ای قوم هر کدام از شما که میسر وید و دست از پای
من بریدارید همین امشب بر وید و بنا خیر بینداید ای التواصب
قد نامت عَمُّوْا نَمُّمُ وَالْبَرِّ خَالٍ و وَجِی الْمَلِیْلُ مَسْهُوٌّ ای بایان
امشب با صبیان برین دیده ایشان در خواب است و پاسبان خالی
و پیره ظلمت شب بر شما و اگر فتنه هر جا که بنخواهد بر وید من کان
مِنْكُمْ یُوْا سِنًا بِمُحَبَّتِهِ فَاَجْزُ ثَابِتٍ و وَالَّذِیْ مَغْفُوْرٌ ای قوم
هر یک از شما که جان نثار ما میکنید و بجای خود با ما مواسات
می نمایند و راه ما گشای پیشوایان ثابت و گناه او آمرزیده

است و من اَبی هُوَ فِی جَلٍّ وَ فِی دَعْوَةٍ فَاَلْنَا فِی رِقَابِ النَّاسِ
تَحْجِرُ هر يك از شما كه از جانشادي ما اياميكند من بيعت خود را
از ويرداشتم و اوردان دقتن منع نميكنم فَاَكْتُوْا بِالْبَكَاۗءِ وَ اَلْوَحْیِ
وَ اَنْتَحَبَرُوا وَ جَدُّوۗا قَوْلَهُمْ وَ اَللَّعۡنُ مُحَمَّدٌ وَ حَسَاۗءُ وَ كَلَّا
بَارِ تُعْطِی الظُّهُۗمَ مَعًا وَ اَنْتَ فِی عَرَصَاتِ الطُّفۡفِ مَحْمُودٌ
اصحاب باو فاجون سخنان انحضرت را شنيدند همه بكريه فانه
در آمدند و با دیده گريان گفتند حاسا و كلا اي فرزند رسول
خدا كه ما نيت يتوكليم و روي از تو بگويانيم و حال انكم در نبي محي
محصور اهل جور و حاسا شده فَاَلْمُوتَ لِلَّهِ اِنْ تَلْقَىٰ مِرَادَکَ
فَاَصْدَحۡ بِمَا اَنْتَ مَلَكُومٌ وَ مَا مَوْرُکُ نَاجِیۡا وَ بَايَدُكُمَا لِنَبِیِّ مَرَدٍ وَ اَلْحَمْدُ
و دست از جان برداريم پس تو را پنجه از جانب خدا مامودي با حكم كن
كه بجان در اطاعت او مي كوشيم اي برادران و اي محبان چون
اهل بيت رسالت و ذريه شاه ولايت در شب عاشورا ميتلا
بخوب و اندوه بودند بر شيعيان لازم است كه با يثيان موافقت
نمايند و يتوسم درين شب محزون و غمناك باشند و درين
شب اسك حشرت از دیده هاي بارند فانه در مصلحت بيد
التهدي از بنسب بارند و ان شب بكريه و يقرادي ايا كنند
و خواب از دیده خود دور نمايند اَيُّ دَلِيلٍ قَتَلَ اَسْمَٰهَیۡمَ

ای دیده قوهم از مژه خوبا بهر نشان باشی بی ز منم غم منشین در شب
عاشق مره تا صبح چه مرغان چمن مر سید خون باشی زین تمزید غافل
مژه بر هم منده امشب بادیده عبرت سیوا نجم نگران باشی ایام عقوبت
خواموش شده دین چون لعل چه باقوت زخوش حیران باشی چون
شمع الدین خفت عظمی امشب ایستاده دل سوخته است و نشان باشی اه
مِنْ لَيْلَةٍ تَنْقَطِعُ فِي يَوْمِهَا أَعْضَاءُ سَائِلَاتِ الْأَنْبَاءِ اه از شبی که در روز
ان شب پایداره میشود اعضای آفایان مردمان اه مِنْ لَيْلَةٍ تَقْتُلُ
فِي يَوْمِهَا أَمْثَالَ الْأَنْبَاءِ اه از شبی که کشته میشود در روزان
امینان دین اسلام اه مِنْ لَيْلَةٍ يَسْتَوْدِعُ الْحَيْنَ فِيهَا الْأَهْلَ وَالْأَقْرَبَ
اه از شبی که دران شب حضرت امام حسین اهل و اقارب خود را
وداع مینمود اه مِنْ لَيْلَةٍ تَضْرَعُ فِيهَا بِالْمَنَاجَاتِ وَالِدَعَايِ اه از شبی
امام حسین پیوسته دران شب بدعا و عبادت و مناجات احادیث
مغول بود امشب سب وصیت آل بهر است امشب شب و داع شهید
پیر است امشب سرور سید تقی عَلَيْهِ السَّلَام حسین در خیمگاه شبنم لب آب
کوثر است از غصه مفارقت جبران خویش امشب سرور سینه ز
مکد راست از لهر اهل بیت همین امشب دگر دیدار آخرین شعبه
میسراست مخوشا بحال تبعائی که در شب عاشورا شرفیاب استان
سیدالشهدا میباشند و انحضرت را در دوزخ مظهره او زیارت مینمایند

و مانند پروانه بگردش میگردند و مانند ابرو بر سر قبر مطهر
ان امام اجزاء اشک اندیده می بارند و ناله و حسینه و وایسته
بهرش برین میسازند و بار و اح مقدسین و ملک علیین محسوس
و زیارت و عزیت آنحضرت مشغولند و آن شب را پیوسته بیدارند
و مانند شمع منازع سوزان و اشک بار می نشینند از جوش که به
ناله و آسمان می اندازند و انزوی و فغان و لوله در زمین و زمان
می افکنند از امام بجو اهل امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که
در شب عاشق و ازده قبر شریف آنحضرت باشد و او را زیارت کند
در روز قیامت بخون خود آلوده بهیئت شهدای که بلا در میان
ایمان محسوس شود و هر که در شب عاشق آنحضرت و زیارت کند
چنان باشد که در پیش روی آنحضرت شهید شده باشد پس ای پادشاه
جمع کنید که درین شب زیارت آنحضرت را دریابید و چون درین شب بیان
که جلا در اندوه محنت بودند روایت که محبتان در عیش و راحت باشند
بلکه باید خال غم بر رخ و دینند و در خاکس غرق شوند و گویان و آلاله
آن شب را بصباح رسانند • امشب شب وداع سلیمان که بد است •
فر و از روی رحم خاص کبیاست • امشب وداع اهل حم میکند حسین
فر و افغان ناله بصحرا که بد است • امشب حسنی شنبه بخیر جواب گفت •
یکی خواهر این وصیت لغز و اعماق • امشب بود بنزد قوم همان برادرت •

فردا شهید تیغ خیا در ده خلاست • امشب بتو سفارش اطفال میکنم
 فردا سیکندری بدان جور اشقیاسته امشب عنایت است وصال شاد کرده
 فردا علی اکبر من گستر خفاست • امشب شسته حضرت عباس در دره
 فردا دوست او ذوق از تیغ کین جدا **مطلب در کیفیت احوال شب عاشورا**
 منقول است که چون قرقه العین حضرت رسالت و شکو فرمال
 امامت و شهید راه اطاعت غریب عمره کربلا و سیدالشهدی
 دل و جان سید ثقلین حضرت امام حسین شب عاشورا که شب جمعه بود
 از استغیای امت بجهت و داع عبادت جناب احدیت مهدت
 طپید ایادان شب انحضرت و اهل بیت و اصحاب او بچرخان بودند
 و بچرخان عبادت پروردگار میکردند و بچرخان یکدیگر او داع منموندند
کلام کلام جمع نمود شدند جدم غریبان دوران خان بکر شمع قدش
 جمع هم بر دانه مسافران و یاد بلا دوران دران شب تا وزند حلقم غم
 که ان امام کبار حضرت امام زین العابدین میفرماید که من دوران
 وقت پیا و بوم و قوت و فتا و ندانم از ضعف خود را بر زمین کیست
 تا آخرت انحضرت رسیدم شنیدم که انجناب باصحاب خود میفرمود
 که اَیُّیَ عَلَیْهِ اللَّهُ أَحْسَنُ النَّبَیِّ وَ أَحَدُهُ عَلَی السَّارِ وَ الْقَصْرِیَّ شَنَا
 میکنم بخدا اینکو ترین بنا و حد میکنم او را بر شدت و زحما و نعمت
 و بلا پروردگار و اقر احد میکنم با کبر ما را کنایه داشتی نه نبوت و قر

این داستان حضرت مسعود را
 و غریب کربلا را آن شب عاشورا

و با ما تسلیم کردی و دین خود را ب ما عطا کردی و ما دادید هائی بنیای
و گوشه های ششوا و لهای باغور و ضیاء تجددی پس بگردان ما را از
شکر کنندگان اما بعد بد رستی که من نمیدانم اصحابی و فادار و
لبر از اصحاب خود و نه اهل بیت نیکوتر و حق شناس تر از اهل بیت
خود فَإِنَّكُمْ أَلَلَهُ عَنِّي حِينَئِذٍ بخدا شما را از جانب من خجسته
گذاشت کند آگاه باشید که من گمان ندارم که روفی از برای
ما مانده باشد و از خجسته اعدا نجات یابیم و بدانید که من هم
مرخص گزدم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و از شاقو قع یابید
ندارم و حالا گفتم بِئْسَ مَا دَخَلْتُمْ فِيهِ چه جای که میخواهید
و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت را بکشد و درین تاویلی
شب متفرق شوید و بشهرها خود بروید که این قوم مرا طلب
کنند و با من کا و دارند چون پیاوند یگویی یا طلب نمیکند من
شدم غرقه کوای همان بد که شما گسستی خود بسلامت میوسا حد
دانید از استماع این سخنان جاءوا و اولاد عباس علم
از جابر خواست و باقی برادران و فرزندان انحضرت و در پس
عبد الله بن جعفر با عباس متابعت کرده گفتند ما چرا از توجیر می شویم این کا و میکنیم و
دست از تو بر می داریم بچهار آن میکنیم که بعد از تو زنده باشیم
خدا هر کس بماند ان روز که بعد از تو زنده باشیم دست از

و حضرت فاطمه زهرا را در آن
نرفتم تا دم رفتن زنده در آن
از حد حیات خارج نایم
مخفی که او او برید و در آن

از یاری تو بر خیزد ایم و جان خود را فدای تو میکنیم . دو کشتن از تو
بر ما بیکسان تلخ است تلخ . نه ندی بعد از تو برواد جهان تلخ است تلخ .
چی عه عینی که در دلت قفا تو شیم مای تو بر ما ایتم لب تشنگان تلخ
تلخ . پس ن امام مظلوم با و لاد عقید گفت که شما دست مسلم شما را
براست و من شما را مریضی کی ما ندیم لهر جا که خواهید بروید ان سعاد
قندلن گفتند ای فرزند رسول خدا من چه می گویند با هر گاه شیخ بزرگ
وید و فرزند بهتر بن امام خود و فرزند پیغمبر خود را یاری نکنیم و دیار
بی او نیزه و شمشیر کا ب نییم نه بخل اسو کند که از تو جدا میشوند
تا بهی جا که تو می روی برویم و جان خود را فدای جان تو کنیم و خون
خود را فدای خون تو کرد اینم و حق تو را و ما نیتم لعنت خدا بر زندگانی بعد
انچون تو مای فرزند انان روز که مای تو با نیتم و ز آذ و زوت
عمر بحیرت گذاریم پس مسلم بن عوف سجم برخواست و گفت ایادست از یاری
تو بر میداریم و حال انکه دشمنان بنوا حاطه کرده اند و تو در میان گرفت
اند و اکی حینی کنیم تو برود و کار چه قدر خواهیم آورد نه بخل اسو کند
که از تو جدا میشوند تا بنهای خود را در بنهای دشمنان تو فرو برید
و ما دستم شمشیر و دست ما است و ما از مخالفان تو بر می آوری
و اکی حین بر ندانستیم که با ایشان محاربه کنیم با ایشان جلد
خواهیم کرد و دست از یاد می تو بر میداریم تا خدا بداند که حرمت

پنجه اوراد در حق تو مراعات کرده ایم و بخدا سوگند که اگر بدانیم که ۲
هفتاد مرتبه کشته میشویم و سوخته میشویم و خاکستر ما را بر باد ۲
میدهند از تو جدا نمیشویم. عاشق تایت قدم آن کس بود کن کوی
دوست عد و نکرند آن شمشیر بارد بر سرش پس چگونهم از تو جدا شویم
و حال آنکه بدیده کشته شدن است و بعد از آن سعادت ابدی آخرت
که نهایت ندارد پس زهیرین قین برخواست و گفت بخدا سوگند
که من راضیم که هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و باز کشته
شوم و هزار جان فدای تو و اهل بیت تو کنم ای کاش مرا هزار
حاف می بودی همان هم را فدای ذرات می ساختی. و باقی اصحاب با وفا
ازین قبیل سخنان گفتند و اظهار حاجت فسانی نمودند و حضرت ایشان
را مکرم و ولایت کرد و آن وقت آن حضرت جایهای ایشان را در بهشت
با ایشان نمود و خور و قصور و بغیم موفور خود را مشاهده
نمودند و قین ایشان زیاده کردید و باین سبب الم یمنه و شمشیر
و تیغ با ایشان نمی نمود و شربت شهادت بر ایشان کمر بود
مرویت که در آن شب آن امام مظلوم امر نمود خیمهای حرم را
متصل بیکدیگر بیا کردند و بر دروازه ها خندقی کردند و از بهر
پس کردند که جزء از یک طرف باشد و حضرت علی اکبر را با سی سوار
بیت پیاده فرستاد و چرخه مشک آب با نهایت خوف و بیم

اورند امام حسین اهل بیت و اصحاب را لمر نمود که برخیزید
و ازین آب پاشا میدگر اخ تو شربت است و وضو بکنید و غسل
کنید و جامه های خود را بشوید که گفته ای شما خواهد بود و تمام
آن شب را بعبادت و دعا و تلاوت و تضرع و مناجات میرا
ورند و صلاهی تلاوت و عبادت از تسکین سعادت آن نورزید
خیر البشربند بود صلاهی او را واد کار در کنبه واری اندا
خند و با واد تکبیر و تهلیل کو سسکنان افلاک را پر می
ما خند **نظم** چون شمع مومنان هر شب زنده داشتند با سینه ها
سوقه و بیم اشکبار **شوق** لقای لم بزنی جلد را بر **با واد**
با نیافد بر کاه کور کاد **وسید** الشهدا در آن شب کاهی در رکوع
و کاهی در سجود و داع عبادت پروردگار می نمود و گاه اهل بیت
خود را وصیت می فرمود در آن شب از غم طغیان خود امام حسین
نرسیده آه روان کوی اشک از عینین **بی** نیاز زدی صلوة بر **معبود**
کهی قیام نمودی و کمر رکوع سجود **کهی** قتل خود ان شاه دینی جزو **میداد**
کهی تپتی او را در برید و **میداد** **کهی** بزینب غدیره در وصیت بود **د**
کهی ~~میداد~~ **بیان** حدیث فراق میفرموده امام عباد و سید
سجدا و امام زین العابدین **م** میفرماید که در آن شب مرض
بر من استیلا یافته بود و غم من زینب خواتون بر پرستاری

من مشغول بود و پیدان بر کوهام در خیمه دیگر بود و من لای
ابوذر در خدمت آن سرور بودم حضرت اسلمی حویب را ترتیب میداد
و در مقام یاسا زور بنا و حب لغای حقیقتا این استعاضی فرمود
یا دهراتِ لک من خلیل کم لک بالاشراف و لا صید من
صاحب و طالب قیتل ای روزگار ناپایدار اف باد بر
تو که هرگز و فاکتد بهیچ دوست و یار چه بسیار مصاحب و یار
که در هر شهر و دیار یقینا دری نظم تو ای بخونه بهیچ آشنا و فاکتد
بد و ستان و حیان بخیر حقیقتا مصاحبان تو در هر دیار درامند
ذو سترد جفای تو جمله در ستمند و الله لا یمنع بالبدید و ایما
الامر الی جلیل و کل حی سالد سید روزگار خوشنود از بهیچ کس
بدل را نمی خیشود و باد کشت هر لبوب خداوند خلیل و هر فزنده
زاراچی که من میروم در پیش است حضرت امام زین العابدین ۲
گوید که من چون استعاضی محنت آنرا دان پیدان بر کوه خود میشد
داختم که بلیم نازل شده و آن سرور دین بجهادت داده و این سبب
حال بر من متغیر شد و کریم بر من زور آورد و آب دیده ام فروخت
لیکن بجهت منظر این شان صبر کردم و اما عمام زنیب خوا تو
پیل بچه او شنید بچه داس شنیدم بودم و او چون زن بود و آن
شان زنان آنست که دمیق القلب میباشند و دل نازک دارند

وکم طاقتند عمامه تنافست که خود داری کند بی تاب شد و از جابر خواست
 و یار پنهان جامه خود را می کشید و دید تا نجی دست انحضرت رسید فرمود برافرا
 که وَاللَّاهُ كَأَشْرَفَ مِنْ شَرِّ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ و این قول باین حال نمی دهم
الْيَوْمَ مَاتَ أَبِي فَاطِمَةُ وَآلِي عَلِيٍّ وَاجْتَمَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَا
حَقِيقَةُ الْمَاضِي وَتَمَامُ الْبَاقِي امروز مادر و فاطمه زهرا از دنیا رفتند
 و پدر علی مرتضی شهید شده و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
 یادگار و قهرمان و پناه با دشمنان و مادیان خود نا امید میگردانی
 ان امام مظلوم از اخطراب پره کیان سرادق عصمت طرات عبودیت
 از دیده حقیقت پس بادی و فرمود ای خواهر بلحیان برای رحم و بره
 بادی پیش خود کوفت و شیطان را بر خود تسلط مده و بر قضای خدا
 صبر کن و میگویم و میفرمود لَوْ تَرَكَ الْقَطْلَ لَسَأَلْتُ بَعْضَ الْخَوَاصِّ
 اگر مرا بستراحت می گذاشتند خود را به کلیم نمی گذاشتم زنیب
 گفت این بستر دل مادی بدیدی آورد که راه چاره از تو منقطع گردیده
 و بناچار در شریک اکل و مرئی نویسی و مادی غریب بیکس در میان
 دشمنان بی گذاری پس دستهای خود بلند کرد و صورت خود را
 خراشید و مقنعه از سر برداشت و گریان خود را چاک زد و
 و پهلوش افتاد امام غریب برخواست و آب بر روی خواهر خود ریخت
 چون بهوش آمد انحضرت فرمود ای خواهر اینک آخر از خدا آید

و بقضای حقتعالی و اضی بایش و بدل آنکه همه اهل ذمین شریعت
ناگوار مرد و خواهند چسید و اهل آسمان باقی نمانند و بجز ذات
مقدس حقتعالی هم چیزی در معرض فنا و زوالست همه را میمیراند و بعد از
مردن مبعوث میگرداند و او متفر است در بقای این مردم و بر دامن
که شهید شدند هم از من بهتر بودند و حضرت رسول خدا که اشرف خلائق
بود در دنیا ماند و برای باقی رحمت نمود و بسیاری ازین مواظف
پسندیدن برای خواهر خود پان نمود پس وصیت نمود که ای خواهر گرامی
تو را بخدا قسم میدهم که چون من از تیغ خوا شهید شوم و بعالم یقار و رحمت کنم
کوبان چاک میکند و روی غمناک شود و او بدلا گوید پس اهل بیت محبت
دانی الحمد تسبی داد و تحبب اسباب سفر آخرت راست کرد و فرمود که
طنا بهای خیمها را در میاب یکدیگر بکنند و راه تردد را از میان
خیمها سد و کردند و خندق را دور خیمها پیر از همینم کردند
و سید الشهدای بهکان خود آمد و در تمام ان شب بنیاد و استغفار
و دعا و تضرع بد کرد و حقتعالی مشغول بودند و همچنین اصحاب پیوسته
بنیاد و دعا و استغفار داشتند و چون وقت سحر شد
از پطیان آسمان آوازی برآمد که یا حیل الله اگر کبوتر ای لشکر خدا سوار
شوید که هنگام رحلت برای آخرت است • سحرگاه بکوش آید
این ندا آمده که هان وقت رحیل کاروان گرد آمد • شهادت را

شويد آماده انجیل خراجوان که هنگام رجوع بادگاه کبیرا آمد
ام کلثوم چو ناین صدائید جو شان و غروشان بخیم امام حسین
آمد و گفت ای پادشاه عزیز این صدائیدی **نخا** و **نخا** و **نخا** و **نخا**
نهاد و گفت ای شهریار دین شنیدی این صدائی که در این یوم **لا آمد**
انجیاب فرمود آدی شنیدم و ازین عجب تر غم دیدم پیش ازین
یک ساعت بخواب رفتم در واقع دیدم که سکان چند برین **کند** در میان
انها سه ایلقی بود که زیاده از دیگران بر من حمله میکرد و از هر خشنایان
بود کان مارم که قاتل من باشد در آتشا بودم که ناگاه **بدر** من بداد شد
و گفت یا بنی ای من فرزند من وای شهید **انجیل** وای مظلوم تی من فرزند
من اینک ساکنان عالم بالا و مقربان ملا **اعلا** با استقبال تو آمده اند
و انتظار تو می کنند چه کن تا امشب نزد من افتاد **کج** و **کج** و **کج** و **کج**
میگفت **پی** تا تو در جبهه گاه **خلد** برین **بیا** الی ان در **شک** است چشم
حورالعین **ز** حسرت لب **خک** تو چشمه کو **ر** مکر است و مدامس
ز موج چنین بحیرین **و** همراه **جد**م فرستاده **بود** انحضرت فرمود ای حسین
این فرستاده است از آسمان فرود آمده باشی که چو تو
شهید شوی خوب تو را درین شیشه کند و با آسمان بود چو اهل
بیت **بدر** خود جمع نمود و اولاد و فرزندان خود را می بوسید
و در بسینه ایشان میمالید و از دل پیر خوب زانو و سینه مالید

و میگفت ای جگرگو سکان من دلم بر شما می سوزد که هنوز وقت
نیمی شما نیست و با آنکه غریبید یتیم خواهید شد از کلمات جانفرو
آن حضرت خروش و فغان از اهل بیت برآمد و کسی صبر و سکون
ایشان در غرقا ب اضطراب افتاد و چنان شورشی برداشتند
که دل قدسیان و برادرش حرمت گذاشتند و زمین و زمان را سوختند
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم **میایم پنج از مشکات نشتم در انجیر**
در مع رهنما شورا واقع شد از امام مجتبی **بسم الله الرحمن الرحیم**
نحمدک اللهم یا من اعظم رزقنا علی صاحب الوتریم انفاضه
و المصیتم القادریم یلیل الجنود و کثیر العنود طویل التوکل و البیروز
و الفیتل فی طاعة المعبود السید السعید و الامام الرئید رافع
عماد الدین و فاعل الکفره الطاعین و قاتل النجرة و المکذبین
الذی الی مرضات الله مولانا ابی عبد الله علیه السلام
و شکرت یا من از هب عنا دین الخطاء بالبکاء علی سید الشهداء
و شهید الحفاء و امناد عن الماء المسلوب العراء و المترمل
بالدماء الذی اقیم علیه المانه فی علا علیین و کظم
علیه فیها حور العین بکثر السموات و سکنها و الجبال و حرا
نها و الارض و قيعانها و البحار و حیاتها و مکة و نبیاتها
و الجنایات و ولایاتها و آیتها و المقام و المیزان

وَالْحَطِيمُ وَنَزِيمُ وَالسَّيْرِ الْمُعْطَدُ وَالنَّجْمُ الطُّوَالِغُ وَالْبُرُوقُ النَّوَاعِ
وَالرَّعُودُ الْقَوَاقِعُ وَالرَّيَاحُ الزَّعَازِعُ وَالْقَبْرُ الْمَوْجِعُ وَالْأَنْفَالُ
الرَّوَاقِعُ السَّلَامُ عَلَى الْمَثَلِ بِاللَّهْمَاءِ السَّلَامُ عَلَى مَهْتَرِكِ الْجَنَائِ السَّلَامُ عَلَى
خَاسِرِ صَحَابِ الْكُسَايِرِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فصل در غیب بگویم و قولی
وَأَحْسِبًا وَأَحْسِبِينَ مَدَّجَتْ دُمُوعٌ عَيْنَ فِي مَصْنِعَةِ الْحَيْنِ
شمن ابرای قمرین به ای وای از مصیبت چنین که اسکا های دیدها در مصیبت
او جاری گردید و آن امام مظلوم افتاده بود
يَا ذِيحَا بِالْقَفَا يَا طَرِيقًا فِي الْفَلَا جِيءُكَ فَوْقَ النَّارِ وَأَسْأَلُكَ
فَوْقَ الْقَفَا ای ذیح که سر تو را از قفا بریدند و تو را در میان
افکندند تن پیر تو بر روی خاک افتاده بود و سر مبارک تو را بر تیره
کرده بودند يَا قَتِيلًا بِالسَّهَامِ يَا شَهِيدًا مُسْتَظَامًا بِإِمَامِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ
تو بکی فدا الْعَامِ ای کشته تیرهای جفا و ای شهید کشته بکریه
ای امام فرزندان ابرها در مصیبت تو کمر بستند يَا شَهِيدًا يَا شَهِيدًا قَطَعُوا
مِنْكَ التَّوْبَةَ وَضَعَوْكَ بِالِالصَّعِيدِ لَعْنَةُ اللَّهِ يُزِيدُ إِي شَهِيدًا تَبَعَ
حجالت که زکاهی حلقه تو را بریدند و تو را بر خاک کی جلا تراشتند و تو
تو ندانست خدای زید یحیا و يَا غَرْبًا يَا غَرْبًا أَنْتَ عَرَابِيٌّ
سلیبی صَادَ بِسَبْكَ خَضِيبُكَ خَدَّكَ الْبَصِيرَاتُ رَبِّكَ إِي غَرْبِ
کوبلا بدن مبارک تو برهنه تو و لباس تو را در یوه بود ند

و در شهر مبارک تو با بخون خضاب شد و روی بتود تو بجای مالید
شد سیدی روحی فدای لیستی کنت و قال عالمه شمر انا و لیست
اذا ای آقا ی من روح من فدای تو با دای کاش من جان خود را
در راه تو میدادم در حالی که شمر بجا بند قوان و بشیر خود سر مبارک
تو را جدای کرد یا حبیب المصطفی یا ایسر المظفی یا بن جبرئیل
یا آخ البیط الرضا ی حبیب دل مصطفی وای ایسر جان مرتضی وای
فردن سیده النسای برادر وسط بغیر حسن مختی یا شفیع الحرمین
یا ذبیح الکافرین یا امام المومنین یا شهید المسلمین یا شفیع کبر
کاران وای کشته جفای کافران وای مام مؤمنان وای شهید بیغ
شرکان و احینا و امام انت مقتول النمام محو ک بالو غایم و المقتول
و احیناه و امام تو کشته ستم لیمان و تو که تو بر خاک
انداختند وای از صفت مقتدای مردمان و الحاد القیوم و سکنه
النبیم حی طاهر ایم و خطا مطهر ایم وای زما ید بمادر
سکنه ایم کی قتل که جما وید در ایخته و امخا انهای و از هم
دختر شدای بجتماع سرای مخت وای سیم پوشان مخف مید
غزای کیت که دختر های پن نور شیعان درد کشته و عباد
غم یر خاط محبتان نشته صغیر و کبیر و ضیع و شریف زبان
و مردان و پیران و جوانان چون مرغ یم بمیل سریال اندوه

برده و کردن خود را از غم کج خم نموده و پیرزده می باشند و جامه
سیاه عزا در بر کرده و در مجاد غم غوطه و رنگ دیده اند و سحر بباله
فر و برده اند چه شد که عرصه عالم لبالب از غم **شده** نهال عیش و خلاق
چه نخل ماتم شد چه شد که خواطر پیر جوان پریشان گشت چه
که وضع و ضیع و شرف در گم شد ملال لازم احوال شیعیان گردید
صنیر صاف در روان ملازم غم شد عظیم حادثه بر روی داده در آن **وقت**
که از تحمل آن بیت آسمان خم شده سیاه پوش شد نداهل آسمان و زمین
چه وحشت است عزیزان مگر محرم شد بلو هلال غم از شرق ملال
نجم ثابت و ستاره جو یخون بکشد ادبی ماه محرم است
و زمان اندوه و ماتم است در بنیاه ارواح اربابا و اولیا و ائمه
هدی و ملائکه ارض و سما قرین غم و الم است حضرت امام
رضا علیه السلام در حدیثی فرمودند که پدایم چون ماه محرم مفضل
می شد کسی که حضرت را خندان نمی دید و اندوه **مهر** و خون بر او
عالب می گردید و چون روز دهم محرم می شد روز مصیبت و کیم
و اندوه او بود و میفرمود **هَذَا لَدَيْهِ قَتْلُ فِيهِ الْحَسَنِ** امر فرود
ذیت که حسین م شهید شد است بر شیعیان لازم است که در این
ایام غم انجام در خزان و اندوه با اقایای خود موافقت نمایند
و بدعای امام حسین است که بخین از دیده بیارند که باعث
محو سبب است و دفع درجات آثبات است و خدا و رسول خدا
کریم

کریم کنندگان حسین را دوست می دارند . دلی که نیست ز دلخ حسین
قرین مدال و کجا به چلو و خود جا دهند نیکاش . به بهر نفس کسی غلام
ز کوفین ماتم . چهار در کمر آسانیت شرفاش . صاحب بن عباد
گوید مَنْعُوا الْحُسَيْنَ الْمَاءَ وَهُوَ جَاهِدٌ . فی کربلا فتح کونج المعول
منع کردن حسین را در محرابی کربلا از آب فرات و بجناب قسم در
جهاد میگویند فِي سَبْعَةِ فَرَسَاتٍ بر آنحضرت با کوار بلند که کن
مَنْعُوهُ أَعَذَبَ مِنْهُ لِرَدِّهِ فِي النَّارِ او حتم منهل . منع کردند
حسین را از نهر فرات که کوارترین و بهترین آبهاست و در فرای
قیامت آن اشقیاء در جهنم بر کوارترین و بدترین آبها وارد
خواهند کرد که آن حیم جهنم باشند وَيَبْقَى السَّقَاجُ حَكْمًا فِي
أَهْلِ حِجَّةٍ عَلَى الْفَلَاحِ بِفَرَسَةٍ وَتَجِدُ و فرزدان کسانیکم
سعد ایشان ریختن خونهاست ظلم کردند بر من و تعجل بر کسانیکم
مردم را بر سعاد می بخوانند و نماز را پایی می دارند تَكَلَّتْ
الْأُمِّيُّ ابْنُ النَّبِيِّ صَاحِبًا . هُوَ النَّبِيُّ الْخَيْرُ خَيْرُ مُبَدِّلٍ . و لا آتی نائی
نا بکار فرزند این ستمکار چو بجهانیند بِوَدَّهَا لِيْ كَيْفَ يَحْرِي
بِوَسْكَاهِ بهترین انبیا است تَمْضِيْ بِنَوَاهِدٍ . سَيُوفُ الْهِنْدِ
فی اوداج او لا و الیاتی و تعلی . او لا دهند بمشیمی های هندی
خود رکهای خلق او لا و پیغمبر را قطع می کنند و بر سر تن میارند

ثَا حَتَّ ملائكة السماء لِقَاتِهِمْ وَبَكَوا فَقَدْ سَقُوا كَأْسَ الْوَسْوَاسِ
 ملائكة آسمانها از قتل او لادرسول فوج کردند و گریستند و جامه
 اندوه و غم نوشیدند فَادْبَى الْبَكَاءُ عَلَى الزَّوْجَانِ حُلَلًا وَالْحَيْكَلُ
 بعد الطَّفِ عَزَّوَجَلَّ كِي يَرَا بَرَّو زَكَر حِلَالِ عِيْنِيْمِ وَخُنْدِ يِلْدِ
 بعد از واقعه که بلا حلال نیست فصل در شرافت کی بلا و فرات و این
وقت نفی علی علیه السلام بزین کربلا در محفی نماید که زمین کی بلا نیفایل چند
بعد معرفت
 از باقی زمینها اختصار یافته و هم چنین آب فرات از سایر
 آنها نهایت امتیاز دارد زمین کی بلا محل امن و امان و تربت سید
 لشهدی در دهها دره ها و رودخانه اش در پناه مستندان و بیم
 او موضع امتحانیت دعاها و خسته دلان است دست خالی بر
نمیگردد دعا از رودخانه اش ملاستان سائلان را کعبه حاجت
رسانست کو را که روشن شود در رودخانه اش بنوع عجب کا حایم
خاست مالا مال از نور خداست بیاختن لبی بجهت تو که خدا و مهر
بجهت سایدن جبهه ها دلیل بر شرافت خالو کی بلاست عجب
بلند پهریت در گشت که در است و زنجیر انجم و از مهر کی بلا شود
علوم تربت و قدر و نکر که کنند بجای که در که او سجده خدا میچند
برویت که هر که از کسی رسد و یا از راه خوفناکی رود چون از آن
تربت همراه او باشد از هر غمها فارغ است و آب آیتین افضل اهل است

و آب لعنت در آن داخل میشود لعنت خدا بر کسی که چنین آب پسندد
 را از فرزند برکنی و پیغمبر خود منع کردند و آن تنگی زبان انحضرت
 بکام چسبیده بود و اهل بیت انحضرت نیز از عطش بیتاب گردیده بودند
 چو افراست از بحالت انحضرت معدوم نگردید شاید از شرم ساری
 آب شده باشد. سوز دل اهل بیت از افراست با و چو نداد بنیاد
 فرات عای کاغش که من ببرد بای بودم. تا میگویم نکید ایچا و فرات
 نظر بویصیت انحضرت شیعیان باید در چنین آب نوبستند یا دان
 لب تشنه انحضرت کنند و بر آنجا که انحضرت را کشند و آب بر روی
 او بیند لعنت نمایند منقولست که هر مومنی که یلوم اب بنحو
 و ان حضرت را یاد کند چندین هزار حسنه بر او می نویسد و
 چندین هزار سیئه از نامبر خدا و محو شود. و يَقْتُلُ ظُلُمًا نَاجِسًا يَبْكُ بِلَالًا
 وَ فِي بَيْتِ عَفْوٍ مِنْ اَنَا مِلَّةً بِحُجْرَةٍ اِلَّا اَكْتَسَبَ يَشُو حِينَ دُرُكٍ بِلَالًا وَ حَالِ اَكْمَر
 در هر آنکست او را بایستی است از آب و حاجتی که در هر حال و ظاهر کردن
 چشمها در دست محض نمایی او آسان است وَ اَللّٰهُ اَسْلَافِي عَلَى الْخَوْضِ
فِي عَمَةٍ وَ فِي عَمَةٍ مَاءُ الْحَيَاةِ لَهَا مَهْرٌ كَجَادِ وَ اسْتَ که حسین را تشنه
 شهید کنند و حال اکبر بد را و فریادی قیامت ساقی کوثر است و آب
 در بالا مهر فاطمه را و است. بر لب رود علی آب و لجوی فرات
 بسته شد زان روز با و افتاده آب از دیدن ها است و قتی که ع

تشنه

بالشکی خود با امام حسین ملاقات کرد انحضرت اثنا و تسکی در ایشان
 دید امر کرد تا ایشان را آب دادند و خرقه نفسی شریف بایشان میداد
 و ایشان در دوزخ عاصور با آنکه می دیدند که تسکی با امام حسین
 و اهل و طفال غلبه کرد قطره آب بایشان بچایندند پیوسته قمر
 بنی امیه را عادت این بود معاویه لعین در چنگ صفین که آب را
 متصرف شد از لشکر امیر مؤمنان را منع نمود و چون حضرت
 امیر آب را در تصرف خود در آورد از آن اشقیاء مضایقه فرمود و مکتوب
 حیدر صفدر اشقیای بنی امیه و غیره را در حرب بدست می آورد
 و درهای که و آن کرده پی آورد در صوای که بداد فرزندان او امام حسین
 جوی چند آوردند در ظلم و ستم کوی تاهی نکردند نا آنکه او را شهید کردند
 از ظلم بدین خلافت شهید گشت **فرزند ارجمند حبیب خدا حسین** بر
 سر جای **خلد برین نقد جان بکف** **درد بر مناع عیش جهان نیست با**
حسین صاحب موصول المهمم از بعضی از موثقین نقل شده
 که سچی حضرت امیرالمؤمنین را بخواب دیدم عرض کردم یا امیرالمؤمنین
 چون شما مکه را فتح کردید منادی فرمودید که هر که داخل خانه
 سفیان شود کسی را باو کادی نباشد و خانه او را مأمون
 کرد ایندی و باعتبار خردیشی با وجود ناخوشی های باطنی او را
 باین اکرام سرفراز ساختید و فرزند تو حسین در کربلا از حیای

بنی پدید شهید گردید و با و لا در عتبات او رسید ازال ابو سفیان
ظالمی که نتوان شنید حضرت مود که مایه این دو فرقه و این الصغی شاعر ملقب
سبها ب الدین بنظم آورده بود و آنو بشنو دای کی بد که من از خواب
پیدا شدم و متفکر بودم پس بخانه ان سماع رفتم خواب خود را نقل
کردم ان مرد سماعی کسید و خطرات اشک از دیده بارید و فرمود
باد کرد که من این ایثار اسب کفتم و هنوز برای کسی نخوانده ام
ایات اینست مَلَكًا كَانَ الْعَفْوُ مَنَاحِيَةً فَلَمَّا مَلَكَتْ سَال
بِالْزَمِ أَبْطَحُ یعنی ماله سارا بدست او دیم چون عفو داد و ظالم
ما بود از سارا گذشتیم و چون سارا ما را بخنک آوردید بِهِ عَم
سِلْهَائِي خُونِ جَارِي كُودِيدٍ وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأَسَادِي و طال ما
عَدَاوَنَا عَنِ الْأَسْرِ تَقَفَّ وَتَصَفَّحَ شاکستن کسانی که این
سارندند حلال میدانند و ما پیوسته اسیران خود را عفو می کردیم
و از جریمه ایان می گذشتیم وَحَبَّكُمُ هَذَا التَّقَاؤُتُ بَيْنَنَا وَكُلِّ
إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْصَحُ اگر هیچ تفاوتی در میان ما و سارا نباشد
هیچ تفاوت کافی است که کشتی شما اسیران خود را بدید بر شقاوت
و کفر اچوست و رها کردن و عفو کردن ما ایشان را دلیل بر لطافتی
و نیکویی ما است ع از کوفه ها برون تراد که درواست مای بر
دران میدانم این قوم بی دین در قیامت نزد رب العالمین چه

عذری آورند و جواب محمد مصطفی و علی بن ابی طالب می گویند
 که با نور دیده ایشان حسین این همه ظلم بستم کردند و اگر کسی نامل کند
 می داند که اندوه رسول خدا و علی بن ابی طالب را چه می گویند که با نور دیده
 ایشان حسین این همه ظلم بستم کردند و اگر کسی نامل کند می داند که اندوه
 رسول خدا و علی بن ابی طالب را چه می گویند که با نور دیده
 این عباس روایت کرده که در وقتی که امیر مومنان بعد از صعین
 میفرم من در خدمت آنحضرت بودم چون بنشینوا که در کنار فرات
 هست رسیدیم حضرت با آواز بلند میفرمود که ای ابن عباس کوید
 ای این موضع را می شناسی گفت نه یا امیر المومنین فرمود که اگر این
 موضع را بشناسی چنانچه من می شناسم هر این ازین موضع نخواه
 گذشت تا که ازین شوی چنانچه من گفتم این عباس کوید
 پس آنحضرت زمانی طولانی گوشت تا آنکه ^{میبارید} ریشش شد و اشک بر
 مبارکش فرود ریخت و با هم گریه و انجناب میفرمود اوه اوه
ولال آبی سفیان مائی ولا حوب حوب الشطان واولیا
الکفر اوه اوه مواجه کاوست با ال ابوسفیان مرا چه کار است
 با ال ابوسفیان حوب که شکوهای شیطان و اولیای کفر و عدوینند
 پس فرمود که صبر یا ابا عبد الله فقد لقی ابوک میل الذی تلقی منکم
 صبر کن ای ابا عبد الله ای حسین که پدر تو و خواهد رسید مثل

انچه از بیان تو رسد بپای طلبید و وضو ساخت و نماز بسیار
کرد و بعد از نماز با دهان قمر سخنان میگفت و میگریست پس از حضرت
با ساعی خواب برد چون از خواب بیدار شد گفت ای پسر عباس کجای
گفتم اینجا حاضرم فرمود بخواب و تو را خبر دهم با نچه در نیت در
خواب دیدم گفتم پیوسته دیده تو را استراحت باشد و انچه بینی برای
تو خیر و سعادت باشد فرمود که دیدم ثمرانی چند از آسمان بزیر آمدند
و علمای سفید در دست داشتند و شمشیرها حایل کرده بودند و شمشیری
های ایشان از سفیدی و نور میدرخشید و در دور این زمین خطی
کشیدند پس دیدم که شاخهای این درختان سر به زمین افکند و خوب تازه
در این صحنه موج میزد و همین فرزند و جگر کوش خود را دیدم که در میان
این درختان خون دست و پا میزد و اشتغال میکرد و کسی بغیر از او نمیدید
و آن مردان سفید که از آسمان بزیر آمده بودند میگفتند صَبْرًا اَلَا رَسُوْلُكَ
وَاَلَكُمْ تَقْتُلُوْنَ عَلَى اَيِّ اَشْرَارٍ النَّاسِ جبر کشید ای آل رسول که
شما کشته میشوید بدست بدترین مردم وَهَذِهِ الْجَنَّةُ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ
مُسْتَأْمَدٌ وَالَيْكَ يَهْتَ اَيُّ بُوَعِدَ اللَّهُ لِيَوْمِ مَشَاقَّةٍ پس آن سفید
پوستان نیزه من آمدند و مرا تغریب فرمودند و گفتند يَا اَبَا الْحَسَنِ
اَشْفِرْ فَقَدْ اَقْرَأَ اللَّهُ بِرَمْعَيْنِكَ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
ای ابوالحسن نماز باش که حقیقتا می دیده تو را این روشن خواهند

کرد در روز قیامت پس پیدار شدیم و سوگند یاد میکنم این خدایی
که جان علی در قبضه قدرت او است که خبر داد مرا دستکوی تصدیق
کرده شد حضرت ابوالقاسم رسول خدا ص که من خواهم دید این زمین
و در وقتی که پس و نروم بقتال اهل بیگی که بر من طغیان کنند
و این زمین کی بپلاست که حسین درین زمین مدفون خواهد شد
با هفده هزار فرزندان من و فرزندان فاطمه و اینزمیرم در آسمانها
معرفت و اینزمین را کی بپلا می گویند چنانچه عجم کعبه و حریم
و بیت المقدس را نام میبرند پس فرمود یا بن عباس طلب کن در این
محل ~~ایستاد~~ ایستاد ~~خدا~~ ایستاد سوگند که هرگز دروغ نگویم و دروغ
از رسول خدا شنیده ام و مرا خبر داده است که درین محل ایستاد
خواهم دید که زکریا ایستاد شده بر نعل ذعفران این عباس گفت
گفت که طلب کردم و آن ایستاد را مجتمع یافتیم بوضعی که حضرت فرموده
بود پس ندا کردم که یا امیرالمؤمنین یافتیم آنها را بوضعی که فرمودی حضرت
فرمود که راست گفتند خدا و رسول پس برخاست و بر عت آمد بیوی
انها و آنها را برداشت و بویید و فرمود این همان است که مرا خبر
داده اند بان ای پسر عباس میدانی که این ایستاد چیست اینها حضرت
علیهی این سریم بویید است در وقتیکه بان محو وارد شده و خواریتی
در دور افتند پیر حضرت عیسی مبارک است و خواریتی کریشند و سب

گروه حضرت را نمی دانستند پس گفتند یا روح الله سبب کرمه چیست
حضرت گفت که نمیدانید که این چه زمین است گفتند نه حضرت فرمود
که این زمینی است که کسب خواهد شد درین زمین فرزندان پیغمبر آخر
الزمان و فرزندان طاهر بتول که شیده مادرین است در اخوان زمان
و در اینجا مدفون خواهد شد خاک این زمین از ملک خوشبخت است
اینکه طیف مبارک آنفرزند شهید است و طیف اینها و اولاد
اینها چنین می باشد این اهوان با من سخن می گویند و مرا خبر
میدهند که درین زمین چرا می کنیم برای شوق تو بیت آنفرزند
مبارک و میگویند که مادرین زمینیم بیکت ال بر کنیز خداوند
عالمیان از شر جانوران و درندگان اینهم پس حضرت عیسی دست کرد
و از آن بگله را برداشت و بویید و فرمود که خوشبختی این بگله
برای خوشبختی کیا هست که ازین زمین مبارک می روید خداوند
خداوند اینها را بر این حالت باقی بدار تا پدران بزرگوار اینها را
ببیند و موجب قیامت او گردد پس حضرت امیر فرمود که اینها را بر این حالت
باقی بدارید تا عایال حضرت تا حال مانده است و بسبب طواریت
فرود شده اند و این زمین کرب و بلا است پس بعد ای بلند فرمود
که ای پسر من که عیسی این برکت مدها قتلان او را و آنها که
اعانت بر قتل آنحضرت خواهند کرد و آنها که یاری او نخواهند

پس بسیار گویت و ما نیز با او گزینیم تا آنکه از بسیاری که بر بود و افتاد
و ساعتی مد هوشش شد و چون بخواست آمد قدری از آن پیکلها گرفت
و در کنار و دای خود بست و امر کرد مرا که قدری از آن در کنار و دای خود
ببستم پس فرمود که ای پسر عباس هرگاه بر بینی که این پیکلها خوب تازه شده
و میزنند بدانکه جگر کوثر من شهید شده است درین زمین این عباس
گفت که من این پیکلها را پیوسته در استین خود بسته بودم و آنها را فقط
مینمودم و زیاده از نازهای واجب خود در آن اهتمام نمی کردم پس
روزی در خانه خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که استنم پر
از خون شده و خون از آن پیکلها جاری شده پس خروش برداردم
گفتم قَدْ قُتِلَ وَاللَّهُ الْحَسِيُّ بخدا قسم که حین کشته شدن و هر که آنی روغ نسید
و هر که مرا خبری نداد که واقع شود چون از خانه بیرون آمدم
دیدم که عبادی مدینه را فرو گرفته است که یکدیگر را نمی توان دید
و قرص آفتاب سرخ شده است مانند طشت خون و دیوارهای مدینه را
سرخ دیدم و گویا خون بر روی دیوار ریخته است پس بخانه برگشتم
و گریان شدم و گفتم بخدا سوگند که حین شهید شده است ناگاه
از ناچه خانه صدای شنیدم و گریانم دیدم که میگفت اَضْبَرُوا لَكَ
الْمَوْتَ قَتَلَ الْقَرْحُ وَالْجَوَلُ نَكَالُ الرِّيحِ الْاَيُّنُ يَكَاذِبُ وَتَحْوِيلُ
صبر کنید ای آل رسول که کشته شدند فرزندان رسول نازل شد روح الایمن

با کویچه و ناله و این پر صدای کویچه آن شخص بلند شد و کویچه من
زیاده کردید و انستم که آنحضرت در آن ساعت شهید شده است و آن
روز دلم محرم بود چون خبر میدنید رسید معلوم شد که آنحضرت
در همان روز شهید شده بود و اینجا عتی که همراه آنحضرت بودند
نقل کردند که ما بعد از شهادت آنحضرت چنین صدائی شنیدیم و کسی
دانی دیدیم و مکان کردیم که حضرت حضر علیه السلام **فصل در خبر دادن**
رسول خدا و علی با آن شهادت امام حسینی مخفی نماند که رسول خدا را
پیشتر از واقعه ها یلمه کرده با خبر داده بودند و این را بر او
اضافه آنحضرت نهاده بودند از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست
که وقتی رسول خدا و رخا نه ام سلمه بود و بام سلمه فرمود که مگر داد
کیا داخل شود بر من پس امام حسینی آمد و او کوک بود ام سلمه
او را نتوانست که منع کند تا آنکه داخل شد و بخدمت پیغمبر خدا رسید
پس ام سلمه نظر از عقب امام حسینی را داخل شد تا گاه دید که امام
حسینی ۳ بر پیشتر چل بر رکوع خود است و پیغمبر خدا کرد بر می کند
و در دست مبارک او چیز است و او را میگرداند پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله فرمود ای ام سلمه خبر بگو از برای من خبر آورده که این
فرزند من کشته میشود و اینست تربیتی که در آن کشته خواهد شد
آن را در نزد خود نگاه دار هر وقت که این تربیت خویش کردی پس

یحقیق که حیدر بن حسین کشته شده است پیام سلمه رضی گفت
 یا رسول الله از حقیقتی سؤال کن که این بلیته را از تو دفع کند
 حضرت فرمود سؤال کنم خدای عز و جل بمن وحی کند که او را بسبب
 شهادت در چه امتی که احدی از مخلوقین بان درجه می دهند و از
 برای او شیعری چند خواهند بود که شفاعت کنند و شفاعت ایشان
 در شود و بدرستی که حضرت مهدی از اولاد او خواهد بود فقط بی
 یون کان من اولیاء الحسین پس خوشا حال کسی که از اولیای حسین
 بوده اند در روز قیامت و از سلمان فادسی رضی الله عنه منقولست
 که مانند در آسمانها ملکی که بخدمت حضرت رسول نیاید و او را
 در غوای امام حسین تعزیت نکوید هم بخدمت آنحضرت آمدند و خود
 دادند آنحضرت را بیوائی که حقیقتاً کشته اوست و کرامت کرده و
 هر یک که می آوردند از برای آنحضرت آن تربت را که آن امام
 مظلوم را در آن تربت بچود و ستم شهید خواهند کرد و هر یکی که می آمدند
 و این جنی می گفتند حضرت میفرمود خداوند بخدول کنان هر که او را
 یادی نکند و بکشد هر که او را بکشد و ذبح کن هر که او را ذبح کند و او
 ایشان را بمطلب خود رسان از حضرت صادق علیه السلام منقولست
 که چون حیوئیل جنو شهادت امام حسین ۳ بر رسول خدا داد آنحضرت
 دست پدر بزرگوارش علی ابن ابی طالب را گرفت و او را با خود

نخلوت بر دود تی یا یکدیگر درین باب سخن گفتند و از واقع
چو کو شمر خود گوید بر ایشان غایب شد و گوید بسیار کوفته و خسته
از هم جدا شد بودند که جبریل امین نازل شد و گفت پروردگار
شما بسلام می رسد و میفرماید که قسم میدهم شما را
که در این مصیبت صبر کنید و طاقت دارید پس ایشان بفرموده
حق تعالی صبر اختیار کردند و او بیلا رسول خدام و علمای مرقی
طاقت امتناع واقع حین نداشتند بفرموده حق تعالی صبر اختیار
ای کاش در کربلا می بودند و لبهای خشکیده و بدن در خون
غلیظه و سر بریده و ارمی دیدند در ظلمت با اعلی از پرده رخ
ناله اب حیات ما شوم کشت حجاب کن شیو حقی و کاد تو بر
خواهش خواست ای شیو خواهی این خون ستاب کن
بشر فک که قصد جگر کو شمر تو کن بر آتش غضب جگر او کباب
کن اب از حین کو فی بی یاء بستر است ای شهسوار معر که پادشاه
دکاب کن استغنی علی ال ان رسول طویل علی الخیر و معنی ما
جیت بیکل حزن و اندوه و تاسف من بر آن رسول دور و دور
نراست و ما را می که زنده ام در مصیبت ایشان سید شد بر رخسار
جاری می کنم قتل الحین یا ما و شفیعنا و من لا اله الا الله
کشته شد حین امام ما و شفیع ما و کشته شد کیسکه در میان عالمیان

عید و نذر بداند و من بعد التجار صار مقتدا **اسیر یمنی** لفرق
علیک و چون امام حسین بدرجه شهادت رسید سید تجار را در غم فریاد
کردند و اسیر نمودند و برینمی پیاری او رحم نمودند **یا احمد الخ**
قد قتل الحسین و ما لیتنا حی ناصیک و کفیل ای رسول پروردگار وای
احمد خندل حسین کشته شد و بنیان او بی یار و یاور و بی برادر که دارند
یا ابا اسد الخ یا شکر الخ **جاء و صبا** فالحسین قیل ای سیر
پروردگار وای شایخ حیدر که از خدا تو را جزای یکدهد و صبر و است
که حسین تو کشته شد و خون خود آغشته کردید **خالد و خونا غنیم**
لب تشکان کی بلا است **اخوای** لچشم بلا این جوی خوانیت کجا است **تا**
شد آفتاب و طلعتش در زیر خاله هر سخن بپراهن شب در بر کنی قیامت

فصل در کویستی رسول خدا با اینا علیهم السلام براحضرت و حدیث

صغیر **او** **طلب کردن امام حسین را** فضلی برادران کدام واقعه از تاریخ که بلا
عظیم و کدام مصیبت از مصایب آن دشت محنت و بلا شیعتر است
و کدام قصه از آن عجیب تر در هیچ قرنی از قرون ظلمی چنین روی نداده
و هیچ خانواده چنین ستمی نرفته از اینجا است که ذمه اینای مرسلین
و ملائکه مقربین بموافقت خاتم النبیین صریح مصیبت نالان و کشته
و کتد در خواب و بیداری که بر ویستقرای رسول خدا را بار و اح مقدم
دیدند و اندوه آنحضرت را در مصیبت حسین مشاهده نموده اند بعضی

از بعضی از مشایخ نقل کرده اند که مردی را در طواف خانه کعبه دیدند نقایه
بر روی خود گذاشته و می گوید خداوند مرا پیام فرمودید که نخو الهی آمیزد
جمعی چون این سخن شنیدند او را منع کردند که این از درگاه کوییم گفتن
عظیم است ^{ایمان و الله} انمرد گفت لغز عظیم است ^{اما} انمرد گفت پیایند حکایت مرا گوش
کنند تا به شما معلوم شود من رفیق آنها بودم که سر امام حسین را از کوفه
بشام میبردند و ما یحیاه نفر بودیم که ناله های ااا سر میخویم و در راه
که فرود می آمدیم ^{ایمان} آن سر مظهر را گذاشته که او را آن حلقه می زدیم
و شراب میخوردند و من از دور ایشان نظر میکردم و بر حال آنها خوار
و ایشان می گویند شی از شبها جهان عادت شراب خوردند و بهوش
شدند و من هو شیاد بودم تا که صدای ناله و رادی بلند شد از عقب
آن دیدم درهای آسمان گشاده شد و چهره از نور فرو آمد و برابر
سر حضرت امام حسین ایستاده و از آنجا جمعی پیروان آمدند و سر مظهر را
نزد دروازه نیرت کردند تا که در بالای سر خود می دیدیم با عمامه
سفید و جامه سبز ایستاده پرسیدم این جماعت کیستند گفت مقرران
درگاه آن یکی جبرئیل و دیگری میکائیل و سیم اسرافیل پس جبرئیل
داخل خیمه شد و گفت اِنَّ لَیْ یَا صَیْقِلُ ^{ای صیقیل} فَرُودَا ^{ای ای آدم صیقی}
دیدم آدم و شیث و جمعی دیگر فرود آمدند پس گفت اِنَّ لَیْ یَا حَیْیِلُ ^{ای حییل}
تا که دیدم ابراهیم و اسمعیل و اسحق فرود آمدند پس گفت اِنَّ لَیْ

یا کلیم الله نگاه موسی و هارون و شعیب فرود آمدند پس تبارک
یا روح الله نگاه عیسی با حواریین و جمعی از ابناء فرود آمدند و هر یک
که فرود می آمدند بزرگان سر می رفتند و می گفتند السلام علیک یا ابا عبد
و ان سر را زیارت می کردند و در آخر گفت این را حبیب الله نگاه
محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی فرود آمدند چون آنحضرت در
رسید سرهایم حسین هم از جای حرکت کرد و هفتاد قدم پیش آمد
آمد و پیشانی خود بر پای مبارک آنحضرت نهاد و با و از حنین
گفت ای جد بن کواچین از شما کد است ز با کاران دوزخ
چه بنی رسیده و بزرگان حال می گفت نعم انکم کلم از اقصای امر قضا که
نیت عادت ما سکوه ای رسول خدا و لیکن ای بیب آخر نبی اشیاء
کجا زانت از چشم بود مرا رسول خدا ان سر بریده را برداشت
و چنانچه عادت آنحضرت بود ان را بر سینه خود گذاشت و نگاه دو
بروی ان می آید و زار زار می گیت و هر ابناء بجا نقت آنحضرت
گرم می کردند پس جبرئیل بخد مت رسول خدا آمد و گفت یا رسول
اگر من خضی کنی یا اهد کنم و سام همان کم که با قوم لوط کوم حضرت
فرود که میخواهم در نزد خدا بایشان خضی کنم جبرئیل گفت جمعی
از فرشتگان آمده اند و میگویند ما موری که این پناه نفر
هدا که کنیم حضرت گفت بکنند پس ان فرشتگان حویطی آتش

دا شنید و بیکله میزندند فی القوم می سوخت چو نایت بن رسید
نفر دادم که الآن یا رسول الله حضرت فرمود حقرت فرمود خدا
و ندان اول نیامرد و شک ندادم که دمای آنحضرت متجابت من از هیئت
این واقع بر خود بی ذیلم دیدم صورت من متغیر شد پس نقاب
از روی خود برداشت روی او مانند روی خود بود و اهل حریم
اول از مکه پیون کردند و در امثال این حکایات بعد نیست
و البته روح مطهر حضرت رسالت در مصیبت رجایان خود امام
حسین و پیار منالم و اند و هناك میباشد و در حق دشمنان
و ظالمان آنحضرت نفرین می کند و محبتان و شیعیان و کرم
کشندگان آنحضرت را دمای نمایند لعنت خدا بر قومی که بشوای دین
و فرزند پیغمبر خود را بقتل آوردند ای مکرر بستم خون دین و اولاد
رسول هجرت اخو خداوند جهان شربت بود هیچ اندیشه نکریدی
ند رسول ثقلین که بی حرمت ایشان چه وصیت فرمود اه ازان دم
که کند فاطمه از دست تو و مصطفی بن تو غضب ناله علی خیم آن
و یلین حصا و وسعواء و القور فی فتر الحلاق یق یضح وای
بر قومی که شیعیان ایشان خهان ایشان باشند در دوزی که
صو قیامت بجهت زنده سده خلافتو رسیده شود لا بد آن تر د
القیمة فاطمه و قیصها یدم الحسین مطلق ناچار است که فاطمه

دیدم آغاز کردیم و زادی کردم و جامه را چاک زدم و ابا و ابان بنفد
با اهل بیت گفتیم که بی مظلومان شما وجه افتاده پس پدر کیان حضرت
همه آواز بر آوردند و گفتند که حضرت امام حسین ۳ را دختری بود
در سن دو سال و حضرت امام حسین او را بسیار دوست و حاله
پدر خود را میخواست و میگوید پدر من در کجا است که من میخواهم
ببینم پدر خود و مردان اثنا فریاد و شیون اهل بیت خنان
بنفد کردند که نیرید علیهم السلام از خواب بیدار شد و سر حضرت
امام حسین ۳ را آویخته بود پس نیرید لعین خواست که با من سخن
گوید که سر مطهر حضرت رو بینید کرد و گفت ای پسر معاویه من
در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این همه ظلم نمودی تنه پس
مرا بجاک کردی از ادب خونی و سر مرا بخادی تمام بشهر طاسام انجم
آوردی و پدر کیان حرم محترم مرا اسیر کردی و خیمهای مرا غارت
نمودی پس فرمود خداوند انچه پس معاویه در حق من کرده است
داد مرا از وی بستان بچون نیرید بپند این سخنان از سران اما
شنیدند و زده براندام املعون افتاد و گفت که سر امام حسین ۳ را نزد
پدر کیان حرم برند چون آن دختر صغیره را چشمه بر سر روی
پدر افتاد و دید و بدست سر مبارک پدر را برداشته
و گفت ای پدر بنر کوان که میروی ما را بلکه میگذاری و آن

وان سر را بر روی خود میمالید تا آنکه جان بجان افرین تسلیم نمود
مطلب در آنچه در صباح عاشورا روی داد از انکای حجت بر امتقاری

قصیده بین دو مقام الدین علیه الوجهه مدکوی میشود ۱۱۰۰ اه ای صبح روز

عاشورا که شام غریبان کربلا بود و دایله از آنچه در آن روز
بر اهل بیت رسالت روی داد ای صبح هجره شام چه وقت دیدن است
روز شهادت است غم سربیدن است ای با وجودم تو میرزا کشتان
از دم نه وقت فرصت بجا میدن است ای آفتاب یتره نه هنگام
سیر تو است وقت زوال سبط پنی در رسید است امر و فو حق
کشتر سلطان کربلا آماده تحمل در بریدن است امر و فو شمر
تخصی شود قاتل حسین در انتظار فرصت خنجر کشیدن است چون
صبحا روز عاشورا در مصیبت غریبان کربلا با کوبان چاک ظاهر
گردید و سفیده با سر برهنه در ماتم عمر کمان داشت استلا هویدا
گفت و پرده ظلمت از کنار افو کشیده شد و هنگام نماز در رسید
امام معلوم با اصحاب نماز را کرد و بعد از نماز در بجانب اصحاب
سعادت مآب خود گردانید و فرمود که کواهی میدهم که هر روز شما
هم شهید خواهید شد بغیر از علی ابن الحسین پس از خدایت رسید
و صبر کنید تا سعادت شهادت فایز شوید و اشدقت و منزلت
دنیای فانی رهایی یابید و بروایت دیگر آن معلوم بعد از

ناز به هفتم صفوف قتال پرداخت و جمیع عسکر قلیل و لشکر جلیل
حضرت سیدی دوسو و چهل پیاده بودند و زیاده نیز کفتر اند و لشکر
مخالفتان بر طایفه سیدی هزار بودند و آن شاه و الاجاه میمنه لشکر سعاد
ات را بنیهرین قین و میسر و ابجیب بن مظا هر سپرد و علم هدایت
شیم و ابدست زنده ناس برادر خود عباس داد. مؤمنان نقد
حاجان نهاده بکف. جللی با هزار شوق شغف از پی حایر
نشادی شهیدین. هم بستند هیچی مژگان صف. و آن امام
غریب امر فرمود که آتش در خندنی که در حوالی خیمها بود برافرو
خند تا آن کافران بنزد یک خیمه گوام حر محترمان امام نیایند
و چند از طرف دیگر یا شد و عمر سعد لشکر شقاوت آن خود
و امریت ساخت میمنه و ابهر بن حجاج و میسر و ابهر بن الجوشن
سپرد و رایت خلافت و علامت را بدرید مولای خود داد
و با نهایت بشری و پچیائی دو بهر سپاه ملایک پناه آن
مقرآن درگاه اله آورند چون امام حجاز و صدر نشین
مسند اعجاز حضرت امام حسین پی باکی و پچیائی بزرگ
و کوچیک مخالفان عراق را مشاهده کرد دست نیاز بر درگاه
پی نیاز برداشت و در مقام رضا و تسلیم و عیائی خواند چون
امتیقا بخندق رسیدند و راه را از اینجا سد و دیدند غریب

عنان طغیان گشند در احوال ملعونی دست بر هم زد و ندانند که
 با کسی که در میان ایشان صاحب حسین است با دشمنان با آنکه با عجز آنحضرت
 برای خود بزرگوار است اسباب اهل ملعون هم کرد و او را در خدق انداخت و بسوخت و از آن
 برانده خستند حضرت ^{عجله} و بیایان حقیق واصل کردید پر ملعونی ندانند که ای حسین و اصحاب حسین
 دعا فرمودند که خداوند
 نظر کنید بسوی اب فرات که مانند شکم ما صید خشد و بوج میزند
 بحدل قسم که بقطره از آن نخواهید چشید تا جویم تا کوه مرگ پیا شنید
 حضرت فرمود کدو و پدما و هر دو از اهل جهم اند خداوند این ملعون را
 امروز از تنگی هلاک کن یزید در همان ساعت با عجز آنحضرت تنگی بران
 حقیقت غالب شد و از اہب دیگر دید و بجهنم رفت و در زیر سم اسبان
 لب شہر حرم جهم رسید و روایت امام زین العابدین پس محمد ابن اشعث
 ز دیک لشکر آمد گفت ای حسین پس فاطمه تو چه حرم از حضرت رسالت
 داری که دیگری ندارد حضرت از تلاوت کرد که دلالت بر فضیلت ال محمد
 می کند ان ملعون و نفرین خود در همان ساعت پید تر بن و جیعی عذاب
 شدید رسید و چون تنگی بر اهل بیت و اصحاب آنحضرت علیهم السلام پدیدین
 حسین محمدانی که از شیعیان آنحضرت بود خدمت آمد و اجازت
 طلبید که بان کافران سنگین دل سختی چند بگوید چون مرضی شد و برابر
 ان انقیاد و کفایت ایها الناس بدو سیکم حضرتعالی محمد را بخود راستی
 فرستاده که بشارت دهد مردم را ثواب خدا و بترساند ایشان را از عذاب

آورد و بخت نماید خلایق را بوی خالق و چراغ افروخته راه اهدایت بود
 اینک اب فرات سک و خوک افرا و میشا مند و شما حایل شده اید میا اب
 و فرزند بلغم خود چون توان اب نداده ~~بجنا~~ بجنا پیکر بوده فیض یابان
 انزخان در مش اب تقا که اگر قصه ای لعلی شنود دور بند کبر
 زدل سنگ صلا ان سکا ن بجیا در جواب گفتند که سنی بسیار مکر
 او را اب غیدم تا از تشنگی هلاک شود چنانچه عثمان تنه کشته شد و
 ثراقی شریعی بکنار خندق آمد و گفت ای حی ای دینار ای بی از انشی
 اخوت اختیار کرده حضرت فرمود که ای فرزند شبان بروی معلوم
 شد که تو را و اراشی جهم مسلم بن عیسیه گفت یابان رسول الله و
 و ستوری ده که تیری بران ملعون بر بندازم که این همه شقی تراست و بر سر
 تمامه است حضرت فرمود که من ابتدا بقتال می کنم و میخواهم بخت خدا
 برایشان تمام کنم پس بریدین خضیر در مقابل ان سپا رویارفت و
 گفت ای گروه بجا از خدا بترسید که حرمت و ذریت و اهل بیت و
 فرزند ان حضرت رسالت بزمین شما در آمده اند و شما را کرده اند
 نسبت بایشان چه اراده دارید گفتند میخواستیم ایشان را بدست ببریم
 دیم که آنها را بحد نسبت بایشان بعمل آورد بد گفت ای اراضی غی
 شسید که بوطنهای و منزلهای خود برگردند و ای پر شما ای اهل
 کفر ایانها و اناهای خود را که موکد با ایمان نوشته بودید بطلاق

نیان که استید ای پسر مان شما باهل بیت پیغمبر خود نوشتید که بداد
ما پیایند که ما جان خود را فدای شما می کنیم اکنون که مرده اند آری ایشان
مضایق می کنند و می خواهند که پسر زیاد پی بنیاد را برایشان مسدود نمایند
و عاقبت پیغمبر خود را در حق فرزندان او چنین می گویند بدگو و فحش بود و اید
شما خدا را در قیامت سیراب نکو داند چون از ایشان جواب سئافی نشنید
مروی از ایشان گویند و گفت الحمد لله که پناهی من در ضلالت و کفر ساز
یاده شد زبانه مخلصا و ندا پزاري همچو بم بوی توان افعال ناپسند ایشان
بس در حق ایشان نفرین کرد چون اشقیای ترهای خفا بحایب او انداختند
برکت و بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام آمد چون سید الشهدا را
آن کبره اشرار را بر قتل اخلاص مشاهده کردی بجهت آنکه حجت بر ایشان تمام کند و بخاک
و عظامه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر سر او ریت و شمشیر حضرت را حایل کرد
و بر اسب آنحضرت سوار شد و در برابر لشکر اعدا آمد و خطبه در نهایت فصاحت
و بلاغت ادا کرد و رآخر خطبه بصدای بلند ایشان را ندا کرد که شما را بجز قسم
یوحکم که ایام ما می شناسید گفتند بلی تو فرزند و فرزند زاده رسول خدائی
فرمود قسم میدهم شما را که میلانید حقم حضرت رسالت پناه است گفتند
فرمود میلانید که فاطمه مادر حقم حضرت گفتند بلی فرمود میلانید که پدر من
علی ابن ابی طالب است گفتند بلی فرمود که میلانید که جد ام خود چه دختر خود است
که پیش از جمیع زبان این امت مسلمان شد گفتند بلی فرمود که میلانید

که حمزه سید السّهدی عم پدر من است گفتند بای فرمود که میدایند
که جعفر پیر هاز کننده در هشت عم منست گفتند بای فرمود که میدایند
که جعفر پیر هاز کننده در هشت عم منست گفتند بای فرمود که میدایند
که شمس حضرت رسول را حایل کردم و عمامه حضرت را بر سر بستم و بر سر
حضرت سوار کردم گفتند بای فرمود که میدایند که پیر هاز پیر هاز جمع این
اسلام آورد و از هر کس که آزار بود و بی هوای هر دو من و مؤمن بود گفتند بای
فرمود پس بچه جهت خون را بر خود حلال کرده اید و حال آنکه پدر من در وقت
کری و از خون کشتن دور خواهد کرد چنانچه ستم بکار نرود آن آب را اند
و لاری محمد در روز قیامت در دست جلا من خواهد بود ایانشیده اند که
رسول خدا رحمت من و برادر من گفت که بهترین حیوان اهل بهشت آن
گشیده اید سخن را باور نمی کنید از جابر انصاری و ابو سعید
خدری و سهل سعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک و سایر اصحاب
که در آنجا رسید تا آنها را خبر دهند آن ملائین در جواب محتاج
شایده حضرت گفتند هم را می دانیم و دست انق بر می داریم تا ب
شربت مراد را چشیمی پس حضرت دست برد پیر مبارک خود گرفت و در آنوقت
عمر شریفان عا لیلخاب بر پنجاه و هفت سال رسیده بود پس فرمود که
شدید من غضب خدا بر من بود در وقتی که عمر پیر خداست و شدید شد گفتند
غضب خدا بر من بود و قیامت که انق بر می رسیدند نعران خدا سخت شد

غضب خلایق این قوم که میخواهند مرا که فرزند پیغمبر ایشانم بقتل آورند
 ای بلدان تامل کنید در یکسوی و غریبی آن امام مظلوم و محبتهای شایسته
 آن شهید معصوم و بنظر نایند در شقاوت آن قوم چنانچست که سخنان
 آن حضرت با آنکه سنگ و آبسکافت در دهانهای سخت از سنگ ایشان
 آن نکر و در کینه جوئی افزودند و دست تعدی با حضرت واران او کشیدند
 و ایشانرا از دم شمشیر شربت محامات چنانیدند و در خاک کشیدند میرزا قوام الدین
 علیه التحنه که از افاضل بود در ربیبه آن امام قصیده ستمی ممالک العیرات انشا
 کرده و آن را با سعاد و سیم ترجمه فوده قصیده با ترجمه ابرار میبرد. خلیگی
شقا الجیب بالحراف فوق ما باسعادی علی التوفات ای دستان کوبان
 در مصیبت حسین چاک نایند و در ریختن اشک بر لاری کینه و دستان چاک
 نایند چه کل چپ و کنا و شک از دیده بیارید چه باران بهار فاتی
ند کت الحین و صحبه فیات له قلی علی جبراته و یا که من بخاطر
 افرم حسین و اصحاب او را و آتش صیت ایشان در دل من افرخته شد
یا لب گشکی شاه شهیدان افرخت سرلم آتش از سینه برانکیت غبار
و قلت کما قال الحق لیلتی لوقیت منی قیل حوی و فاتی و کفتم چنانچه
 و عبدخلایق در قصیده خود گفت که ای کاش پیش از آنکه مرده می شد
 در میان شهیدان کرم بلا می بودم و در راه امام حسین شهید می کردم
 کاش بمردم سرم در قدش چون خلیق کاش میکت تنم در ده خیلش

چه عباد بِنَفْسِي حِينَ سَأَلَ بِأَهْلِهِ مِنَ الْحَرَمِ الْمُحْفَوفِ بِالْأَبْرِكَاتِ
جان من حین باد در حینی که از حرم بیرون آمد با اهل بیت و یاران
خود جان من یاد فلان پیش که ز بیدار زنده از حرم صفت چه آرام
زد لهای فکات فَقَادَتْ عَيْوُنُ الْحَجْدِ مِنَ الْهَلْ يَثُوبِ و ناصت
مأوی زمر هَلَلَاتِ از رفتن آنحضرت فرو رفت چشم ساد بزرگ
از اهل مدینه و از جلای اجناب اب در کیشهای چشم ز من مکت
سند بر سینه زان کعبه بر کرد لباس مَجْرَعِيَانِ شَدُو افتاد و حر
بکنار و وَأَمْرٌ جَمْعٌ و وَالْمَسَاءُ عِرْطُطٌ و وَلَمْ يَعْرِفِ الْعُرُوفُ فِي عَرَافَاتِ
عرفات آه کین از دل شعر نایده با صفا مرده شد از کوی دالم بود و وَأَوَّاهُ
وَقَدْ أَرْسَلَتْ أَهْلَ الْعِرَاقِ يَنْدِرُهُمْ صحابف تدعو بلطف نجات
اهل عراق نامها از مکه و حیدر با آنحضرت نوشتند و در طلبیدند
کوفیان در طلب بر توان شمع هدی نامها چون پیر و نرفتناد
نهار هَلُمَّ إِلَيْنَا بِالسَّعَادَةِ مُقْبِلًا لِنُنْظِمَ أَمْرَ الدِّينِ بَعْدَ نَبَاتِ
چه شود بخیر و سعادت بد یار ما یبائی و امر دین را که متفرق شده
جمع نائی بر سر ما چه هاسایم دوست نیکو که بلطف تو بود در رو
جهان استظهار فَلَمَّا دَنَا مِنْ أَرْضِهِمْ بَكَوْا مَتَدًّا تَلَقَّاهُ وَجِبْتٌ مِنْ
طُفَاةٍ بَغَاتٍ چون آنحضرت نزدیک دیار ایشان رسید لشکری
سید از طایفیان و بدکاران آنحضرت را استقبال کردند سید و سرور

احوار چه آمد بمراقه لستوی دید که چه بود بر ایشان سر راه فصله
بالعدوان صدق قال ما لیمون هذا الارض فی البقعات پس راه را
 بر حضرت بستند و راه عداوت خاطرش شکستند تا بر زمین کی ببلد
 رسید فرمود این چه زمین است • راه بستند بر آن سرور دین از چپ
 راست • پس بگفت این چه مکان است که مشکل شد کار • فقالوا لستوی کو ببلد
 وینوی • وبالطیف تدعی یا بنی یخ خور بنات • گفتند این زمین را کو
 بلد وینوی نامند و طیف یتر خوانند ای پسر ^{بخت} خور بنات • بنوی خواند یکی
 طیف دکی داد جواب کی ببلد گفت یکی سوخته لب در اظهاد • فقال ابغوا
 ارض کو ب و مختر و ارض بلاء • بعقب السجبات چون نام کو بلد
 شنید فرمود ستوان را بخوا بایند که این زمین کو ب و مختر و منزل
 بدو مصیبت است • شاه فرمود که بار از ستران باز کنید • کنی زمین
 کو ب و بلا دارد و مختر بپارد • و حطوا ارجالی و اضر بوا قبة
 العلی ففیها یثار النقع بالعترات • بار کاه ازین آید و قبة و
 و خیمه بر پا کنید که درین زمین خویهای ماز مختر میشود • لا اله الا
 بود از خون شهیدان • ب • خرم او را شود از اشک ایران طذار •
و تنهب اموالی و تهتك حریمی • و یقتل اصحابی بغیر شرارت
 اموالی من در بجا غارت شود و هتک حرمت من شود و اصحاب
 من کشته شوند و طلب خوف ایشان کیی نماید • خیمه ال درین

دشت ناکوسا شود. کار اصحاب درین عرصه نندازید. در جلد
خوب رود از دیدن اخباری. کن فرات ال نبی را نهد آب کمی
قَامَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِالْحَقِّ نَاعِقًا. فَنَادَى بِنَ سَعْدٍ حَاسِرَ الصَّفَقَاتِ
تَحْتَ قِيَالِ السَّبَطِ يَهْأُوْلَكَ الْعَلَمِ. مَبْنُورٍ مَلِكِ الرَّيِّ وَالْقِيَاتِ
ابن زیاد احمق عادیان خفا این سعد لعین را خواند که قتال حسین
را اختیار کن تا بر بنده بلند رسی و بنشیند یا الت دی و نزدیکی
بندگان بودم. خاد محوای خفا این زیاد ملعون. عمر سعد لعین
را بفرسوی ساخت زبون. گفت سر را سپید باش سر مردان حسین
تا بد ویت شوی از تخمکی دی و دودش فجا و یَقُودُ الْحَيْسُ بِالْخَيْبِ
و میکا لحوب الایام الطیب المکات. ابن سعد لعین لشکر کشید
و محبوب امام پاکیزه اخلاق آمد. کشت آن قایل اصحاب شجاعان
جنگ. با امامی که بفران شده فضلش مقرر. فَاَنْذَرَهُمْ قَهْرًا لَالَهُ
وَبَطْنُهُ. فَلَمْ يَنْفَعْ لَدُنْ كَيْسٍ بِالْمَنَلَاتِ. انحضرت ایان را ز قهر
و غضب آن ترساید لیکن با آن سنگ دکان اثر نکند. میمان
دار امام از غضب و قهر خدا. د لسان بود با لایستی دنیا مفتون
فَقَالَ لَمْ نَسْمَعْ الْقَوْمَ لَيْلَةً. نَقُومُ بِدَلَالِ اللَّهِ وَالصَّلَاةِ. پس
انحضرت با ایشان گفت یک شب ما را مهلت دهید تا بدو خدا
و غارت و ما قیام نایم. پی برمود که خواهم یک شب مهلت.

بهر احیاء و عبادت که بود شوق فرمودند. فَقَامُوا بِأَحْيَاءِ إِلَى
الصُّبْحِ خُفَّاءً يَسُجُونَ رَبِّ التَّوَّابِينَ وَالظَّالِمِينَ در آن شب غریبان
که بدلتا صبح احیاء داشتند و با جدایی خود و ظلمت مناجات می کردند
هر شب تا نفس صبح بقا نداده و لاله را در کفشد بداده اسرار و راز
وَقُلْتُ الْإِنَّمَا أَنَا عَيْنٌ نَابِئُ رَبِّ مِثْلًا خُفَّاءً وَأَبْدَلُ لَهْرُ وَجَرِ عُدَاتٍ
وَدَدْتُ لَنَسْرِ اللَّيْلِ الذَّوَابُ بِأَكْبَرٍ فَتَقَى الصَّبَاحُ الْجَحِيثَ بِالْأَكْوَافِ
آسمانها که دسی که ند و سفیدی روز ظاهر شد و شب کیوی خود را
پیشانی کرد و کران بود و صبح در عزای مظلومان که بیان درید آسمان
که شوی چینی نبود از سر کین که سیاهیش نهان شد ز جویان رفت سکون
کیوی شام غم آسمان پریشان شده بود چاله زد صبح کی بیان
خود از غصه کنون فَيَا نَزَّاهُ الْحَسَنُ بِأَرْقَا إِلَى خَيْرِ أَوْفَرِ
بِالْغِيَابِ و اصحاب ان امام یکدیگر بخوار ترفتند و بسوی هفت
مبادت کردند و با شوق در رغبت جان نهاد انحضرت نمودند
جان پاران سوی میدان سعادت رفتند كُوِيَ سِقَتِ زِيَّانِ
برده هر یک پیروان فَأَحْيَى بِهِمُ اصْحَابَ الْجَدِّ بعد از حلف
النفسی بِأَنَّ جَاءَتْ چه اصحاب نیکوئی بودند اصحاب انحضرت
که جل جلاله نمودند و جان دادن را عین حیات می شمرند و دست
کیسان حقیقت که گذاشتند بر سر بنهادند چه به پای شرف
برو

بر کوفت و یسایق و عجم لیسرت. بمقدیر رضوان فی العرافات.
اصحاب جفنی بر بعضی بنی میگویند تا آنکه رضوان جان را
بمقدم شاه کشن لیان لباست دهند مژده مقدم شاه شهید
بر بهشت بنی بودند هر کل زده از لاله خوت. نور جفنی بنی از خود
اصحاب کریته تیو شد انجم خورشید جهان تاب کریت. فلم
یبقی من اصحاب غیرکم. و لیسر لهد من یامر و موات. هر اصحاب
انجناب گستر شدند و بجز آن کلام انحضرت گیتی بود که ایشان را
نایدی و یاور ی کند. ۱۵۱ زاندم که اصحاب درون عرصه کین
بجز از آن ندید انشر ارباب یقین. هُناک دعا هُناک منی مَقْبُوت
یَعْنِیَنَّ الْیَوْمَ الْاَکْثَرُ فِی الْعَرَصَاتِ. در آن حال انحضرت فریاد
بر آورد که ای الهی هست بیفر و ما برسد تا در قیامت خدا او را آن
عذاب امینی گرداند گفت ای ابو از بهر خدا در سبی که کند یاری
یا ما شود از لطف ترین. فَلِلَّهِ هُم مِّنْ عِبْدِهِ بَنُو یَهِیَ هُوَ قَوَّادِیْنَهُمْ فِی
اللَّهِ بِالْمُجَاهَدِ عَدَدَتْ بِنَجْمِ جَانِهَا فِی الْمَحْضَرِ کُودَنْ وَ دِیْنِ
خود را بجای نهای خود نگاه داشتند. عَظَمَتْ بِالْیَاقُوتِ قَدْرُ اَرْبابِ
و قال. جان نمودند فل بهر بر ساری دین. فَاَوْهَنُوا حَیَّ اَصْلَیْهِم
الْوَدِی کَرَامَةً. و مَا ضَلُّوا طَرِيقَ هُدَاةٍ. افاد با انحضرت با تکیه
تمام جهاد کردند و شهید شدند و از راه هدایت بیرون رفتند

فَمِنْ هَاسِيَةِ سَيْفِ هَيْبَةٍ وَجْهَهُ بِنَفْحِ دَمٍ قَدْ خَصَّتِ الْوَجَاتِ
وَمِنْ عُلُوِّي فِي خَفِيفِ مَدْلَةٍ قَدْ حَلَّ فَوْقَ النَّجْمِ بِالْأَلْدَرَجَاتِ
چه لپار جوانان هاشمی که بنشیند روی و بگردد شد و خضاب
بجون خضاب شد و چه لپار از جوانان علوی که بخاله مذلت
افتادند و حال آنکه در چه مرتبه ایشان از ستارها بالاتر و بلندتر
بوده و نهالان امامت که خوانان رفتند یافت از قاشقان باغ شهاب
نورین صافی بین که بنشیند قدا و نهال و نهال علوی بین که بالاتر
سایه سر و کمرین حسینی کشته بخود چهره حسینی کلگون از حسینی شد
کلگون نیر خوبی رنگین جعفری باشد رخ همی طریقتی از غوان
کشته در خضار عقلمانی نرسین فَتَوَجَّاهُ عَلَى السَّادَاتِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
وَتَوَجَّاهُ لِرُؤُوسِ الْأَنْبِيَاءِ وَآلِ الْأَنْبِيَاءِ عَلِيًّا وَعَبَّاسًا وَعَوْنًا وَفَاسَمًا
الْحَكَمِيَّ وَالْحَكَمِيَّ مَشْرِعَاتِ های شیعان نوحه کنید بوتامان الهاشمی
و اندک و ناله خود را ظاهر کنید بمرتبت پیغمبر خود علی اکبر و عباس
و عون و قاسم سادات هاشمی و بنویسند و بگویند در صحای که بدلا برآیند
شده بودند که بیرون ماتم سادات نمایند و دل ناله دار برآید و خطای
خوین فاشی بنمید قیامت که فرو در خط است اختران مرف
از برج کرامت بنی مین افتاب فلک قدر نموده است فعال منکشف کشته
مرعزت و مهر اجلال و بنی مین قصیده در مجلس ^{شاهت} مرقوم کرد و انشاء الله تعالی

مشکوک هفتم در شهادت یاران و اصحاب حضرت امام حسین م و درین
مسکفات ثواب کثیر بر جین و فضایل الحفرت و جین ولد رسول
خدا صلی الله علیه و آله را شهادت انحضرت و سلمان شد و کفایت
چند و شهید شدن در راه انحضرت و درین مشاهدات و مصائب
اول در شهادت حر و پسر و غلام او رضی الله عنہم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي عظم ذنبتنا على غريب المعز **و** شهيد الشهداء **و**
قتيل الاعياء **و** ساكني ارض كربلاء **و** شريف النيب **و** مينف الحبيب **و**
كثير المناقب **و** جليل المواهب **و** المجتهد في طاعة **و** وعضد الامة **و**
قتيل اهل الاثياب **و** نجاة الاخراب **و** الخبي من الدواب **و** والديج
بلا انصار **و** نجيب الطرفين السيد المظلوم **و** اي عبد الله الحسين **و**
اه **و** اويلاد **و** واحصاءه **و** قتل البطل الرسول **و** قتله **و** واستبح اهل
وحاه **و** بالها من مصيبتهم **و** انزعج فيها الرسول **و** وبكى قلبه **و** المهور **و**
وغره الملائكة والانباء **و** وفتحت امه القرم **و** واخذت
جنود الملائكة المقربين تغري امير المؤمنين واقامت له المائت
في اعلا عيبت **و** واظمت عليه الحور العين بكت السماء **و** وسكا مطال
والجنان **و** وحو انما **و** الهضاب **و** واقطارها **و** والجار **و** وحيثا
نما **و** وملة **و** ويلانها **و** قتباً **و** لقوم **و** جعلوا القران عصين **و** ورشقو

السَّهَامَ وَالسُّوفَ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ • قَتَلُوا الْحَيَّ عَطَانَا • وَ
هَتَفُوهُ • عَدُوَانَا • وَأَضْرَعُوا فِي حَيَاةِ نَبَانَا • وَعَدُوا عَلَى نَعْتِهِ
فُرْسَانَا • فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ **فضل در بر عیب**
بران حضرت و در آب صبح هر روز از صف مشرق برافرازد دل • یا ملاک
بند و ببرد خرم نخل غلامه منیا ید از شفق هر روز قهر آفتاب •
یا سر شاه شهیدانت بر طشت طلا • سر کوف از موج شد خیمه ال رسول
یا فتاده نوح گشتی بگرداب بلبله کود باد از تربت لب تشنگان کود و علم
یا زحیرت خاک بر سر میکنند آب بیا • از پی خورشید بآبان در شفق
ز دعو طله شام • یا بخون اوده کیسوی شهید کربلا • هر بش از انجم
شود و چشم ملائک اشکبار • یا ازین غم برین افلاک باشد داغها • و برین
کود و الف داغیت مد که کشان • یا کی بیان است چاک از ماتم ال
هبا • چون اثر اهل جهان را دل در آتش زین غراست • منیها از داغ
این ماتم زمین کی بجا است • ای عزیزان کدام دل در مصیبت کربلا
سوخته نشد و در کدام سینه آتش این واقعه برافروخته نکرد
جانهای مازره • تبعیان فدای آن شاه شهیدان و غریب بادیم
حومان و کشته چهل وطنیان و او یلا بدی که رسول خدا را در
آغوش میکشید لشمسیرهای اعدا پاره پاره کی دید و در خاک طبلد
وا حتر اعضای فرزند مرتضی را از یکدیگر جدا ساختند و بی غسل
و کفن

و کفن در میان آن که بلا انداختند کلوی مبارکش که بر سر کلاه وصل
بود بریدند و سر مطهر او را برینزه نمودند جسم نوارانی او را در آفتاب
انداختند و جنمای حرم او را آتش زدند و اموال او را غارت بردند
و زنان و طفلان او را اسیر کردند. اِهْ مِنْ غَتْلِكَ يَا حِينَا و مَنْ
دَمَّكَ يَا نَوْرَعِيَا اه تو را که قتل دای حسین و که تو را دفن نمود
ای نور هر دو عین من جَاءَ بِالْحَبْطِ اَيَا اِمَامِي و مَنْ اَتَى الْكُفْنَ
مَنْ يَكُونُ لَا اِي سِيدِ مِنْ وَاِمَامِ من که حفظ برای تو حاضر کرد و که کفن
بجمله تو آورد. بُرِكَ فَوْرُشُ زَخَاكَ كَيْبَلَا هم کفن از دامن بار و صبا
بود غل از خون جگرش. بُرَتَا بُولْتُوذُ جَوْبِ بَرَهَا من قال
الصَّلَوةُ مَاتَ الْغُرْبُ و مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ اَنْ كَعَيْنَا یا ابا عبدالله
که بر سر جازه تو ایستاده بود و گفت الصلوة بنا حاضر شوید که غیب
از دیار فتره و کبر بر تو دو رکعت نماز کرد و مَنْ رَجَعَ حِينَ ذَاكَ
الْثَّرِيفَةِ وَ مَنَ حَظَاكَ فِي الْمَتْوِي دَعِينَا که جهاد کوشه جنارده
تو را بد و من گرفت و که تو را یقین داخل کرد و دفن نمود و مَنْ
يَحْفَرُ لِقَبْرِكَ يَا قَبِيلَا و اِنْ مَنَ قَبِيلِي الْقَبِيلَتَيْنَا که قبر مطهر تو را
حفر کرد ای کشته تیغ حفا و کجا بود پدر تو که در د و قید نماز کرد از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که روزی متر مسلم
مبع کوفان از خواب بیدار شد از او پرسیدند که چرا گریه میکنی

گفت با این فرزند من حقیقتی است که از وقتیکه
 رسول خدا از دنیا مفارقت کرده است من آنحضرت را در خواب ندیده
 بودم در شب آنحضرت را در خواب دیدم من غیر حال و تکلیف ندیده
 و پیرمده گفتم یا رسول الله این چه لذت است که در شما می بینم فرمود که در
 تمامی این شب قبر حسین را و صحاب حینی را می کشم و ایشان را دفن
 می کردم و از دفن ایشان فادع شدم پس ای برادران دروغ را بگویم
 کوتاهی نکنید و اشک حسرت از دیده بیاورید و یا رسول خدا در حزن
 و اندوه موافقت نمایند و علی مرتضی و فاطمه زهرا را از خود خوشنود
 سازید **ما** چشم چشم آب ده خالک دیار کو بلا **و** ناخذ امیدت دهد
 با باز بهار کو **و** **چه** غمها که نریزید و از آن سید الشهدا وعده داده اند
 وجه نعمتها که بجهت ما تمیز دکان مصایب که بدلا داده اند در عین
اجابا ان رضا ان آنحضرت منقول است که فرمود من دَمَعْتُ عَيْنَاهُ وَفِينَا
دَمْعَهُ او قطرت علینا قطرة بواه الله الجنة کیست که برکت
 دیدهای او در مصیبت ما و یکقطره اشک بر ما بار حق تعالی او را
 در بهشت جای دهد پس بر مختاران و شیعیان آنحضرت لازم است
 که در ریختن اشک مضایقه نمایند و یکقطره اشک بهشت جاوید
 تحصیل کنند و چگونه می شود که مختاران و شیعیان بر آنحضرت
 اشک خویشی از دیده بیاورند و حال آنکه مصیبت آن امام مظلوم

تمام عالم را قرین غم ساخته و سرازه الم در دلهای مقربان انداخته
اجزای ملکی ازین صفت و واقع متاثر و احیای عنصری
مکدر گشته. هر در کلف از محنت طفلان حین است. خود در بیت
تاب از غم هجران حین است. کی و آن که سر را به هر چیم است ز بیم
در آرزوی درختان حین است. کی می شده ز بکین زلفش
دامن اطلاق. فی فی کل است و پیمان خیر است **فصل در فضیلت**
انحضرت مناجات و جاثیه باید شیعیان از فضیلت و قدر و منزلت
انحضرت غافل نباشند و بدانند که اینجانب مجری فضایل و مناقب است
و در کتاب بحار الافراد آن کتاب عیون الجاسن نقل کرده که آن
حضرت بالنسبه ابن مالک سیر میفرمودند که تا بنزد قبر خود پیچیده خود آمد
پس کردیت و بعد از آن بالنسبه فرمود که آن نزد من بیروانی گوید من خود
از انحضرت پنهان کردم پس چون ایستادم انحضرت در نماز طول کشید
صدای انحضرت را شنیدم که میگفت یا رب یا رب انت مولاه. ما حم
عَمْدًا إِلَيْكَ لِمَجَاهِ ای پروردگار من ای پروردگار تو مولای من
انحضرت پس دم کن بنده ضعیفی را که پناه و مبتدا و موی تو است
يَا أَلَمَاعِي عَلَيْكَ مَعْمَدِي طوبی لمن گفت انت مولاه. ای
صاحب بزرگوارها و بلند بها بن تو است اعتماد من خوشحال کیست
عمر بخدمت تو صرف کند و شبها را به پرورداری گذراند و شکایت

کند بوی ذالجلال رحمت مدای خود را. و نای بر عیلة و لا سقم
 الترمی حیة لوقلاه. خوشا حال بنده که بر او عیلتی و بیماری نیست
 و میای میکند دوستی خود را از برای مولای خود. ایا استی
 بنه و غصته. ما جابر الله ثم کبته هرگاه شکایت کند کی احوال
 خود را و غصه خود را اجابت کند خدا و را و بپندد کی بد او را ایا
 ابتلا بالطلاء. بیستگاه آن مده الله ثم اذناه خوشا حال بنده که هرگاه
 مبرر و او نشود بد هرگاه خدا تفرغ و استیصال نماید و خدا و را سرای دارد
 و او را بخواهد نویدک سازد پس ندای که لبیک عبدی و انت بی کعبی
 و کلا قلت قد عکناه. لبیک ای بنده من و تو هر پناه منی و هر چه کنی
 بتجسس که ما اوستیم صوتک نشأتم ملائکتی. فحیدک الصوت قد سمعنا
 صدای فرح افزای تو را استیاق دارند ملائک من کردان را بشنوند پس
 کا فی است تو را اینقدر را و از کوی بد رستیم که صدای تو را شنیدیم
 دُعائک عندی یجول فی حجب حیدک التری قد سفرناه. دعای تو را
 در نزد ما جو لان میند در حجابها و بیست تو را این که ما پرده از تو
 برداشتیم لو هبت الريح من جبابهم. خور صریحا لما تغشاه هرگاه
 بادی بوزد از اطراف او بر زمین می افتد بجهت انجم باو هست از عک
 خضوع و خشوع و فرو رفتن در عبادت و كثرت حیرت از ملاحظه
 جلالت احدیت سئنی بلا و عبته و لا دهب. و لا حجاب انی انا الله

بود که در کرب بلا شد باز خون زخدها اعدا پروریدش بینی
از بیوه جان عاقبت کشته شد از تیغ جفا پس آنحضرت میان دوید
او را بوسید و او را این داد و میگوید و من فرمود خدا لعنت کند کوفه و
که تو را شهید کنند ای فرزند و سه مرتبه این را فرمود گفتم پدر مرا که
فدای تو باد که او را خواهد کشت فرمود که باقی مندرگ کرده استم کننده
بنزد حضرت رسول از یوایده لعنهم الله و از حضرت امیر المومنان
امام حسن محمد باقر مینقولت که چون حضرت امام حسین م در کوفه کی
بنزد حضرت رسول آمد آنحضرت با امیر المومنان علی فرمود که برای
او را برای من نگاه دار پس او را می گرفت و ذریه ای بیار که
می بوسید و می گوید روزی آن امام مظلوم گفت ای پدر چرا
گوید می بینی حضرت فرمود که ای پسر فرزند کوفی چون نگذیرد
که موضع شمشیر دشمنان را می بوسم حضرت امام حسین فرمود
که ای پدر من کشته خواهم شد حضرت فرمود بلی والله تو و برادر تو
هم کشته خواهید شد حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای پدر پس
فرهائی ما از یکدیگر دور خواهد بود حضرت رسول خدا فرمود
که بلی ای فرزند حضرت امام حسین گفت پس که زیارت ما خواهد
کرد از امت تو حضرت فرمود که زیارت می کنند مرا و پدر مرا
و برادر مرا مگر همتان از امت من پس ای شیعیان در زیارت

ان غریب مظلوم و تعزیت ان شهید معصوم کو تاہی نہاید و بند
 کہ مصیبت انحضرت از ہر مصیبتھا عظیمتر است میزاقام الدین کہ قدری
 ازان مجلس سا یومذکور شد و ترجمہ فارسی نیز از او است نمہ ازان
مذکور میکرد و موقوف لیا بی عن حکایت ما جریہ علی السبق یوم
الطف من سطوت زیان من لالت و در کلاست از حکایت و بیان
مصیبتی کہ در کربلا با امام حسین ببط مصطفی رسیدہ با حواریان کند و نظم
بجوشدک روا نعا نجر بگذشت بران مردم چنوا احسانہ و از و دع
الاحیاء مستودعا لہم علی حال لیس موقفا یوقات ان امام
 مظلوم احباب خود را و داع میکرد در حالتیکہ از حیات مایوس بود
 و یقین بوفات خود داشت کرد جو غم و داع حرم ان بحرکم اب
 از دیدہ خود داد این تشہیر لیا فقال و ارحم الراحمین یوم یوم سلام
علیکم عترتی و لقائی سلام من المؤمنین و عند انقطاع عمر علی الادل
والاولاد و الاخوانہ انحضرت از انس دیدہ خود زمین کر بردار میزد
 میکرد و باہل بیت می گفت سلام من بر شما باد ای عترت من و اہلبیت من
 سلام کی کہ شہید میشود و از حیات منقطع میشود و براہل و اولاد و خوا
 ہران باد گفت از من شما شدہ کان یاد سلام و دختران پردکیان غم
 ماتمیان مبعادین وعدہ میداد قیامت باشد چون کل وصل یحییتم و کلا
 حیات ققی و اوسن الدومع تلحقا و مسکن منہ الذیل من خیات

اهل بیت از جای برخاستند و کمران و اند و هناك و اما انحضرت
گفتند و ناله میکردند و می گفتند اَلَيْسَ يَا بْنَ الْمُصْطَفَى كَيْبُ الدُّرُجِ
وَاَيُّهَا الْأَصْحَابُ فِي الظُّلُمَاتِ اَلَيْسَ يَا بْنَ الْمُصْطَفَى كَيْبُ الدُّرُجِ
وَاَيُّهَا الْأَصْحَابُ فِي الظُّلُمَاتِ بکجا میروی ای فرزند محمد مصطفی
ستاره فلکها و ای داه نازیده اصحاب در نادیکها بکجا میروی ای فرزند
مرتضی میر پیشم بکجا و ای پناه اهل بیت در تنگیها و مشقتها اهل بیت
اشک فشان بادل ناله از فرقه و امن شاه کردند کرای فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ هُمْ
عَرَفَانِ بکجا میروی ای فرزند و چشم زهر بکجا میروی ای از تو فروغ ایمان
وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَرْمَاكَ فِئَةٌ وَلَا يَسْلَامٌ وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَرْمَاكَ فِئَةٌ وَلَا يَسْلَامٌ
مامره بودیم و این مصیبت را نمی دید و کاش در حیات نبی مدرسه
میگذاخت و فراق تو فداهای کباب بی تو چون میشود احوال جو
سُورَةُ كَاذِبَةٍ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَرْمَاكَ فِئَةٌ وَلَا يَسْلَامٌ وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَرْمَاكَ فِئَةٌ وَلَا يَسْلَامٌ
عِنْدَ فَقْدِ وَلَا بعد از تو که پیمان را نوازش کند که ارکان
ایشان در هم شکست و که پناه و خزان خواهد بود که صاحب خود را
مفقود کردند بهر پیمان که دسد چون توانیستی بر سر با بیرون
که تند لطف جبهه رفتی در میان وَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَلَا يَمُرُّ بِالْعُرْفِ وَالصَّلَاةِ وَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

وَمَنْ يَحْدُثْ لِلَّهِ وَالْحُرْمَاتِ كَسْبَرَهُان كُنْدَ اسرارِ حصا بَوْنَا هره
كه بگویند كند كشف و مودات قل نه كرده داند بگو كساندا نصا
كه كذا رز عدالت بره حواصاف شاه چون شد جهان میشود
احوال بیا به مهر چون كشت نهان میشود افاق سیاه **فصل در اسلام بودن**
بچه بچه امام حسین و تلمس سربازان انحضرت مخفی نماند كه ستمی
امت یضرنند پیغمبر خود كودند هیچ امتی بفرزند پیغمبران نكودند در باب
جاء الاقارب مرویت كه چون سران امام امام و بجانب شام میدوند
شب بران كودگی كرده امان سر مطهر بودند داخل شدند و استان مردی
از یهود فرقه آمدند چون شراب **بچه** خوردند و ست شدند كفتند
سرا امام حسین و زنده ما است از مر یهودی كفت ان سر را بمنی بیاورد
نمودند و ان سر مطهر در صندوق بود و نور انان بجانب السماء
ساطع بود ان یهودی از ان تعجب كرد **پس ان سر بنور را بعبوات**
امانت از ثیان كفت و ان سر كفت اشفع لي عند جدك مراد فرزند
جد خود شفاعت كن **حق تعالی ان سر را بنجی در او ردی فرمود** اما اشفع
لی عند جدك و كنت **محمدي** بد رستكه شفاعت من از برای محمدیان
است و تو محمدی نیستی و اقربا نبوت انحضرت نداری و شفاعت
من بتم نمیرسد پس ان یهودی پویشان خود را جمع كرد و بعد از ان
ان سر مطهر را توفت و در طشتی نهاد و كلاب بران ریخت و كافور

و مشد و عنبر در آن افکند و بعد از آن بفرزندانش و خوشبختان خود
گفت که این سر پیر دختر محمد است صلوات الله بعد از آن گفت یا الهفان
حَيْثُ لَمْ أَجِدْ جَدَّكَ مُحَمَّدًا وَاسْمُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِطٍ وَابْنِ أَبِي تَالِطٍ وَ
حضرت من که بخدمت جد تو محمد مصطفیٰ نو رسیدم که در دست او سلام
شوم ثُمَّ يَا هَفَانُ حَيْثُ لَمْ أَجِدْ جَدَّكَ مُحَمَّدًا فَاسْمُ عَلِيِّ بْنِ تَالِطٍ وَابْنِ
پیش پدیده ۲ بعد از آن و احضار مکانی که قواد در وقتیکه در حیات
بودی در دنیا فتم تا بدست تو اسلام آورم و در پیش روی جنبت کنم
پس حالا همراه مسلمان شوم مرا در قیامت شفاعت کن حضرت آن
سر را بکنی مرا ورد و بزاران فصیح سر بریده گفت اِنْ اَسْلَمْتُ فَاَنَا
لَكَ شَفِيعٌ اگهی اسلام پیاد می شوی تو ام در قیامت شفاعت
تو میکنم این گفت و ساکت شد و آن یهودی با خبیثان او مسلمان
شدند پس ای عزیزان کسی که بجز سر بریده او یهودی چند مسلمان
شوند و التماس شفاعت از او کنند و احترام او را بدارند کجا راست
که امتان پیو فای جد او تیغ جفا بر روی او کسند و نیزه و خنجر
حواله را نمایند لعنت خدا بر چنین امتی که خدا از ایشان یزاد
و پیغمبر خدا از ایشان یزاد ای برادر نجی الهوا درید زمانه که اله
مظلوم اهل بیت خود را و داع میگوید فاصد تیغی بیرون قوم الدین
علیه الوجه در بیان کیفیت و داع آنحضرت کی بد قبال آلایا اله

المُعْصَابُ بِأَمْرِي مِنَ الطَّاهِرَاتِ الزُّهْرِ وَالْحَضَرَاتِ إِذَا قُطِعَ إِلَّا
عَدَا وَرَأْسِي مِنَ الْقَفَا مَا شَرَّقَ سَمْسُ الدِّينِ قَوْفَ قَنَاتٍ
 فرمود ای اهل بیت ای مصیبت زده کاف در ماتم من وای بایک دامن
 ماه روایتی از آن که آن جناب از فرزند و هرگاه دشمنان سر مرا از قفا
 جدا کنند و آفتاب دین بر بالای بنوه درخشان شود و ریخت ازید
 عقوبتین آن دکن یمن وین سخنهای چه کمریفت بالماس زیاده
 کای عزیزان سر از تن چه نمایند جز بسر زنی شود مهر هلاک
تابان ببالقرب لا تخش و جبر طهارة و بالکرب لا تنفق
قربت ببات شایع بر روی خود منید و جامهای صید
و طاقت خود را از راه کوب و خون پاره نماید و روی صحت نمی
 پناختن زلاله جامه را چاک مسازید ز پداد زمان و حین
تُرْفُونَ النَّبِيَّ فَا بَلِّغُوهُ إِلَيْهِ سَلَامِي خَاسِعًا وَصَلَوَاتِي جَوْن
 زیارت قبر رسول خدا روید سلام و دعا مرا باورسایند بزیارتکم
جَوْن شَرِ تَرِبَ چه رسید برسایند از آن روضه بهر شاد و فغان
وَقُولُوا لَكَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ اللَّهُ فِي الْوَرْدِ حَسْبُكَ مَذْبُوحٌ لَبِيطٌ مَرَاتٍ ای اهل بیت
 بعد من بگوئید که ای برکتی یزد خدا در میان مردمان حین تو را در کنار
 نفر فرات ذبح شده بخورید که ای سید عالم فرا دکستم کردید حین
تُرْبُيُ حُضَانٍ وَمَوْنٍ مَعْدَةٍ دُرِّ الْبَيْتِ كُلِّ مَسْلُوكٍ عَلَيْهِمُ سَلَامًا طِبَتْ

الاستغاثات و بعد از زیارت رسول بنیارت مادر من طم
یتول سعید و سلام کند بر و سلام می که بر ی خوش از آن بر
بعد از آن در حرم فاطمه باسمک و کاف شعان را ز دل خویش
نماید بیان وَقَوْلُهَا يَا أُمَّتًا قَدْ أَحْصَا بَنَاءَ مِنَ الْأَسْرَدِ
بعد از آن حیات مینا طم زهر آبگوید که ای مادر ما بعد از عزت
بذلست امیری که فدا شدیم باز گویند که الحفال تو کنند امیر
شد بر بیان دل زنجیر بختی نالان و یا سُبُعَتِي لَا تَتَوَكَّلْ
تُتَبِّحِي مَعَانِيَا لَهَا مِنْ أَعْظَمِ الْقُرَابَاتِ و یسعیان من بگویند ای یسعیان
تو که زیارت من نکنند و بر سر بیت من پیایند که آن از اعظم
قرابت است یسعیان بر سر بیت یا مید شفا که آن از خاله بود
ختم دلان را در میان و فیها شفاء للعُیُوبِ مِنَ الْعَمَى و وینها
حُبِّ السَّامِعِ الْأَعْوَاتِ در قربت من شفاست دیدهای
ناپیدا او و رفیق من دعاها استجاب وَحَصْنٌ شَرِيفٌ بَابُ الدِّمَاءِ
فَاذْكُرْهَا وَفَاتِي عَطَايَا عَلَى حَقِّهَا ای یسعیان چون اب
سرد بنویشد از شهادت من بالیبتن و جکی سوخته فحاط
«در دید دم آبی که بنویشد مر یاد کنید که مرا نشنید بریدند بران
تَنَزَّلَانِ وَصَبُّوا عَلَى الدَّمْعِ فِي كُلِّ مَوْكِنٍ فَإِنَّ مَقْدُ الدَّمْعِ
وَالْعَبْرَاتِ دای یسعیان در هر موضع و مکان اشک در غری من

بوزید که من گشتم که هر آب دیده ام و پرواز دیده اجاب سر شد
از غم من که من گشتم است که این نتوان کرد فما ن صوابا اخذ الطفل
معلله و قد جف ندى الام بالوصات دناه بسام کافر ذوقاوه
فالقصر بالنصل ندى حات ان امام غریب طفل میخواره خود را
در بر گرفت و آن طفلان پیشری زرد و ضعیف شده بود و تیر در بین
مادر شوخیکده بود پس کافری سخت دل تیری بجانب او انداخت
و از پیکان تیر بر حات چشید. خاست مایه دهل طفل رضیع کن
مادرش دانند بد خند ز خنت بسان تیری انداخت بد لجوی
او سگدی داد پستان بد کانت ز جفا از پیکان صبری از حق
جلو کو پسر خود شاه کیند میزد دل خود شده در صرورت او آه کیند
مطلب در شهادت حسین بنی ابراهیم و بلادر و پس و غلام مخفی نماند که شهید
عمر کرد بلا و جان نثاران سید الشهداء قدر بسیار و منزلت بسیار است
در سول ۳ در حدیثی نفاطم خطاب کرد و فرمود ای خواجه بنی اهل
شهیدانند که در دار دنیا مال و جان خود را در راه خدا بذل
کرده اند و همت را از حقایق خودی اند و هم توانایی خدا را
از مرئوسان و آنچه در آن است ای دل از بهر شهیدان ناله و افغان بر آرد
دی و دیده در عزای کسکان شواستبار غرق بحزن می گشتی
خود را رسان از محیط موج و طوفان معاصی بر کن و کینقت

۲
 صفی بن عبد السلام
 کتب بنیاد در لغت و ادب و تاریخ
 صفی بن عبد السلام
 کتب بنیاد در لغت و ادب و تاریخ
 صفی بن عبد السلام
 کتب بنیاد در لغت و ادب و تاریخ

شهادت حق و پیرو غلام او چنانست که چون در روز عاشق را
 صفوف قتال و جدال را سینه گردید و لشکر اشرا و عسکریان
 مانند بید و نهاد مقابل یکدیگر ایستادند لشکر ضلالت بر فتن
 خرفهای ذریه رسالت تیغهای جان سکاف از غلاف کشیدند
 و تیغهای جور و عداوت بحرکت در آوردند و خیل خدا و یاران
 سید با وجود قلت اصلا بر ملا نکرده تقو حاکم بر کف از پی نهاد
 پیرو شاه نجف از هر طرف کشیدند و حضرت امام حسین هر چند
 اتقای محبت و اظهار نصیحت بآن فرقه ضلالت نمودند سودی
 نبرنجید و قتل و قتل ایشان را خلیلی نرسید در آنوقت حرف
 نبود چنان دید که کربلا را بخار برانجامید بنزد عمر سعد رسید
 ای عمر با حسین علیه السلام چند خواهی کرد گفت بلی چنان جانی کنم که
 سرها از تن جدا گردد و دستها بریده شود حرکت ای بابا بفرمایید
 که دست از او بردارید و ای نمی شود عمر گفت اگر اختیار با من بود
 مرا می کشیدم ولیکن امیر قوی را نمی کشود پس حین خود را برکت
 و باقره بن قیس گفت که امیر خود را ب داده گفت نه قیس کوید
 که در واپس شد و کمان کرم کرد و اسب خود را ب دهد و او
 میدانستم که بحرکت امام حسین می رود من نیت با او رفتن می شد
 ناکاه دیدم که بجایان لشکر امام حسین می رود صفا جوین او را

جو رسید دید که لوفه بولندام او افتاده مهاجرت گفت ای حرم
 تو را شجاعترین اهل کوفه میدانم این چه حالتست که در تو مشاهده
 مینمایم هرگفت که چنان نیست که تو گمان کرده و لیکن خود را میان
 لهبت و دودخ متردد کرده ام و هبشت را اختیار کرده ام و اگر
 مرا بسوزانند یا پاره پاره کند یا به کشته اختیار جهنم نخواهد کرد پس مترانه
 امب تاخت و بخت امام غریب آمد و دست ند مت بر سر
 نهاد و گفت اللهم ایلک انیب خداوندای بسوی تو قریب
 و باز گفت ای کتم تو بهر مرا قبول کن که در لهای دوستان تو را
 تسامدم و فرستادن پیغمبر تو را در خفا و بیم انداختم یا رب
 بعضو او بکنی تو بهرام قبول پس دای بعضی از تو و از احمد و قبول
 کن عفو و خیر از من ای کودک در فرقه بر آن مرتضی علی صرت رسول
 بیانی مرکب پیاده کشت و رکاب آن امام مظلوم را بوسه داد و در
 برسم مرکب انحضرت نهاد و گفت یا بنی رسول الله منم کنذا شتم که بر
 کردی و بجای بی روی و تو را باین مکان آوردم و لیکن نمیدانستم
 که ایشان که ایشان با تو چنین خواهند کرد منم کیبی کردل کودکان
 تو ختم ده مدینه بروی تو از خجاستم منم کیسکم تو را ای غریب
 دل پرده در این ذمینی پرازدرد و غم فرود آورد یا تو بهر من
 قبول می شود یا نه و عذر تقصیرات من بچین قبول و سدیانه

پس قرآن فایان ~~جمله~~ بخوانی که گفته است سر بر زمین نهی نمود
از روی اعتدال حضرت فرمود اکی تو بهر کینی خدا تو بهر تو را قبول
می کند تقد کرده اند که جو گفت یاین رسول الله بدین تو را
در خواب دیدم بن گفت ای محمد درین تو را کجا بودی گفت رفتم
بودم که سر راه بر امام حسین بیکم بدین تو را و کشید که ای فرزند
تو را با حسین فرزند رسول خدا ~~خداوند~~ چه کار اکی طاقت
آگهی و فتح داری برو با او جنگ کن و اکی سقا است رسول
خدا و رضای پروردگار و رضا و رضوان و غفرات
جنان میجویی برو و با دشمنان او حرب کن چون حوائج جناب
امام حسین فرمود قبول تو بهر شنید گفت یاین رسول الله پس
دشوری ده که من اول بخندم این کافران بروم چون دستور
یافت و بخوانان بحر که در آمد و لشکر مخالف را اندک که ای
اهل کوفه و شام و مازان شما کوفتان ^{مخوف} می نند این بنده شایسته
بزدکی و را بود های دروغ خود طاییدید و اکنون ستمیور بروی
او کشیدید و او را دخت بر کشتی نیز می دهید و آب فرست
که بچود و نضامی و مجوس و سگ و خوک می نمایند بر او
هل بیت او را نمایند چنین پاداش پیغمبر خود را دادید
خدا شایان از کشتی قیامت بجات ندهد چون ان کافران

اور انسان ترهای خود کز دند بخدمت حضرت برکت کرد و داع
 کند پس عرضش چنین بود که ای کذاشت و بجانب عسکرام حسین م
 افتاد و گفت که او باشد که اول کسی که بر بسوی ایشان انداخت
 من بودم پس بیک دفعه جمع آن کافران ترهای متعاقب از کمان نفاق
 بیرون آمدند و نفاق انداختند و کم گویان از اصحاب انصاف متذکره درین
 حمله مجروح شدند و بر روی درین حمله پنجاه نفر شربت شهادت
 از جام سعادت چشیدند و بسیار پیوسته ملحق گردیدند حضرت
 باصحاب خود فرمود که مرا نرسد که این ترهای سولان از کشته
 غدا است بسوی شما منقولست که حرکت یابین رسول الله اکنون
 میخواهم که مرا و خصوص کبی تا مجرب روم و کشته شوم حضرت فرمودند
 ای حقوق مهان مائی صبر کن تا دیوبی رود ای حقوق رسیده
 اولاد حیدی مهان بر کنده سبط پیری بهر که سجد شدن
 سرفرازیست بر ما نرین طرفه مهان توان لرزید حرکت یابین
 رسول الله چون اول کسی که بچند تو آمد من بودم میخواهد
 اول کسی در راه تو کشته شود من باشم تا این بقدر که بدی پیش
 آهنگ چون اجازت خوب حاصل کرد مرا نر میدان گردید
 و حیثی بجای نامداد که او را با هزار سوار بر روی میکشند
 چون بمیدان رخنه خواند و میگفت ای انا الحمر و لا وای

الضَّيْفُ اضْيُوبُ فِي اَعْنَابِكُمْ بِاللَّيْفِ عَنْ خَيْرٍ مِنْ حَلِّ بَارِضٍ
الْخَيْفِ اضْرِبْكُمْ وَلَا اَدِي مِنْ خَيْفَةٍ مِنْهُ حَوَائِجُ وَهَوَا
تَوَارِكُوا رَايَ فَرْزَنْدِ رَسُولِ خُدا مُتَشَبِّهٍ بِكَوْنِ نَهَائِ شَمَائِلِ
وَاذْ حَقِّ مِلِّ غَيْبِكُمْ وَكُتْنِ شَمَا وَجْهِ دَسْتِ نَجِي دَانَمِ مِنْهُ سِرِّ دِلِ حُرْمِ
مَبَايِ كَرِّ بَسْمِ نَزْدِ اِمَامِ هُدَايِ مِنْهُ اَكْبَرِ رَايِ شَاهِ دِينِ ذَنْمِ
يَتَغِ بِرِ رَاهِ اسْقِيَا چُونِ عَرَسِ حَوْذِ دَرْمِيَانِ مِيدَانِ وِدِ لَوْزِ بَرِ
اِفْتَادِ وَصَفْوَانِ بِنِ حَنْطَلِ رَا كَلِهْ اَنْ مَعَارِفِ عَرَبِ بُوْدِ طَلَبِ كَرِ بَرِ حَوَا
بِنَصِيحَتِ بَجَانِبِ مَا بَا زَاوِ يَابِقِنِجِ اَبْدَانِ سَرَاوِ اَنْ تَنْ بَرِ اَوِ صَفْوَانِ
دِرِ بَرِ اَوْ اَمْدِ وَكُفْتِ اِي حُرْقِ مَوْعِ عَاقِلِي وَپَرْدِي اَنْ مِيَا بَاوِ
كَامِلِي اِرْوَا سَتِ كَلِهْ اَنْ يَزِيدِ بَرِ كُودِي وَرَوِ اَبَامِ حِينِ اَوْرِي حُرْكَفْتِ
اِي صَفْوَانِ اَنْ خُوْمَنْدِي تَوَارِنْ سَخِي عَجَبِ اسْتِ مَكُونِيْدِ مَا نَجِي شَكَا
كَلِهْ مَرْدِ بَسْتِ فَا جَوْ فَا سَقِ وَنَا يَا كَلِهْ اَمَامِ حِينِ مِ يَا كَلِهْ وَ يَا كَلِهْ
تَرْ وِچِ مَادَرِشِ دَرِ لَهْبَتِ شَدِهْ وَجَبَرِ يَلِ كِهْوَاوِهْ اَوْ رَا حَسْبِ اَيْنِدِهْ
وَرَسُولِ خُدا اَوْ رَا دِي حَانِهْ خُوْمِ نَامِيْلِهْ اَمَامِ مَقْرُضِ طَاعِمِ شَاهِ
حَسْبِي يَنَاذِ اَشْتَمِ لُطْفِ اَنْزِ بِي حَوْنِ عَجَبِ كَلِهْ كُوشِ رَا صِنِ بِلَسْتِ
حَصْرِ هَدِ فُضَا يِلَشِ كَلِهْ ذَقِيْدِ شَمَاوِ هَسْتِ بَرِ مَدِ صَفْوَانِ بِي
اِيْمَانِ كُفْتِ مَنِ اِنْشَاءِ بَا زَاوِ اَيْنِدِهْ اَمَّا مَالِ وَ مَالِ زِيَدِ اسْتِ
وَمَا سِيَا حَانِ رَا مَالِ وَ مَضْبِ بَا يَدِ عِلْمِ وَ تَقْوِي وَ فَضِيلَتِ بَكَا

فلکن فی فراد من توفیق می کنم و در حوب می ایستم و ثابت قدم می در فر
امام حسین ۴ چون دید که حربه جندک می کند اسپ تا ذی نزار
بجبهه افروستاد حربه کباب را بر سید و بران سواد کویید و حربه
میداد و کردی که با طافا و جمع شده بودند چون بنات انقض
متفرق می ساخت خواست که باز گردد و بار دیگر خدمت امام حسین
و مدد هائی آواز داد که ای حقه باز ملک که خواران جان است
تقدم تو می بیند پس روی بجانب امام مظلوم کرد که یا بن رسول الله
نزدیک جدت میروم پی خاچی داری از امام غریب بگردم و مراد
و گفت ای حقه ~~خود~~ دل باش که ما پیران عقب تو روانیم خروشی
و فعال از اصحاب آن حضرت بلند شد و حوض را بر مخالفان عراق
زد و حوب می نمود تا آنکه نیره او دیره دیره شد پس تیغ آتش
بکف گرفت و بهر طرف که می کرد و دمار از روزگار اشرا
بر می آورد آن بفرق میزد تا بسین می شکافت و آنی بکمر میزد
چون ناچار شد و نیمه می ساخت گاه بمهمینه میزد گاه بمیره
می پراخت آن پدینان ناپاک را بر صفحه خاکی می انداخت
تا آنکه خود را علیلاد عمر سعد رسانید خواست که علیلاد را بزنند
و علیلاد را غرق خون نماید شمر پدینا فریاد برآورد که ای لک
دور او را بگیری و ملک او را بدی پروان رود آن کره ابنوه

اورا در میان گرفتند و زخم بسیار بر او زدند و او مردان نمی کشید
و از ترول میخرویدند تا گاه معلومی نزه بر سینم او زد و حوتمیگر
بر فرق او لعین زد که تا سینه اش بشکافت اما از ضرب نزه که باو
رسیده بود دیگر نتوانست بر آب قرار گیرد و در کردید و فریاد بر
کشید یا این رسول الله او را زنی مراد را لب انتخاب اسب کاخت
او را از میان میدان نبرد یک لشکر خود رسانید و بر زمین نهاد
و پیاده کردید و سر خود را بر کند گرفت و با سینه مبارک
کود و عبادان رخسار او پاک میکند و خون از رگهای او ریخت
اما هنوز و می داشت چون چشم کشود و سر خود را در کند
ان املم نبرد کوار دید بستی کرد و گفت یا این رسول الله از من
دانی شدی حضرت فرمود من از تو را فی ام خدا از تو را خبری باد
منقول است که آنحضرت دست بر روی او می کشید و میفرمود أَنْتَ
الْحَيُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أَمَّا كَ وَأَنْتَ الْحَيُّ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ الْحَيُّ فِي الْآخِرَةِ
تو زادی چنانچه مادرت تو را حرام کرده و تو زادی دینی و تو آدیدی
در آخرت و چون نقد جان نشاد شاه شهیدان نمود بر ریاض جنان
انتقال یافت حضرت بایاران برو می کشید و علی ابن الحسین در پیش
او گفت لَيْتَ لِمَنْ حَزَّ حَبِيبِي دِيَا ح صبور عند تحنك الرياح
حزب حوئی است قبله دیاج که در نزد آمد شد نیز هلا و اشتعال

نایره حرب صابر است و ثابت قدم . و نیم الحور از نادی حینا .
جاده بنفیس عند الصبح حرب کسی بود حوزیرا که خدا ندادند که
امام حین را و در نزد میخ زد و فریاد کردن جان داد و نیکوتر
اضغفر فی حیایه . و زو جیم مع الحور الملاح . خداوند تو در
روضات حینان مهان کن و تزویج کن او را با حورایان و اما
مصیبت بلادر حرقش که حرجمت حضرت آمد و بنوعی رسوم برادر
و اخوت بجای آورده دست از کوه ضلالت برداشت و پادشاه
جاده هدایت گذاشت و بخدمت آن حضرت آمد و چون برادر
خود را کشته دید پی اجازت از آنحضرت روی بمیدان نهاد و داد
مردی بگریه و گشته کوید حویری داشت علی نام که در میان لشکر
کوفه و شام بود چون بدو رو عم خود را کشته دید با غلام خود بخدمت
آن امام آمد و از مرکب پیاده کوید و زمین ادب بوسید و نزد
پدر آمد و روی او را بد امام حینی گفت ای حیوان تو کیستی گفت
غلام زاده تو پسر خوانده ام که مانند پدر جان در دهت درازم
حضرت او را دعا گفت پس اجازت طلبید و روی بمیدان نهاد
مردی از اهل شام از ستم بسلام تمام بچند او آمد و بخواه
نگذاشت که آن شایخی سخن گوید و باینه از زمینش در دیو و
بر زمینش زد و مبارزان بسیار بر خاک هلاک افکند و امام حق

از روی او را تخمین میکرد و عای گفت تا آنکه بی دیوان او را در
میان گرفتند شهید نمودند اما غلام غرق نام در مفارقت اقا و آقا
زاده خود پیتا شد و بی اختیار خود را بحر که انداخت و جمعی را
روان به هوای عدم ساخت و نیز حضرت آمد عذر خواست
یا سیدی هفوز رسوم و آداب حرب یا موخترام و در فراق
مولا و مولا زاده خود سوخته ام میخواهم که جان در قدمت
نثار کنم و فریاد بر خواجگان افتخار کنم اگر مرا بفلا می خود قبول کنی
بسیار شرم که بر شهر شهریار کنم پس مرخصی شده با سر و تمام و نظ
مالا کلام پیدان آمد در راه امام حسین علیه السلام شربت شهادت
بکام او رسید اما الله و ابراهیم را چون خدا رحمت کند شهیدی
که پیدا که در برابر ان امام سینهها بدم شمشیر جان ستان و نیزه
دشمنان می دادند و یک یک بر تپه شهادت می رسیدند تا آنکه
اجنباب یکس و تنها ماند افضل الفضل فی منیر اقوام البوس
قر و نبی علیه السلام کوید و ضاق علیه الذکر فاقیم الردی
علی ساری لا یجد العزات مرد زکاد بر آنحضرت تنگ شد
پس تن بر لب در داد و بر مرکب سوار شد و از آن کوه ایسوه پروا
نگرد چون شد از سختی آیم و همتی دل تنگ تن تنها بیوی
محرکه نمود آهله کسمین علی طوری قتل مهتد که فطاک

عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ بَقِيَّاتٍ. اخفرت چون سوار شد مانند افراپی بود
که بر روی کوی برآید. پس شنید آید و کشید و با شجاعان ملایم
در جنگ بود. بکشتن تیغ پیرانه اول در آب شد در آن بحر بر آب و آب
شناور چه هند. زیر آن قویی از آب سبکت نجات بود چون عمر که در
سیر فیکو در نیک و کرم علیه یمنه ثم کسر یسف و سهم نافد
و قنات ان اسحقا از جانب راست و چپ بر آن امام کشته بد
حمله آوردند و سمشید و نیزه و نیزه بر او میزدند حمله بر شاه نمودند
بیکبار و سپاه جمل از کیش مرقت شده پس در چه خدک فائق کرم
نحف العدی بن جواد و قرع عن طوطا المجد بالصدقات لشع
دشمن بر آن امام موخن هجوم آورده او را از مرکب نیز انداختند و آنرا
صدقه اسلام مجد و شرف بلوند درآمد. ستر و جفا سیمش و لها از او
خبر بر یکدگر این نه نیک میان از. فقامت به الاسلام بعد و فایم و فایم
اهل الحق بالعبایات ای وای که از شهادت اخفرت دین اسلام بر
مند و اهل حق مغرب و ذلیل شدند مبرخ آل علی کن کرد و رفت نشست
بکشت آئین دین الهی و ذک. و اقبلت الاعداء فوجیا مسمی
تعد علی السوان و انقیات دشمنان روی بر چنمای اخفرت
آوردند و زنان و دختران او را غارت کردند پس بتاراج سر پرده عفت کردند
روی پیش میثان و اهل و لها و لها از سنده و مریخین آل کرب

فِي اسْرِ ذَلِكِ عَلَى مَصْرَعِ الْقَتْلَى بَارِ مِنْ فَلَاتٍ . وَاشْقِيَا اَيُّهَا بَرَسْرُ
 سوار کردند و با سبزي ميبردند و عبر را بيان بقتلگاه افتاد بر شتران
 اهل حره پسرانمان نالان بُرْشَان تَالِبُهَا مت که ايمان سزهند .
فَبَدَّ بَنِي لَيْطَاعٍ مِنَ الْجَوْرِ و نَادَيْنِ يَا جَدَّاتْنِي الْوَرَطَاتِ . پيران
 اسيران در دهائي که در دل داشتند ظاهر کردند و بپاقت شدند
 و چون نفسهاي گسکان داديدند فرياد پيران رندگراي اجراه مالدگو
 فتاد جفا در دهان ملاحظه کن . مرو نمودند بشير که پياي شي
 دين . عَسَتْ خَوَائِسُ بَرِينِ هَجْمِ اسِيرَانِ فَرَاكٍ . هَذَا حَيْنٌ بِالْإِيَاءِ
 و مَرْمَلٍ . طَوَّيْجُ عَلَى الْوَضَاءِ بَيْنَ غُرَاتٍ . ي جدي بن ركواد اين حين قوت
 که در خون غليظه و بر ويگهاي گرم که بدميان بدنهاي بر جسد
 افتاده اين حين است که کرده است چه کل چاک قَبَا . که بدميان
 بر چون دلغم فرساشد . وَهَذَا حَيْنٌ لَمْ يَنْدُ يَقْوَةُ قَطْرَةٍ . مِنَ الْمَاءِ
الْأَمِنْ سِنَانِ قِنَاتٍ . اين حين قواست که با و قطره آب خلا چستنا
 بندند مکر از سنان يزد . يَنْ حَيْنِ است بجلقش ز سندانست کين قطره
أَبِ يَحْنُ خَيْرِ سِرَابٍ يَحْنُ . وَ دَعْنَاهُمْ حُنَّ نَا فَنَقَلْنِي حَجْرَةٍ . عَلَيْكُمْ
 سَلَامُ اللَّهِ كُلَّ غَدَاتٍ . پسر اسيران جسد گسکان را با اندوه تمام و دماغ
 کردند و گفتند بر شما باد سلام خدا بر صبايح . در دماغ شهد ي اول پرخون
 کفتند . بنشينيد يفر و س برين براورند . سَلَامٌ عَلَى الْجَمْعِ الطَّيِّبِ .

سَلَامٌ عَلَى الْأَعْضَاءِ وَالْعَوَاجِلِ سَلَامٌ خُذْ بِيَدِكَ انْ سِرْمَكَ وَتَكْرِبَلَا
اِفْتَادِ سَلَامٌ بِأَعْضَائِي يَا وَهْ اَوْفَرْتَنِي بِسِرْمَاهُ شَهِيدِي بَابُ وَهْ
بِرِسْرِي هَمْ كَهْ جَدَا كَسْرَ ذَنْنِ صَدْفَرْتَنِي سَلَامٌ عَلَى الْفَيْثَانِ مِنَ الْهَاشِمِ
سَلَامٌ عَلَى الْأَسْلَامِ وَالْحَسَنَاتِ سَلَامٌ بِرِجْوَانِ الْهَاشِمِ وَرَحْمَتِ
بِأَسْلَامِ وَحَسَنَاتِ بِرِشِيدَانِ سِرْفَرْتَنِي نَامِ سَلَامٌ كَهْ كَدَسْتَنِي اَزْ دِنْ
نَمَكَلَهْ اَزَادَهْ ذَنْنَكَ سَابَكِيمُ مَا اَحْتَرَّ اَفَقُ لِقَعْدِهِمْ وَمَا اَشَقَّ حَيْبِ
الصَّنَجِ بِالْحَكَمَاتِ خَوَامِ كَرِيْتِ بِرِشِيَانِ مَا دَايِ كَهْ سَنَجِ بَا سَدِ شَفَقِ
وَخَوْنِ كَرِيدِ اَزْ فَرَاقِ اَيْثَانِ وَمَا مَسِكِمِ كَرِيْتِ بِيَانِ صَبَحِ اَزَادِ وَهْ
چَاكْ بَا شَدْ تَا كَلَدِ صَبَحِ اَزْدِنْ دَاغِ كِي پَا نَا چَاكْ دَا مَنِ چَرَجِ نَابِدِ
نَمَاقُ اَزْ خَوْنِ كَلُونِكَ اسْتَكْ دِيَزْدِ نَكَلْ كَبْ فَلَكْ جَا مَهْ كَبُودِ بَرْدَانِ
سَعْلَمِ اَيْنِ نَا يَرِهْ عَالَمِ پَرْدِ وَهْ مَصِيحِ دَعِيمِ اَزْ مَسْكَاتِ هَفَقِ وَهْ شَهَادَتِ
ذَهْرِيْنِ حَانِ وَبَرِيْنِ خَفِيْدِ عَلِيْهِ السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ اِنِّ اَحْمَدُكَ
نَحْمَدُكَ يَا مَنْ اَجَلْ ذَرِيَّتُنَا عَلَيَّ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ وَالْاِمَامِ السَّيِّدِ وَالْمَعْصُومِ
الْقَسِيْدِ وَالْمَظْلُوْمِ الْجَدِيْدِ الَّذِي نَاغَاهْ فِي الْمَهْدِ جَبْرِئِيلُ وَ
تَدَقَّاهْ مِيكَائِيلُ وَبَكَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ قَبِيْلَا بَعْدَ قَبِيْلٍ اَجَاهِدِ
السَّيِّدِ اِمَامِ السَّقَلِيْنِ مَوْلَانَا اِيَّيْ عَبْدِ اللهِ الْحَيِّ عَالِمِ عَالَمِ السَّلَامِ
وَنَشْكُرُكَ يَا مَنْ اعْظَمَ مَصِيْبَتُنَا عَلَيَّ السَّيِّدِ السَّقِيْدِ وَالْبَيْتِ الشَّهِيدِ
نَحْمَدُكَ يَا مَنْ اَوْتَرَ الْمَوْقُوْرَ وَمَا حَبَا الْعَظَمَ الْمَكْسُوْرَ وَالْوَرَسَ

المشهوره والنقل المنهوبه والقلب المكروب انظر المضروب

مختضب الحاجين وحامي الموردين مولانا ابی عبد الله الحنزی
فابكوا ايتها الانصار للرسول المختار في مضاب شهيد الامر

وقتل الكفار انتاحي عليه وحشوا الموارر وحش السهل

والاوعاد ما اصاب الحزن في عرصته كى بلاء من الذلة

والمسكنه وتكثر عليه الكثر والحنه نكم قال في عرصه الماروفه

خقا سبيلي ايتها العاغيه فما استجابوا فكم انقى عليهم الحج الثامه

فما استماعوا فادقول دمه على الرضاه وتقطع منها الاعضا

فما ليتنا كننا معر فنفوز فورا عظيم **فصل در كويده ونوعه بران قصه**

فصل چند باشد ای فلك بلیاد دوران برقرار خانه دین شد

خراب از گردش شری بداره چند صبحت بر لحنها نملک پایش کفی

چند سازی تانه داغ خنود ای روزگار عرصه جولان سیداب

فناکن خاکرا چندک فتنه بر خنود اندر خاک عباده آتش افروز

سبستان عدم کن مهر چو چرخ کسیر در پروان این بر مشک دار

سفره شطرنج انجم پیاشر از یکدیگر دور زین این استخوان پوسید

از کساد ااه از مصیبت سید بن برکوار و امام بنکو کور که ان

شهید معصوم و غریب معی مظلوم کسیر اولاد ناوغر بویحه کربلا

اکبر ملایکه بر کویستند و اینها و اولیاد مصیبت او منقر

بجایند و غم گردیدند که کوفیان پس فاداه فرمود بستند و شیشه
خاطر مبارکش را به سینه شکستند یا مان و فرزندان و مرداران
او را او را در برابر دیده اش سر بیدند و در آنجا و یکس گذاشتند
و احراز که در آن یکسی هر چه فریاد میکرد کسی او را جواب میداد
و ای محبی بر خزم دلش نمی نهاد بلکه پی دینان و اعیانان از هر طرف
برو هجوم آوردند و برگردن قاضی حنفی **رحم** زدند و رختهای کادی
بر بدن آن بر کنیده بادی رسید در آخر کار او را بر زمین اندکند
گاه نیزه بر پهلوی او میزدند و گاه آیه بجانب او می انداختند تا آنکه
بخیج جفا کوی مطهرش را بریدند و آن امام بر کنیده و در خاک
و خون کشیدند یا عَمْرُؤُا غَابَ حَبِیْبُ لَاحِا او را تَنی فَقَدْ کَانَ الْمَلِکُ
ای ماهی که غروب کردی در حینی که ظاهر شدی از نقدان تو
من بویستم کویان را ز دیده اشک دیرانم اَبَعَدَ یَوْمَ الْحَبِیْنِ وَ الْحِجِی
اَسْتَعَدَّ بَ اللّٰهُوَ وَ الْمَلِکُ حَا و ای بر من ایا بعد از روز قتل
کو را است بر من عیش و بیا و مزاج یا اَبائی نَفْسُ حَمَاه ما تو را
بِشَرِّ الْمَلِکِ حَا ای پدرم فدای جانهای تشر که عمر کردند و آب بخورد
یا سَادائی یا بَنی عَمِی بکا الهدی لِقَدَرِکُمْ وَ حَا ای آقا این
من و ای فرزندان علی نقد نما کریت و فوجم کرد جانهای ما را
نبعیمان فدای دیده های کویان امام حسین و نیمه بر لایل بجانب بار

آه و ویدا از زمانی که آن امام شهید رخسار پشمرده کوه کمان و دختر
می دید و صدای اعطش طفلان و زاری می شنید اه از وی که عباس
بلند با جان برابر خود را پاره پاره و اصغر شیر خواره خود را حلق بریده
ملاحظه فرمود و احترام که جد نازنین آن بنزد کوه بر روی دیگهای
کرم افکندند کجا راست که اجاد خبیثه امتیاز غل دهند و کفن
کنند و جد نادر و پسر و پدیده فاطمه و برهنه و عریان بر خاک کوهی افکند
و جمعی کیسفر اهل ضلالت را در خاک دفن کنند و تن پسر فرور
دیده بنمبر را لا اقل بایت اعمال نیز مانند باقی اهل امدام بر
جاری نمایند در دین اسلام کی را بود که مردگان را مدفون نسازند
و گسکان را بجایک بپسارند و ویدا کجا بود فاطمه زهرا را آن جد و پسر را
غل نژاده و کفن و دفن نکرده بپسند اه از وی که فاطمه آید بکوهی
با جفت استکبار و صد دره مبتلا بر و در خمگاه برگردد بپسرنشین و اجماع
روان شوق بپسرنشین حسین کیر و چه جان ضریح شمر شمر دایره
گوید که ای غریب دل مادر پدر غفلت که داد کی گفتند و بپسرنشین
بر حالت غریبیت ایاد دل کمر سوخت جسم تو را بسوزد که در این زمین
بجایک در مانت که جا میریزد چادر اجاد منقولت که فاطمه
زهرا با هزار پنجه و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار ملک
از کوه بیان بر آنحضرت کمر می کنند و فاطمه کمر می سبکند و ایشان

یادی آنحضرت می کنند و فاطمه نمره از جگر بر می کشد و فریاد بر می
آورد از نمره او در آسمان ملکوتی می ماند مگر آنکه گویان می شود و می بیند
بگریه و ناله بر می آید تا آنکه پدرش رسول خدا نرسد او آید و گوید
ای دختر گرامی جمیع اهل آسمان ها را بگریه در آورده و ایشان را از
تسبیح و تقدیر الهی باز داشته صبر کن که خدا انتقام تو را از قاتلان فرزند
تو خواهد کشید و چون فاطمه می بیند که می خواهد که زیارت فرزندان
او می رود در حق ایشان دعا می کند و از خدا هر نعمتی را بجهت ایشان
سؤال می نماید پس ای عزیزان یاد می کنند فاطمه را در کربلا و فریاد می برانند
بر چنین خدنگاه با وج ماه دسایند و سیلهای خود از جویبار
دیده کشاید ای شیعه بیا فحوا طر جلد حیدر یکه خطه زداع زخم
بچند حسین خوبا در ز چشم خود که دیو دهر خوابه غم دیده چون حسن
گوید کیندای شیعیان بران امام غریب که چون شهید شد برو کردیم کبی
و نوحه نکرد و فریاد او بر آید نمود خوشحال کردیم کنندگان و غیره
داران ان امام مظلوم از حضرت امیر محمد بن علی علیه السلام منقولست که گفت
از برای فضیل شما باید یکوی نشینید و احادیث ما را در کور می سازید
فضیل گفت بلو دای تو کردم فرمود که من ان مجالس را و مرت می داری
فرحم الله من اجاب امرنا پس رحمت کند خدا کس که دنده می دارد
امر ما ای فضیل من ذکرنا و ذکرنا عینه فخرج من عینه منکر

جَنَاحُ الذِّبَابِ عَقْرًا لَمْ يَرْدُ بَوْبَهُ وَلَوْ كَانَتْ أَلْفٌ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ

کیسکه خواهر آمد آورد مادر تا آمد کود شویم مانزد او و از دیده او مانند
بال مسکس اشک پیر و ن آید می امروزه کنایه آن او را مرچند
که بیشتر از کف دریا باشد و ایضا در آثار آمده که شفیع جزایم نقیض حضرت
حضرت امام حسین ع با چهره خون الو در قیامت بعرضه عرصات در آید
و گوید رَبِّ شَفِّعْنِي فِيمَنْ يَكُونُ عَلَيَّ مِصْبَتِي خداوند شفاعت ده مرا و
قبول کن وساطت مرا در حق کیسکه در مصیبت من که يَسِّرَ اللَّهُ لِي هر که
در دنیا برب غریبی و محرومی و مظلومی و بیکی و تنگی و کسبی
من گریز کرده و با جال عین در غرای من ناله و این بر کشیده او را بمن بخش
و از جرم او در کمال شفاعت آن خوین رضا و عرصه شهادت قبول
درگاه اله شود و برات نجات از برای گریز کنندگان انضا بغطا نماید
نزد که در فضای قیامت شود تباه ا احوال مجرمان سیم نامر از کنا ه
ای چشم گریز کن که در آن روز بر خط ه ای بر آه که در حکم ه سوا
کنند قطره اشکی بجرم بخشد که ههای کنه و بید آه ه آن روز کی
حیث طاقت آورده کاش کند بتغیر برادران او نگاه فصل در بیانک امام حسین
کاف و منافق و دست دانه و آن حضرت عیسی از اعضای رسول خدا
نخفی گزینست که حضرت امام حسین ع محبوب خدا و ملائکه ارض و
سما است و ولای آن حضرت در قلب هر کسی جاوی گردیده حتی اللهم کفارة

انحضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود إِنَّ جَبَّ عَلَيَّ قَلْبٌ
فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يَجِبُ إِلَّا مَوْعِدٌ وَلَا يَغْفِرُ إِلَّا مَنَافِقٌ یعنی
بجبت دوستی علی من انداخته شده است در دل های مؤمنان پس دوست
نمیدارد او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و بد رستیکه
جب حق و حین هم انداخته شده است در دل های مؤمنان و منافقان
و کافران پس نمی بینی توان برای ایشان دانند ~~خود را~~ و برای حق
شمرند و مذمت گویند و رسول خدا خداوند حق و حین دانند و یک را
موت خود پس ایشان دانند ~~خود را~~ و او را و ایشان را بویید و ایشان
بویید و ایشان را می میکند و از دیدن دل های او اشک میونجت و اهِم
در چهارده مسطور است که عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است که انحضرت فرمود که هَسَا مِجَانِ امِ اَیْمَنِ نَجْدَتِ رَسُولِ
خَدَامِ آمَدَنَدِ پَسِ کَفْتَنَدِ یا رسول الله ام ایمن شب کند شتم از کیم خواب
نکرده و پوسه شتم میگردیت تا صبح کرد حضرت امام فرمود رسول خدا نبوی
ام ایمن فرستاد او را طلبید پس ام ایمن نجات انحضرت اهل حضرت
باو گفت ای ام ایمن خدا تو را ندانند دیده تو را بد رستیکه هَسَا مِجَانِ
تَوَنَزَدِ مَنِ آمَدَنَدِ و مرا خبر داد ندانند که تو پوسه شتم این شب تمام شب کیم
می گوئی پس تو را ندانند خدا دیده تو را سبب کیم تو چه بود و تو را چه
بکیم اَوْرَدَ بود ام ایمن گفت یا رسول الله خواب عظیمی سخت دیدم

و پیوسته در تمام آن شب که می کردم پس حضرت رسول م فرمود
 که خواب خود را نقل کن و بیان کن از برای رسول خدا زیرا که خدا
 و رسول او را ناظر اند ام این گفت بر من عظیم است که این خواب تکلم
 کنم و آنچه دیده ام بنمایان فرماید حضرت فرمود که این خوابی که دیده
 نیست چنان که تو دیده یعنی تاویل دارد و تعبیر یابد پس بیان کن امرا
 از برای رسول خدا ام این گفت بخواب دیدم ای رسول خدا در شب
 خود همین شب که کو یا بعضی از اعضا خارج قری را در خانه من انداخته اند
 رسول خدا ص فرمود نانت عینک یا ام این در استراحت باشد
 دیده تو ای ام این مصلح بدلت فاطمه حین را بزیاید پس تو و رات
 پلست کنی و میو دلی پس خواهد بود بعضی اعضای من در خانه تو پس
 چون فاطمه حین را زاری کرد و روز هفتم شد رسول خدا ص امر کرد سر او را
 تراشیدند و بوزن موی سر او نقره تصدق کرد و عقیقه کرد از او بعد از آن
 مهتا ساخت او را ام این بپدید در بر رسول خدا ص بعد از آن او را نزد
 رسول خدا ص آورد پس حضرت رسول ص فرمود می جابا بالیامیل یعنی
 بر دارنده و الحمول یعنی برداشتم شده ای ام این این است تاویل خواب
 پس ازین حدیث شریف ظاهر شد که امام حین عضو ی از اعضای
 رسول خدا بود و ایلا که این است بجای عضو مظهر پنج خود را قطع
 کردند و آنرا هدف تیر جفا نمودند و از پنجا معلوم میشود که حزب و ابرو

رسول خدا در مصیبت آنحضرت تا چهره ما فیت است و تا آنکه آنحضرت
تا چهره مشابه است پس بر امتان آنحضرت لازم است که در حقینا و اندوه
با آنحضرت موافقت نمایند أَلَا بُتُّ عَيْتِي إِذَا أَقْصَرْتُ . وَأَقْبَنِي مَوْعِي
إِذَا مَا جَوَّثَ لِدِكْرِي أَلَيْبِي الْمُصْطَفِي . دَمُوعِي عَلَى الْحَدِّ قَدْ سَكَبْتُ
با چشم خود عتاب می کنم هرگاه در کربیه کنایه می کند و هرگاه اشک
از دیده من جاری شود آنقدری که میم که در دیده من جاری شود
آنقدری که میم که در دیده من آب نماند از جهت خاطر آوردن من سال
ای فرزند آن مصطفی اشک من متصل بر رخسار من میزند أَمْثَلُ أَجَلَا
دَكُم بِالْعِرَاقِ وَفِيهَا الْأَسِيرُ قَدْ كَسِرْتُ . ای اولاد مصطفی بنظر در می
آورم جد های شما که در عراق یعنی کی بلا افتاده بود و نیزها
در آنها شکسته بود أَمْلِكُمْ فِي عَمْرِائِي الطُّغُوفِ . بَدَقْدَ تَكْسَفٍ إِذَا قَمَرْتُ
در نظر در می آورم شما را در صحرایی که بلا که ماههای در رخسار بود
بِحَاكٍ وَخَوْنٍ وَتَكْسَفٍ كَرْدِيدٍ . تَعَلَّتْ أَرْضِي يَرْبِ مِنْ جَمْعِكُمْ .
لَحْظِ الصَّيْفَةِ إِذَا قُفِّرْتُ . وَأَضْحَى إِلَيْكُمْ مَغْرَبُهَا . کنایه از غروب است
ز منی یارب که مدینه باشد از شما خالی شد مانند خط صغیر که محو
شود و زمین که بلا محل غروب شما باشد مانند ستارهای درخشان
که فرو برد كَأَنِّي بَرَبْتُ حَوَّكَ الْحُسَيْنِ . وَمِنْهَا الذَّوَابُ بَرْتُ
مَوْعِي فِي نَحْوِ شَعْرَتَا . وَبُنْدِي مِنَ الْوَجْدِ مَا أَضْمَرْتُ كُنَايَ مَبْنِي

دینب دل سوخته را که در اطراف جسد حسین کیسوهایی خود را بر پیش
 کوده بود و موهای خود را بخون حلقه حضرت می آلود و نامه و فنای
 از دل می کشید و فاطمه دختر امام محمد ^{عجل} او پدید بود زیرا که از طرف
 میدید که تافته بر پهلوی او میزدند و از جانی پدر خود سبقت
 مصطفی را ملاحظه می کرد که بر روی خاله افتاده و پیش مصطفی
از خون حلقه منور و خضاب گردیده و رأس الحسین امام الرقیق
 کفره ^ص صبیح انا اسقرت و سر مبارک امام حسین در پیش روی کاروان
 اسیر ظلم و جفای بود و مثل سفیدی صبیح که بد مد میدرخشید
فصل در خبر دادن رسول خدا فاطمه را بواقعه ام حرم و پسران مخفی نماند که
 پیوسته رسول خدا از واقعه فرزند خود خبر میدادند و داغ مصیبت
 کو بلا را بود و او میباده و در کتابی ستاینده العیون بنظر رسید
 که در کنو الغراب آورده اند که روزی فاطمه زهرا از برای نور دیدن
 خود جامه خود و خنجر برد و در ایشان پوشیده ایشان را خدمت جد
 بزرگوار خود فرستاد رسول خدا و شمع روز جزا آن دو نور دید
 خود را در کنار مبارک نشاند و ایشان را می بوسید که زانگاه
 چشمش بر جامه امام حسین افتاد دید که کربان جامه او ننگ است
 و کردار مبارکش خطی پدید آمده و خاطر مبارکش کوان آمد و
 الحلال تکبر جامه را کشد ^{اه} کن جو ستمکاران پی دین کشند ^ه

بهرین خلق خدا را فرستادام جان که دینی را که زهره پیراهنش
 آسیب بود که کی تواند نسبت بوی دم زد زیتغ جان ستان **یا ان که**
 می بدی چون جان در غوش **رسوله** شد نش آخر ز جود **شماره**
 در خون چنان اما چون **رسوله** آن پیراهن را کشود فی الحال حبس
 نازل شد و پیغام الهی رسانید و فرمود یا رسول الله باین قدر
 خطا بر کرم حین دیدی متالم که بدی روزی باشد بضرب
 خنجر آبدار حین موضع را بزدند و یا تیغ کین سر مبارک او را از بدن
 جدا کنند اما حضرت ارشیدن این خبر جانسوز موافقت حبس
 دادند و گویت که درین حال فاطمه زهرا داخله کرده دید و دید که
 پدر بزرگوارش امکداد است و می بوی کند گفت یا ایها دیده تو هر که می توان
 مباد آیا سبب کرده شایسته حضرت **علی** فاطمه ای نور دیده بشر طی که با تو
 می گویم که جامه نداری و سر خود را بجهنم کنی و روی خود را بخون
 اندازد حبس نازل کرده و میگوید که حین من در کربلا تیغ اهل جد
 و خفا سرت شهادت خواهد نوشت و اعضایی مبارک تو را پاره
 خواهد کرد و فاطمه چون این خبر شنید خود را بر خاک افکند
 و گفت یا ایها حین من چه کناه کرده است که مستحق این طعنه
 گردیده **• زهرا** بفغان **• ناله** **• شستن** **• پیرسید** زباب خود **• رسول** **• نقیض**
 قصه حین **• چکه** باشد که سرش را کرد و بنوازم زینت فوک و سینه

بهر چه چندی بخون حینی کور کوری تو سوار منتقل بر کشتن ای پدر
 این مصیبت جانکداز در چه وقت واقع میشود رسول خدا فرمود ای فاطمه
 حین من وقتی شربت شهادت نوشد که هیچک از من و تو و پدرش
 در میان او و پدرش نباشیم تا طم زهر از شنیدن این سخن چندان گوشت
 که صدای شیون از حرم محترم رسول ذی المنن بلند گردید پس بایده
 گویان بر پیر خزان قان خطاب نمود که یا ابی‌ساده مرا رخصت ده که در
 زندی بغیر حسین را بگیری حضرت فرمود ای فاطمه در عزای فرزندیست
 بکن انچه خواهی پس فاطمه زهر انچه فروغ که بر جگر او پدید آید سیاه او
 و صورت قبری در آنجا ساختند و بجهت اعلام زنان مدینه کسی فرستاد
 و فخر خادم خود را گفت که زنان نبی هاشم را خبر دار نماید که فاطمه و حق
 محمد میگوید که ای اقربا و خویشان بغرای حسین حاضر شوید و در راه و در
 بام مصیبت زده موافقت نمایند زنان چون این خبر شنیدند تمام
 سر و پای برهنه بخانه فاطمه دویدند و دیدند که فاطمه کیوی عینی
 خود را بر پیشان نموده و لباس تعزیت پوشیده و خود را بر روی قبر
 انداخته از زار مینالید و میگوید که ای حینی غریب مادر مرا
 حین شهید مادر تو را در محوای کربلا بالبت نشن و جگر فسیده
 شهید می کنند و اصلا رعایت جد تو را در راه تو نمیکند و قالت
الفاطمه بنت رسول الله واحییاً واحییاً واحییاً واحییاً

بست چون فاطمه در حال حیات که تغیر پیر از پدر حین در غزای شده مطلقا
گفت هر زمان آه حین اده حین شد رخ مه ازین مایم در پیکه کریم
بر چس ازین واقع کرد زانکه میگفت بول از سر در هر زمان اده اده حین
اده حین زین الم کت میجا عکین و خور خورشید ازین در حین گفت
چون فاطمه با آه و این هر زمان اده حین اده حین و زنان یی
هاشم کران حال دیدند مغنیا از سر کشیدند و فریاد و حسنا و وا
شهدا بر آوردند در انحال امام حسین داخل شد انحال دید عمامه
مبارک از سر برداشت و گفت بگریید بر حینی که بی پدر و مادر
و برادر شهید خواهند شد و عیالتش اسیر خواهند کردید ای برادر
بخاطر آوردید زمانی که آنحضرت شهید شده بود و این زیاد نامر حاکم
مدینه نوشت که حین کت شد ان ملعون حکم کی دکه در مدینه
ندارند که حین کت کردید پس شیعیان از خانهای یی هاشم بلند
شد که هر کس در مدینه چنان مایمی نشده بود زنان یی هاشم فریاد
و فغان بلند کردند و جامهای سیاه و لباس پلاس پوشیدند
چنان مایمی نشده بود زنان یی هاشمی فریاد و فغان بلند کردند
و جامهای سیاه و لباس پلاس پوشیدند و غزای حینی را برپا
نمودند و بران مظلوم غریب توجه میکرد کجا بود دران روفوق طم
و هر که زنان یی هاشمی را در اطراف خود جمع نماید و فریاد و

حسیناه و ناله و استهیدا از دل پیر و برادر اه از آن ساعت که از شمشیر پیر و
شد چنان در خاک و خون آرام جان عالم از نف دلهای آن در تشنگان
تا رفعت حضرت و ربیب و ابیت چشم ناتوان عالم انوار در خرم افلاک
و انجم میزند استکارا که شود سوزنهای عالم پس بر شیعیان و محبان
فالم لازم است که در تعزیه نور دیده او خرم و فالان باشند و چنان
ان سیده و ناله و حسیناه از دل برارند گاه از دیده خوب برینند
و گاه دست غم بر سر زنند و هر ساله چون هلال محرم در آید ابواب
مادی بر روی خود مسدود نمایند اما ده مصیبت شده در عالم بر روی
خود بکشایند و پیوسته قرین اندوه و ملال بدارند و باید شیعیان بدانند
که ظلمی عظیم بر آن امام مظلوم رسید و عجب مصیبتی بآن حضرت روی داده
کوفیان پیوسته با آنها و پیغامها آن امام انام را از مدینه جدش بدر فرست
آوردند چون بجای ایشان در حقایق مت افکند از هر طرف بی قصد جان
او صف زدند و شمشیر بر روی ~~آوردند~~ او کشیدند و آب فرات
را زو و اطفال او منع نمودند و رسوم مهمان نوازی بجای نیامدند
نظم اب بر روی امام خویش بستند آن سپاه پس آب تیغ بستند
نشند از حسینش که در راه بکند از خون کو بلا سیلاب شد چون خاد
پایه تا ابد زان دشت خون الوده به روی کبانه بوتن مایه بر تنه سیکه
دانهها است دارد این غم دانه عالم از مایه تا بجاوه روز میدان کس
رکایش

رکابش غیر موج خون نداشته مهر باید مشفق همراه در روز سیاه
بوسپاه خم چون آورد دروا را بنزد. خبر نگاه حرّت اهل حره
از پی سیاه چون درآمد سر و سر از پا بوب بالین نداشت. مهر
بانی هجر شمع کشته غیور زدود آه. حیان روان شد از تن اهل جنباز
کشت مرکبش چون قاب پچان لبی چنگاه ای اهل خصران امام
محترم بجه حال بودند چون مرکب خون الوده را دیدند و این امام را
ندیدند فَلَمْ يَلْقَوْا مِنْهُمْ الْكُذُودَ وَكَيْفَ مِنْهَا الْوُجُوهُ وَأَعْلَنَتْ
أَعْيَالُ بَرِيانِ غُرِيَّانِ جِلْدُ بَخْمِرِ صَوْدِ تَلَايِ خُذْ ذُنُودَ وَرُهَائِي
خُذْ لَكُودَ وَصَدِيقَانِ وَتَرَايِي بِنْدُ كُودِ وَتَقْنِ يَا جَدَّاهُ
نَسْدُ أُمِّيَّةً فَتَكُونُ الْحَيْنُ وَتَكُونُ الْأَطْفَالُ می گفتند يَا جَدَّانِ بِنْدِ
کُشْد حَيْنِ رَاذِمِ کُودِ نَدَا اَطْفَالِ يَا جَدَّاهُ هَذَا الْحَيْنُ بَدْرُ مَلَا
فَدَا بَصَقُوا أَسْنِمَ وَنَصَا لَا ای جد بزرگوار این حین است که
در حوای بدن او را بفریب نیزها و شمشیرها شکافتند ملقی
علی شاطی القرات مجلا لا فِي الْغَا ضَرِيَّةٍ لَوْرِي أَمَّا لَا این حین
قوامت که بابدن مجروح در کنار نفرات افتاده و در واقع
کو بلا از برای مردمان مثلها است و قصها است ثُمَّ أَمِيَّا حُو
فِي الطُّفُوفِ حَرِيمٍ لَقَبُوا السَّرَّاهُ وَقَوَّضُوا الْأَجَالَ بعد از
سپاه دت انحضرت اهل حره انحضرت را اسیر کردند و اموال او را

عادست کرده برینک باد نمودند. وَعَدَ ابْنُ الْعَابِدِينَ مُنْكَفَا.

فَوَقَّ لَهَا يَدَهُ لَيْسَ كَيْ لَا هُوَ لَا. واما ابن العابدین را سیر کرده بودند
و گفتند ای او را بستر بودند و بر بالای شتر سوار از جاهای قوم ناچار
سکونت مینمود **فصل در جهت یهود از برای اهل بیت و همانند**

کردن در ایشان بجهت نام حنیف و شهید ای برادران مانند واقعه که بلا در عالم

بد هیچیک از بنی نوع انسان رخ نداد و انجی چنین سپهر برین بر هیچ دری
نهاد و هیچ امتی مانند اشقیای این امت قطع نظر از حرمت پیغمبر خود
نمودند لعنت خدا بر ایشان که را از حرمت پیغمبر خود را در حق اهل بیت
اونداشتند و با ذریه مصطفی نیای ظلم و ستم کردند و حال آنکه
یهود و نصاری در احکام ایشان می گویندند و در راه ایشان شریعت
معات می نوشیدند و شهیدی کردندند و ولایت که در آن وقت
که سر بریده سید الشهدی را در مجلس بزرگ ایمان بود یکی از غلامان

یهود در آن مجلس حضور داشت از یزید پلید پرسید که این سر کس است
گفت این سر شرف بنی هاشم است گفت اسم او چه بود گفت حسین گفت
پدرش چه نام داشت گفت علی از این طایف گفت مادرش که بود گفت
فاطمه دختر محمد مصطفی یهودی گفت این پدر این نبیره پیغمبر شما است
گفت ای یهودی سری حرکت داد و فریاد بر کشید و گفت وای بر شما
که فرزند پیغمبر خود را کشتید ای یزید میان من و او دهفتاد و بیست

فصل است و یهود باین سبب حرمت مرا میدارند و خاك قدم مرا می
بوسند و محمد عریضه بر شانه ها است و در و از میان دهنه و اگر از قفسه
او را می کشند و با او این معامله میکنند بنید در غضب شد گفت ای یهود
ساکت باش که نه از آن بود که پیغمبر را فرموده که اهل ذمه را موبخا نیستند
که هر که ایشان را از روستا ندان من در قیامت با و خصمی خواهم کرد امر
میکردم که سرتو را بردارند یهودی گفت ای ابله بی بصیرت کیست که از برای
یهودی یا نصرانی که مخالفت منده و می انداختی کند از برای
جلو گوشه خود چها خواهد کرد و ای بر تو درد و نذی که جدش
محمد مصطفی با تو خصمی کند و مادرش فاطمه زهرا دامنت گیرد و طلب
خون او کند و پدرش علی مرتضی در محضر کربلا تو را کشته داد و از تو
پستاند چون زید این سخنان شنید غضبش زیاده گردید جلا داد
ان را امر کرد که این یهودی را بکوبید و سرش را جدا سازند یهودی
گفت ای پشیمان من از امام حسین عزیز بن نبیتم فرزند رسول خدا را کشتی
بفرما تا مرا هم بکشند و امیدوارم که در روز قیامت ~~امام حسین~~
مرا در ذمه شهید محسوب نمایند و با جان شادان حسین را بکشند
و سر امام حسین را برداشت و گفت یا ابا عبد الله من از جمله دوستانم
در روز قیامت نزد جدت گواه باش که من سیدم اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله

ای سید کواه باشو که در سر کوی محبت تو کشته می شوم فردای پیامت
مرادر طلب میان شهیدان راه خود طلب کن پس جلاد پی بنیاد
آن تازان را بدرجه شهادت رسانید و دیکار وایت شده
که در مجلس یزید مردی از علمای یهود حاضر بود امام ذین العابدین
را دید این یزید پرسید که این جوان کیست گفت علی ابن الحسین است
پرسید که حسین پس کیست یزید گفت پس علی بن ابیطالب پرسید که
مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد یهودی گفت سبحان الله حسین
فرزند پیغمبر شماست که او را باین زودی کشید بد رعایت کردید
حرمت پیغمبر خود را در ذریت او بخوار قسم کرد اگر فرزند زاده می شود
در میان ما می بود کجا داشتیم که او را به برهمنیم پیغمبر شما میروند
ال میان شما و قتم و شما هر روز فرزندان او را قتل رسانیدند بد
امتی بوده اید شما نیز یاد امر نموده که او را کودن زنند یهودی برخواست
و گفت می خواهید مرا بزنید و میخواهید مرا بکشند من در قورآتم خلاص
که هر که فرستیم پیغمبر را بکشد تا زنده است پیوسته معلون است
و چون میبرد خدا او را بجهنم میبرد پس ای شیعیان لعنت کنید یزید
پس آنکه چنان یهودی حرمت فرزند پیغمبر او را داشتند و او
احترام فرزند پیغمبر خود را نداشت با وجود این لاف اسلام و مسلمان
و رسول انام میزد کفر چنین و لاف مسلمانان ای یزید نکش تو

یهودی فصلی از این بد. پس باید شیعیان در غزای ان امام
مظلوم پیوسته گویان و الا ان باشند هرگاه یهودی در محبت این
حضرت از جان بگذرد کجا راست که شیعه در حق استند مضار
ناید كَيْفَ السَّلَوةُ فِي كَيْسَايَا زَيْنَبَ تَدْعُو نَحْنُ قَبْلَهَا يَا اَمَل
چگونه نه خود را از کیم تلمیذ توان داد و حال آنکه چون اسیران
کردید بقتلگاه رسیدند و از میان ایشان زینب با سوز جگر فراد
برد که يَا حَمَلًا يَا حَمَلًا اَنْتِ قَتْلُ الْمُصْطَفَيْنِ بَدَلًا حَوْلَ
الْحَبْنِ ذَا بَيْحٍ لَمْ تَكُنِي جَدَّ نَزْدَكَ وَاَنَا فَرَسٌ كُودٌ كَثُرَ
بر کنی دکان را در کوچه کشتگان بر پایی که در اطراف حینی بر پا
در فحشه اند و ایشان را در محد نکذاشته اند و دفن نمودند يَا جَدِّ
حَوْثِي مَيِّ رَّبَّاهِ حَوْثِي فِي الدَّلِّ قَدْ سَلَبُوا الْقِنَاعَ وَجَدَّ وَ
ای جد نبرد کو در پیمان برادران من در اطراف من اطاله کرده
همه خوار و دلیل و مقتضای ایشان را برده اند و ایشان را برهنه
کرده اند يَا جَدُّ لَوْ أَبْصَرْتُ نَبِيَّ وَنَايَسْتَنِي وَالْخَدَّ يَمِي بِالْإِدْمَاءِ خَدَّ
ای جد نبرد کو در کاش دیده بکشتی و مرا به بینی که روی من مملو
و چهره من در غم حینی تو بر خون است يَا جَدِّ نَاهُكَ الْحَيَّ مَضَى
بِالْأَلَمِ وَالْجَنِّمِ الشَّرِيفِ مَجْرَدٌ ای جد نبرد کو این حینی است
که در خون غلطیده و بدن شریف او برهنه و عزت او در میان

افتاده را جد بر کنیده سران قبر خود براده پین جسم ناز پرور خود
توباره یار از جور امتان شریعت نظام کن بر جسم نور دیده خود
نظم پیشمار از سیدی سپاه مخالف پیا بپایه طفلان خویش با چنان
نیلگون عذار سرهای اهل بیت ستم دیده را نکوه پی معجز از خضای
لحیضان نابکار پین اهل بیت پی کسی خود را ز جور و کینه بر
نا قبر برهنه اعدای دین سوار سرهای سروران جهان و نظاره
کن بر نیوه کوه ستم پیشمار استوار **مطلب در شهادت زعفران حاتم**
خفیی نماید که شهیدان عرصه کربلا و یاوران و جان سپاران
فرزند مصطفی را قدر و منزلت بسیار واجب و ثواب بسیار است
از کعبه الاجار درایت کرده اند که گفت مادر کتابهای خود را
ایم که مردی از فرزندان محمد کشته خواهد شد و عمرق اسبان
اصحابش خشک نخواهد شد که داخل بهشت شوند و یا جو العین
معانقه کنند و مراد حضرت امام حسین است م منقولست که چون
حوا برادر و پسر و غلام در یاری امام لازم الاحترام شریعت
شهادت چیدند و شراب کوش از دست ساقی محترف نشدند
در غلای یکم تا ز قلم و شهادت و فدائی کوی اطاعت شاه کم
سپاه و امام دین پناه که قتاد برانقوم انفا که ده بود و دیان
در میان دو صف ایستاد و فریاد برکشید که ای اهل کوفه و شام

من ابتدا بچند شما ندم شما اول بتی بروی من انداختید و هنوز
از لشکر شما بودند که جان در راه وفا داری ما فدا شما خند
و من بار دیگر به شما حجت می گویم تا فردای قیامت شما بر من
حجتی نداشته باشید ای قوم پیایند و با من یکی از سه کار
کنند اول آنکه مرا راه دهید تا بنزدید و مرا بچند و نام خان
و با او مناظره نمایم تا حق بر من خود قرار گیرد یعنی فرای برادر
که تو را نمیکند اریم که بنزدی و بروی و او را فریب دهی و بشنوی
و بانی خود از دست او خلاص شوی و با آن فتنه پر با کنی و محضت
فرمود پس مرا بگذارید تا بر سر روضه حق بنزدکار خود جوار شوم
و نصابت پروردگار روزگار گذرانم باین یتری و ضلالت دیدن و محضت
فرمود ای قوم پس اگر این کار نمیکند مل و یاران و اهل بیت مرا آب
دهید که همه عالمیان در آب حق شرب می یابند گفتند
آب بتو و ملازمان تو ندهیم مگر آنکه بیاورید بیعت کنی ای برادر
در کجا بود تا می گوئی علی را ببطاب که برینند از هر طرف راه
بر تو رفته اند و آب با و عهد دهند که بوجو تشنه خود و
دکان خود بنزدت آنکه آب بخرج فرزند بوتراب و فرزندان
چگونه علی دادند جواب و پسر و نظر بروی فاطمه خواهلد کرد
و نذر رسول خدا چه عذر خواهی آفرید و بیت که یکی از موکلان

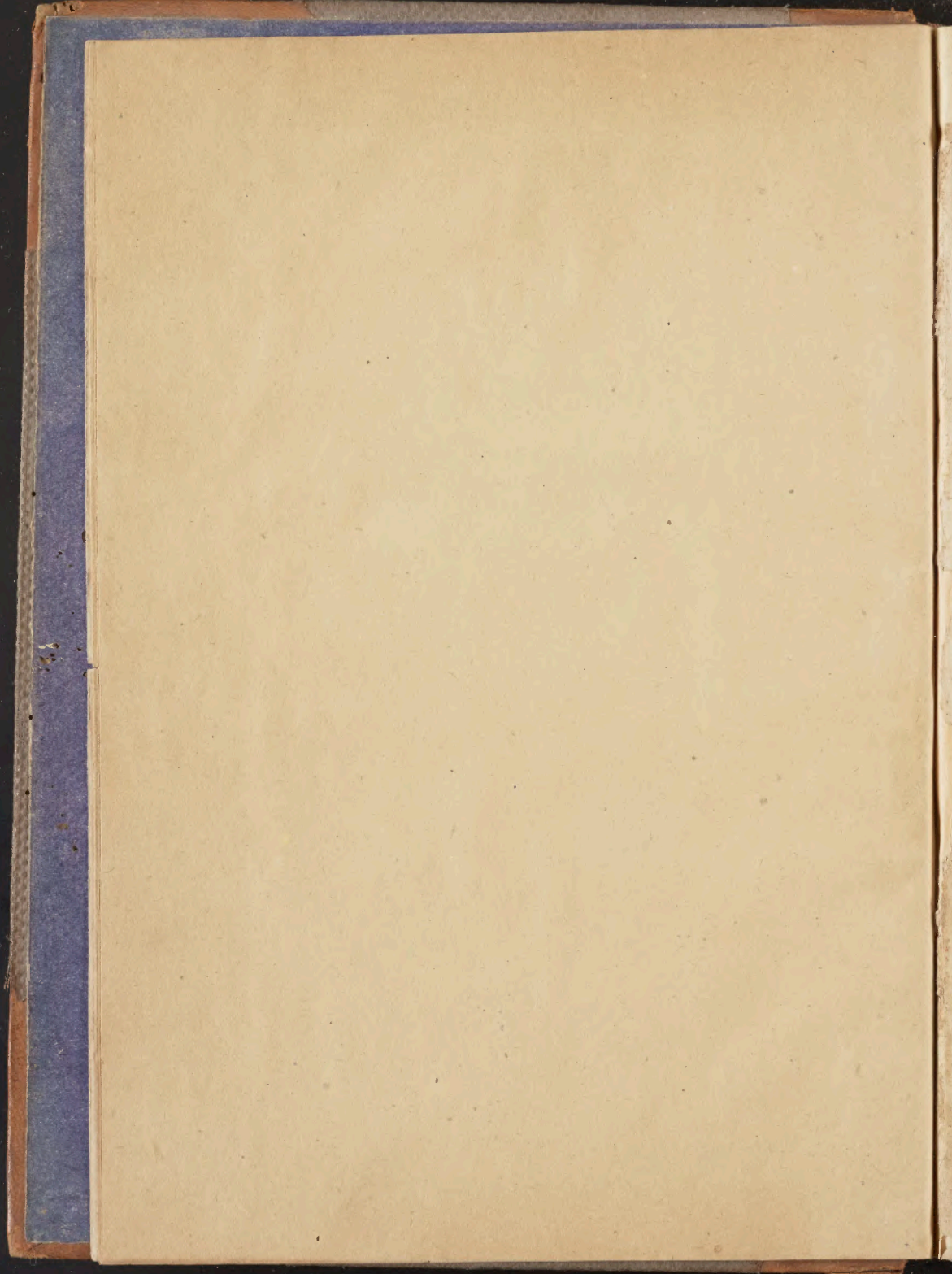
اب فرات بعد از واقعه کربلا سبی در خوابید که پیامت بر پا
 شده و منتی بر او غلبه کرده و چون سکه زان از عطش حرکت
 میداد و از هر طرف اب طلب میکرد نمی یافت ناگاه محمد مصطفی
 و علی مرتضی و حسن و حسین را با بعضی از اصحاب در لب حوضی از آب
 دید نشسته اند و ساقیان مردم را اب می دهند از لبت حضرت
 رسول ظاهر و گفت یا رسول الله کتیرا ام مرا آب بنمید دهید حضرت
 آب دهنده گان روی نمود که آبش دهید هیچکس من آب و جواب نداد
 تا سه مرتبه اظهار کردم کسی ملتفت نشد و منبر چهارم که فریاد زدم
 حضرت فرمود چرا او را آب نمید دهید گفتند یا رسول الله این از ان
 جماعت است که حینی و اهل بیت حینی را از آب منع نمود این همان است
 که در دست بلاست بخت برد وی حینی آب فرات ناکه از سوز عطش
 شد بران مرغ و دلهای تمام عوالت را خضر چون دانست که ان
 پدید از جمله منع کنندگان اب از حینی است فرمود اسقوه قطره
 او را از قطران چشایند که او حینی مرا آب نداد پس او را قطران
 چشایند و تا در حیات بود بوی قطران می داد و هر چه می خورد
 قطران میشد مگر آنجناب دید که او را از رفتن بجانب مدینه و غوه
 منع میکنند و اب را نیز از او مضایقه می نمایند بان امتیاق فرمود
 که الحال که باین چنین می کنید و بنای جنه دارید پس در وقت

چند يك پير و ابیید تا هز میدان ممتاز و عوامان اشقا قبول
که در پس حضرت بعضی خود برکت و از شکر عمر شجاعی و لایق و میان
میدان آمد با اسلحه تمام و زندای مهل من مبادی و در داد ز هیرین
حسان بخدمت آن امام عالمیان آمد و اجازت طلبید که آن
طلبید که او را سام از دی می گفتند محاسب نماید و دیگران قید
بنی آمد بود و در همان نزدی از وطن و مسکن خود روی کنیده
بود و حضرت الحضره اختیار نموده بود و مردی و لایق و شجاع نامدار
بود و در محاربه و صرب بی داد و مانی داده بود و بی نامدار
بر خاک افکنده بود حضرت او را اجازت داد و بمیدان سام آمد از لعین
چون زهیر را دید بازیه در آمد و سر نصیحت پیش کشید و گفت ای شهسوار
مضار محاربت و ای نامدار میدان مبارزت شرم ندارد که
که دست از مار و منان و اهل بیت ~~بنی~~ و عیال برداشته
و پیادای حسین رفته زهیر گفت ای ملعون تو شرم کن که شمشیر
برد و بی اهل بیت پیغمبر کشتی انلعون خواست که دیگر سخن گوید زهیر
نیزه برده افش زد که از پشت سرش پیر و نه آمد و از مرکب افتاد
و جان ببالا داد و فرخ داد و القاصه زهیر در میان میدان جوان میدان
و هر چه میخواهد و مبادی طلب میشود و کی جرات نداشت که بحرب
او آید تا آنکه از سعد مبارزان و بجایان چند بخند او فرستاد

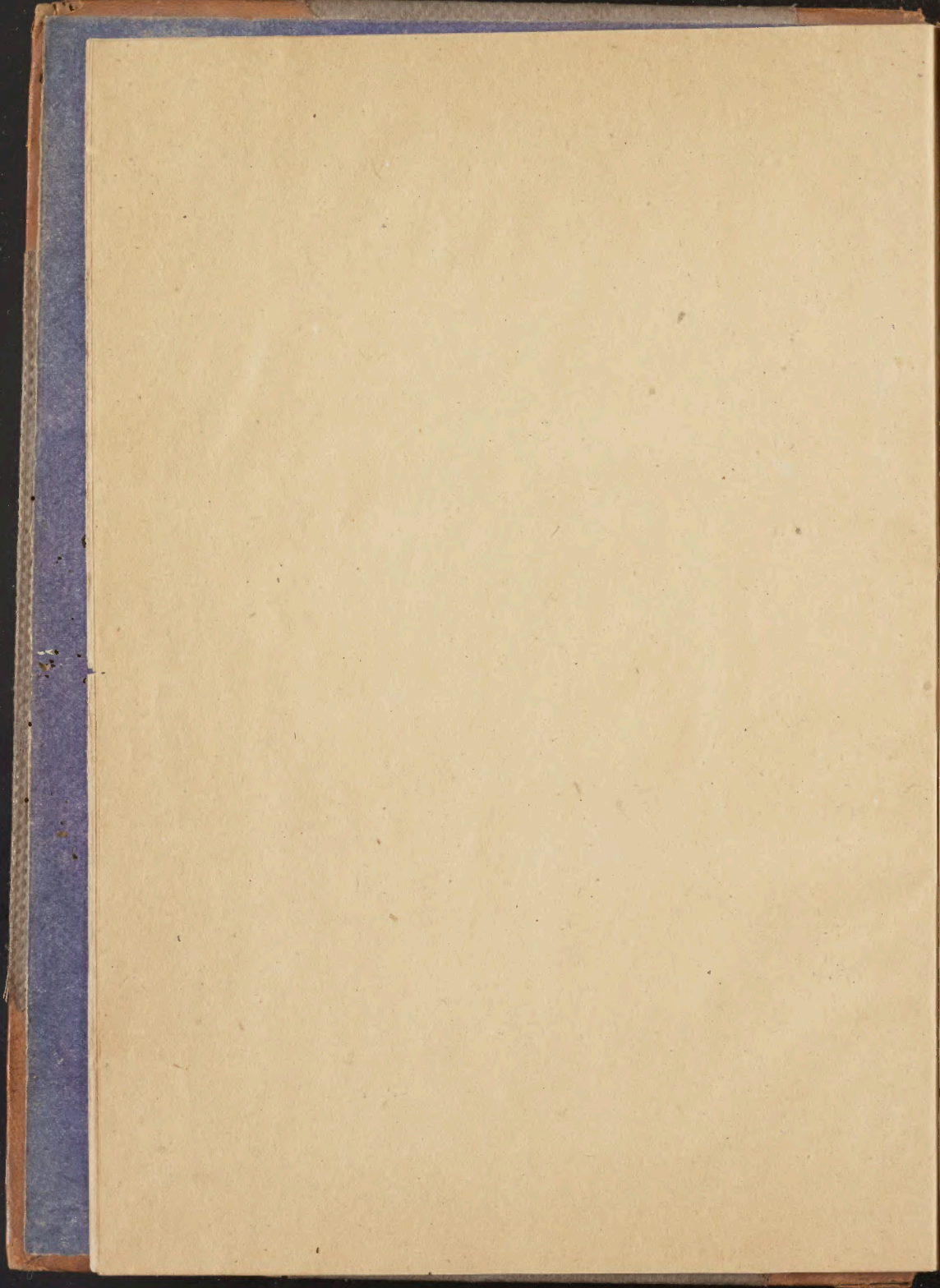
وادایان را برخاک هلاک انداخت و از شجاعت خود شرم در
 لشکر کفرا افکنده بود و یکی را دای مبارزه انداشت تا او سعد
 جبرین را بجا آورد و طلبید و گفت قویست و پناه این لشکری یرو
 و سر زهر ایداد تا هر حاجت که داری برادران لعین گفت هیست
 هیستات رویاه باشد زان چه حرب تواند کرد این مبارزینی امده است
 سوار بر بوی آید تنها با هزار کین کند بخی یکم او مطلع باشد و من میدان او را
 من از جانب خود چون بر من حمله کند من فرار کنم و لشکری بیرون آیند و در راه دستگیر نمایند
 میروند و ام که در مقابل او و پیش میصد سوار بمحل و مسلح در موضع کین کردند و زهر ازین مطلع نبود
 مگر آنکه لشکری و باب نشنیده و کلهی خنده و دستان پر کرد و خاک در میدان ایستاده
 این در هر منعی بود جی ابر با نهایت خوف و بیم در برابر زهر آمد زهر گفت یا بابی الا جبر
 چنانزدیک تر نمی آیی گفت من بچند تر میامده ام نصیحت تو امده ام
 ای زهر تو این شجاعت و توانائی چرا پیش پیر زیاد نیایی که تو را از
 مال دنیا عنی کوه اندازا خود میدانی که حین و از این جهت مال و منال و اقلید
 نیست زهر گفت دولت از امام حین ۴ باید طلبید که ماه برج و لایق
 و مرا علق هست بر خدمت او میدارد و میداند که این زیاد نابجا راست
 پایکی و امن کجا و قهت الود کی مانتاب اند و ایده شمن محل چاه
 جوی خوا مو شود و از ترس قدم پیش نمی نهاد زهر عنان جیبایند پر
 حمله کرد و انفعون گرفت زهر بخاست که از شقی از چند او را باید از عقب

و تا خت ان لعین چو کاه رسید نعره برکشید سیکار و ان
 سید سوار محمل و مساح رسید در آمدند و بر زهر حمله کردند و ملا
 او را گرفتند و او را صلاح پر و انکوده نیزه برکشید و بر ایشان حمله کرد
 بهر که میزد بر خاک می افتاد و انقدر بر این نیزه جنگ و کد که نیزه او
 پاره پاره شد پس تیغ از نیام بر آورد و چون شیر ثیلان بران رو
 حنقات حمله کرد میزد و می کشت تا آنکه پنجاه سوار از ان اشرار را بجهنم
 رسانید اما نود زخم بر روییده بود و از پیادری زخم طاقت پناورد
 و از اسب بر زمین غلطید و فریاد بر آورد که یارانی رسول الله او را کشتی
 حضرت هاشم بعد غلام ابوالموئین ع را امر کرد که زهر را در پای سعد
 باده نریزد و ان لشکر را متفرق کرد زهر را از ان میان پس و ن
 آوردند و قریب بد و میت چو پرتی و سلاح او نشسته بود و از بعضی
 نه خمهای او مانند قطرات لایان خون می چکید و او را بان حال نزد
 امام حسین ع آوردند انحضرت پیاده شد و بسو سربالین او ایستاد
 ز هیز چشم باز کرد امام حسین را بر بالین خود دید انقدر رفقت داشت
 که روی خود بر پای مبارک انجناب مالید ای کاشی ما زمره شیعیان
 نیزه که بلا می بودیم در پیش روی ان امام هدی و خلع می نمود
 و جان نثار مقدم ان جناب می کردیم و روی میاه خود بر پای
 مبارک ان حضرت میمالیدیم ○ نژاد دست که نقد روان بکف مالیم

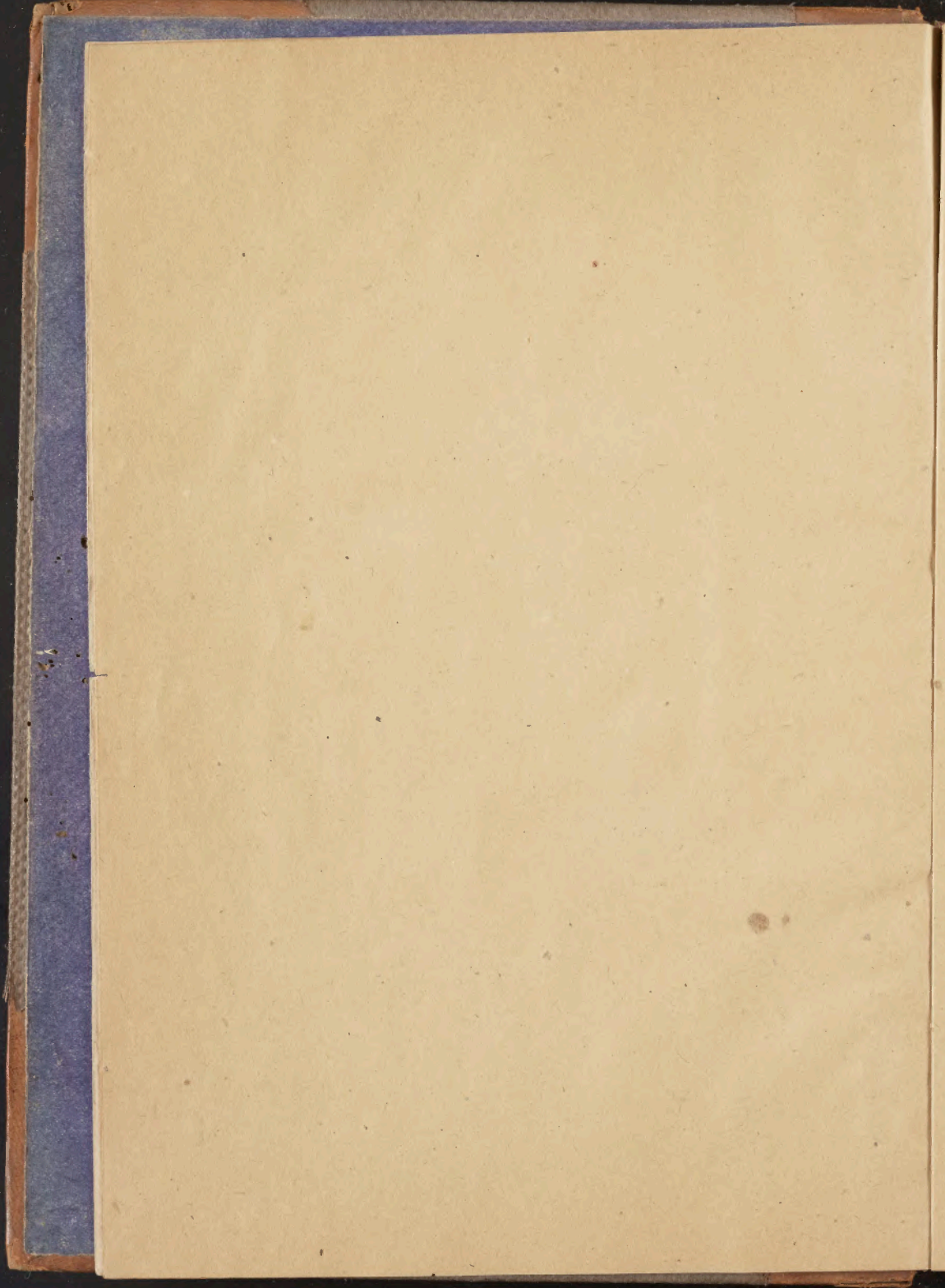
در میان و سرافکنند کی برای حسین در آن زمان نرسیدیم جان چه
در قدمش سزد که صرف نایم در غزای حسین دلا بسوزد که از آب تنگی
کود بد برونه گاه و لعل جانقزای حسین در آن حال امام حسین عم فرمود
ای زهریاب من تکلم کن با من در دل داری ظاهر کن تا وصیت تو را
بجای آورم که تقصیر در یاری مانندی و شرایط جانمندی بعد از آن
ز بهیر گفت یا بن رسول الله جام آب زلال بجهت من آورده اند
کنند تا آب بخورم انچه سخنی بگویم امام حسین عم فرمود ای یاریان
جای زهریاب و نمودند و آب شراب بجهت است که باو مینمایند
در پی آن تیغ که بر سر خورزند شربت آن چشم کو تو خورند پس
زهر دهن را هم میزد چنانچه کسی چیزی را مشاهده کرد که در راه
حسین آن جان گذشت ز آب کو تو تر کند در جهان و انکم اشک
افزود و دزد در عرش نیست جایش خفته جاودان پس ز بهیر
جان در قدم آن حضرت بداد و بر باد جان انتقال یافت حضرت
بکویت و فرمود طوبی موز بهیر که در جهان همایم من باشد
و خدا و رسول از او افضی باشد و از جمله آنها که در عرصه جان نثار
سید الشهدای خودند برترین خضر بود و از جمله عباد و زهاد
در شب عاشورا بنده کاس ساقی در بهر آب العباد بود بجهت آنحضرت ساقی خند در پیش
نمود که مشد بسیار در آن بود و در خیم مخصوصی درآمد و شغل نموده



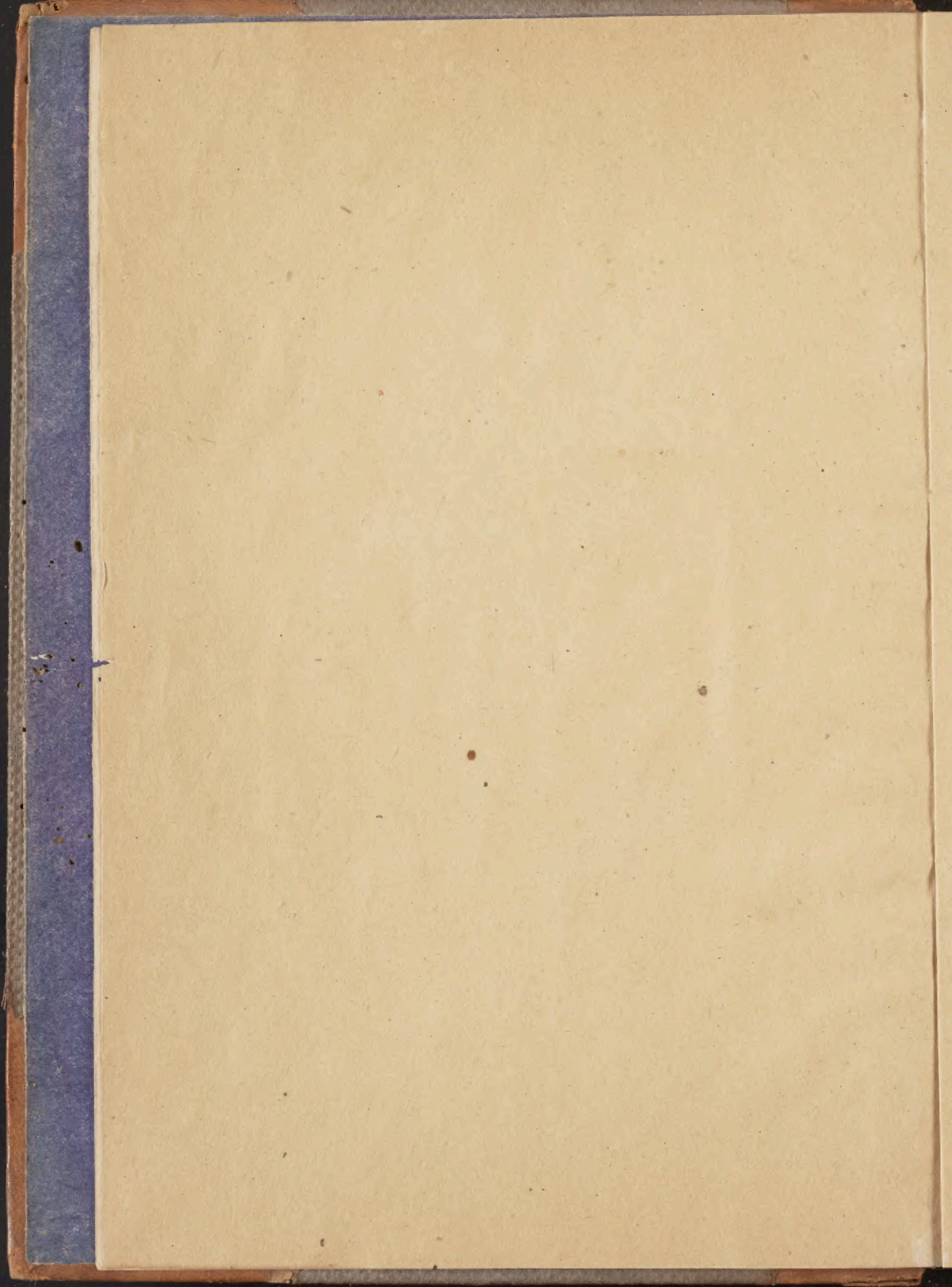




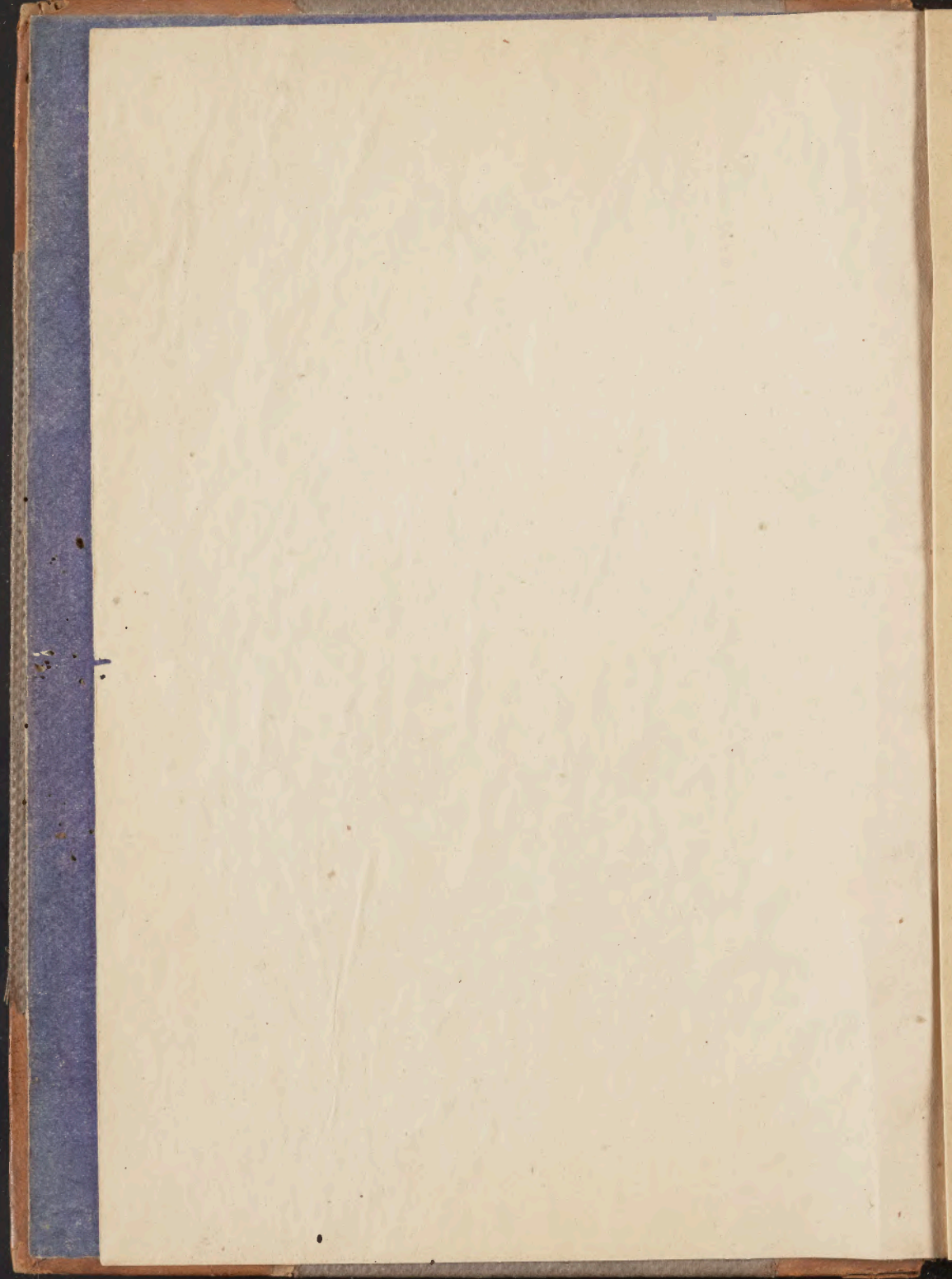


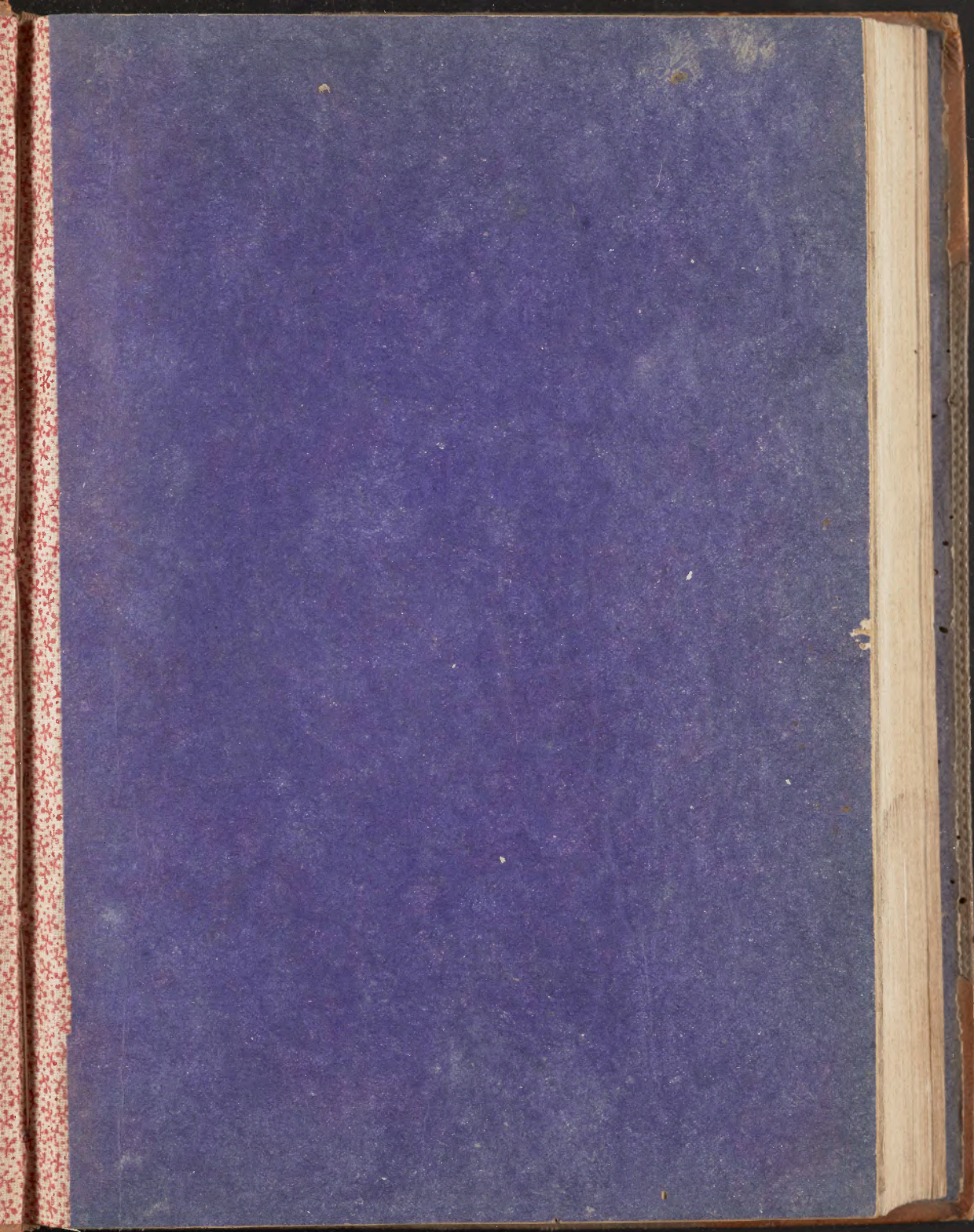


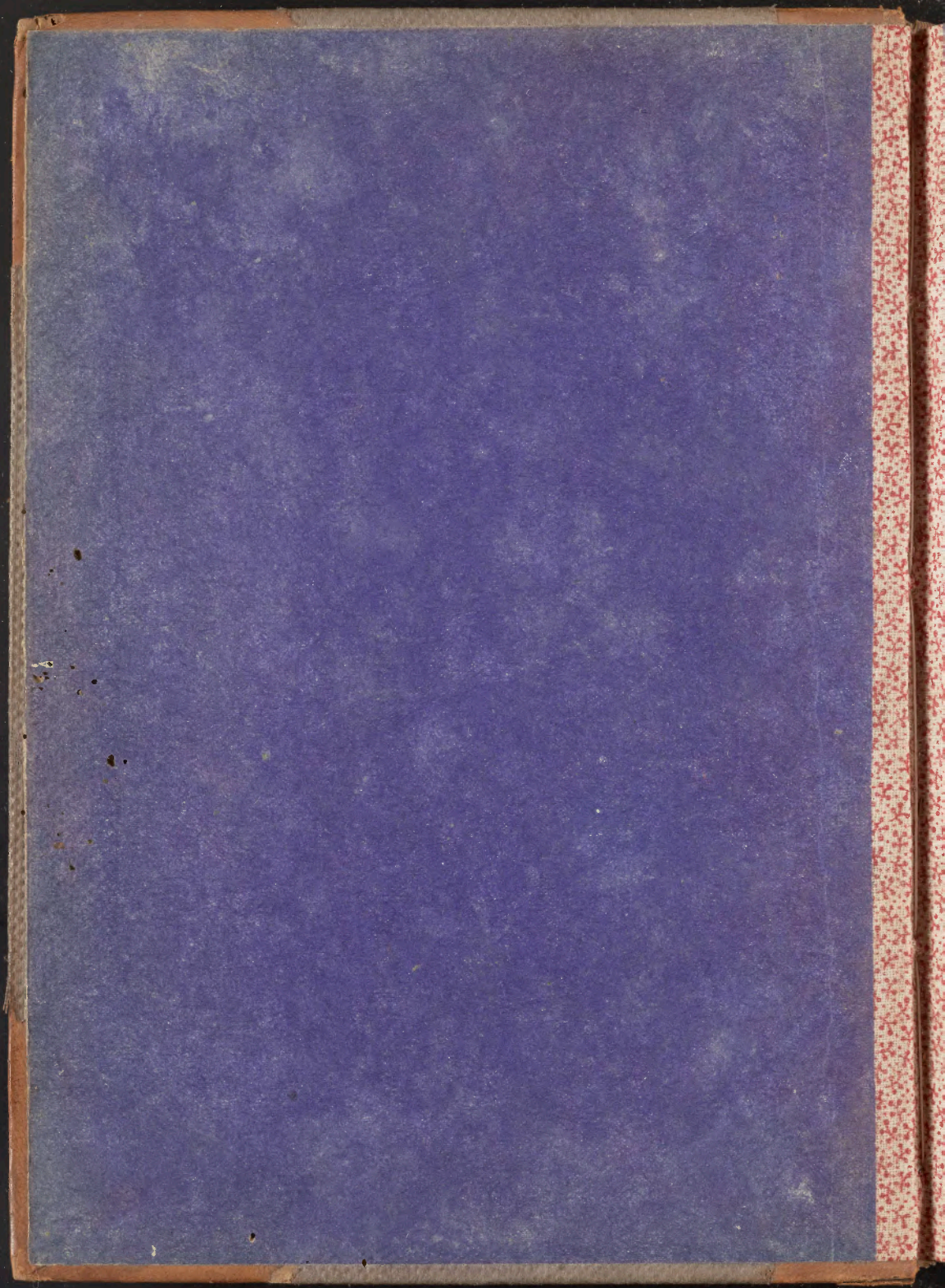












کتابخانه میز 17
Namag va du'a

[illegible]

Library of Congress



2016

503588

LC ACQUISITIONS



0 048 367 237 8

M128



GretagMacbeth™ ColorChecker Color Rendition Chart

